

الطُّورُ وَالْحَيَّةُ لَا تَمُوتَانِ

14

اصل کتاب مستطاب قناع اصول مبتدعه قرن عبد الله بن محمد

[Illegible signature]



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خير خلقه سيدنا و مولانا
محمد وآله واصحابه اجمعين بعد حمد و ثناء و اغتناع كتاب عجيب الحجاب نوشته اعجوبة زمان
تا و زود و در آن مسمی به و اعتراف الیه و رجوع بوارق محمدیه منظر انظر سید مرعوب کمال
تا منتهی تا غیرین بر ساعدین آن نازنین خشکین گردید و عجایب او خود را درین مرکز مراد از ما انداختند و از
غلبه غیث و غنیمت پرورش و حواس یکسر را بخت و سر از پا و نافع از ضار نشاند از ابتدا تا انتها بی هیچ
پیرایه قاعده عقل و اعمال نسکر نکرد و خستند دیده را نا دیده و شنیدند را نامشیده ساختن و فتنه ساختن
آهنگ سه خطرات واقع فتنه و با نکار و اقیات پرو ختن گو یالب لباب آلب العجایب ست ظاهرا
عذر کرده اند که در هیچ محل هر هیچ حال انتفاقی بقیم مدحای معترض نشاند تا فمیده یا فمیده را فمیده
ساخته و بطول الاطمان خارج از بحث بیگانا از مطلب پروازند و از جواب پیرند و بران خوشنود شوند
و تبسم و هم از که در تمام خطاب پر عتاب سخنی راست و درست نگویند و حتی الفی و انکار لعل و حق و حقیه
و اصرار بر باطل و باطل را حق گویند و زمان حال شان خدای میکنند و میگویند که همانند اگر این کار نکند و بگوید
تا سید باطل از غیر باطل درست نمی بندد و حق به نهمی اوید باطل نسکند و در همین است غار و در آنرا اعجوبة زمان و

بهم مشربان شان و اتباع حق نصیب و دشمنان و این همه ظاهر است و با هر چه بر نظر ما هر مردم داشتند در
 توصیف آن همه وجهی است خوش گفتند و در سفتند که بطلان کتب مناظرات و مباحثات چه در عقایدات
 چه در تعلیمات بیش از پیش رسیده ایم فاما کتابی باین صفت عجیب و منفعت غیر مندیده ایم و نشیننده ایم
 که روش از صحن خودش آنچنان آشکار که مثل آن چه جاسی به از آن از دیگری و شوار اجاب و اصحاب صاحب
 بد تماشای عجایب غرائب صواعق مطهرن انجاء و فیلسوف و شاکر گردیدند که انجمن زمان از مشقت محنت
 و محنت تنجید در جواب بوارق محفوظ بطلان نیست و استراحت از آن محفوظ است و ما خدمت چهارم جازا که شد
 احقر المهریه محب احمد کی از طلبه بدرسته قادریه پنا بر شکر گذاری که متقاضی شست بزاری است چنان
 از طاعت و طرافت آن کتاب بقید کتابت فی ارم و بخدمت نازک و لطیف انجمن زمان میگذازم تا از
 نوشته خود مکرر بوشیان نشوند و دریافت رسیدن مردم قدر دان بفرستادن ایشان شادمان گردند
 لطیفه صاحب بوارق ابتدا کتاب کردند که حدیث و حق بخند بناک الزلال و الفتن و بها
 بطبع قرن الشیطان که انجمن زمان بر آن خیلی بر شفتند که اسحق و مقابله ضرورت آید یا نیاید غلط
 اندر ایام این کاری ندارند آنچه انسان میکند بفرستند هم به انجمن مفر و شتر و کتب خود بفرستند
 بعد و علی راس کل مائة سنة نمودند و مولوی آخیر از انجمن انجاز و بعد بر اس مائة مائة
 عشر قرار دادند و معنی لفظ علی راس کل مائة سنة نفیسند و شتر حایت میدهند و نه از کسی
 پس میدهند و ناحق رسوا گردیدند حسب تصریح آنکه فن مراد از راس کل مائة سنة آخر آن مائة است چنانچه
 جامع الاصول و مجمع البحار و انسان العیون و مقاصد حسنة و مرعاة الصعود و تقریب و مرآة البحان
 غیر ظاهر امام احمد بن حنبل عمین عبد العزیز که در سال یکصد و دو وفات یافته مجد و مائة اول قرار داد
 امام شافعی را که در سال و صد و چهار انتقال نموده مائة ثانیة کنائی المقاصد و فیه کلمات محمد
 بن علی بن حسین و در مرعاة الصعود و مخصص سائر شایع که خاص و شریع این حدیث تالیف نموده نوشته
 ابن الزهری قال فلما کان فی راس المائة من السنة علی مائة الامامة بمر بن عبد العزیز
 بعد و بن حسین هر کتب مذکوره و دیگر کتب معدوده همین حساب اندا اگر انجمن زمان طاقت رجوع بدگر کتب
 بنیادین آنها باطل افکارند باز الة انخارجع آرند و بیان مجددان هر صدی گفته بر مائة اول عمر
 عبد العزیز چون طوک انداخت و رسوم صاحب بنیاد نهاد و مائة ثانیة شافعی تا سیس اصول و تفسیر فقه

الی آخر و برین تقدیر بدون مولوی انعام عیل مجد و بر اس مائة ثلث عشر غیر متصور و اگر بالفرض مراد
از آن اول مائة داشته باشد برین تقدیر هم اطلاق مجد و بر اس مائة ثلث عشر بر مولوی انعام عیل راست
نی آید تجدید برین بجای که از شیخ هندی با شاعت تقویة الایمان بطور رسیده نه درانه های مائة ثلث
عشرست نه در ابتدای آن و متاخرست از شاعت صراط مستقیم که شرک ساخته تقویة الایمان بر صراط مستقیم
کمال الایمان و اولیا و پیغمبران از ابتدا بر کتابین تقریر واهی و پراکنده کتاب خود را مورد مثل مشهور باهی از پیشتر
ساختند و باظهار جهالت خود که اهی پر و خفتند بقول شخصی اول بهم اند غلط در وصف آن کتاب شاعری
میگوید سلاسل کتاب ابتدا بر آن غلط است و کانه زورست و پای آن غلط است و دیگر میگوید
نه برین ابتدای آن غلط است و همه تا انتهای آن غلط است و نه همین نسخ بلکه ناسخ آن و
خود غلط فهم و رای آن غلط است و زبان و رازی که در طعنه صاحب بوقارق کرد و غیر از پرده دری
و انکار بجز خود چه بدست آوردند بنم یاقیل چون خدا خواهد که پرده کس و رد و میلش اند طعنه پاکان کنند
لطیفه منتقدان و مدعیان صاحب الوهاب نجی و اتباع اشباع آن از سجدیان و هندیان و اوزبک
و از تاب شان و مدعیان منتقدان صاحب سوط الرحمن و مدخلات و مناقشات و اهریه رویه در و عبالا
بوقارق محمدی بجا است حضرت پیغمبر که حاصل تطویل لطایل است از شروع کتاب و صفت پیغمبر و هم میگویم
قطع نظر از سبب و دشنام و اعراض و اغراض از استماع اخطا و او با هم حاصل کلام و ملخص رد و ابرام و مجوز
انام آن است که خود بر صفت پیغمبر ایراد چند عبارات و روایات خالی از غایات نوشته اند نمیدانند که
حجت باین حدیث و امر مذکور بر خصم تمام نمی شود مگر وقت بودن امر مذکور از فتن عند الخصم انتهی مرصبا
مرصبا جزا که شد غرض گفتی و در سفتی جواب با صواب همین بود و پس اگر نمیدانند به بینند در کتاب روایت
حاشیه در شمار تصنیف مسلم مستند و مستند خود در ذیل بحث خواص نوشته که واقع فی زمانه فی اتباع
عبد الوهاب الذین جنسهم جواسر و قتلوا علی الحسین و کالوا یتیم و کالوا یتیم و کالوا یتیم و کالوا یتیم
کنتم اعتقد و انتم هم المسلمون و ان من خالف اعتقادهم هم مشرکون و استبا و انذک
قتل اصل السنة و قتل علماء هم کسر الله تعالی شوکتهم و جزب بلادهم و ظفر بهم
عساکر المسلمین عمام ثلث و ثلثین و مائین و الف انتی بلفظه العجوة زمان اگر منتظر از
فهم دارند و باینکه از پیوسته مستند و مستند شما را بر گردید بطالان همه باطل است شما از ابتدا تا انتها و ضمیر و ضمیر

کلام لطیف شما بود و آشکار که امام قرن شما حضرت شیخ مجدی و مجد و قرن شما حضرت شیخ هندی هر دو
حادث و محدث شما در این ثالث عشر امام موجود و مجد همین شریعت اند انهم اعقده و انهم هم المسلمون
و ان من خالف اعتقادهم مشرکون - و هرگاه اجمال تفصیلی که در بوارق مذکور و ابطال تفصیلی که
در صواعق مسطور نوعی ثابت گردیده که اعجوبه زمان را جای و م زدن و ران نمانده به تعرض رکاکتهای
بسیار و زرافتهای بیشمار که در گفتار اعجوبه روزگار واقع و برداشته اند ان ظاهر و آشکار حاجتی نیست
لطیفه از زرافتهای اعجوبه زمان آنکه کبرای بخدیه مفرین سیرامت محمدیه متغلبه حسین تسخیر قتل
اول سنت و علماء اهل سنت نوشته اند که یاد کردن اموات نبی باشد یا ولی به ندرت و وقت زیارت قبول
شکر است اعجوبه زمان بعد نقل اعتراض معترض که این عجب شکر است که در نماز داخل استلام علیک
ایها النبی نوشته اند که عمر عبدالرسول چو این بود الفضول جابل نبود که چنین میگفت که در خطب التوحید
اتباع فقط رسول الله صلی الله علیه و سلم بعینه است نه انشا بر خطاب من حیث الخطاب انتهی تاجیه فوس
که حضرات بخدیه با جمعه از غایت غوایتها و غبا و تنها گویا مصداق وان یر و کل آیه لایون منوا بها
گردیده اند از شروع شیوع بخدیت این حد و حیل و بزرگانهای شان و رفع آن بر سینه منیان جاری
است رساله احتیاق الحق و ابطال الباطل معروف به ندائیه که باب اول آن مشتمل بر اثبات نداء و باب
دوم مشتمل بر رفع شکوک اعدا از ان مدعا باین بخدیه آشتهاری تمام یافته که یکی از بخدیه با اتفاق و دیگران
جواب آن نوشته در سنه ۱۲۳۲ هجری در لکهنؤ مطبوع ساخته و ناشرش سراج الایمان نموده و در جواب آن رساله
شش سال ایمان در دلی حلیه انطباع پوشیده و باین بخدیه بیشتر گردید و همچنین بجای دیگر این همه مذکور از
عمده جواب آن نه بر آمدن و باز همان قول مجروح را پیش آوردن چه حیثیت از کلام امام غزالی در وصایا
مواهب و علی قاری و غیرهم و از کتب فقها مثل در المختار و فتاوی عالمگیری و غیره و اوهای اعجوبه
بخوبی ظاهر ای اعجوبه زمان و گرد نشیتم از جمله این و آن اما خبری فکر صاحب مائمه المسائل امام غیر جابل
خود باید نمود که در جواب سوال سبت و چهارم فرمود در التیحات خطاب برای رسانیدن سلام وارد شده
پس نابراین اگر کسی یا رسول الله بگوید برای رسانیدن در و یا سلام جائز است انشی ای اعجوبه زمان
امام غیر جابل شما ندای نبی را برای رسانیدن سلام خارج نماز از مشرق و مغرب بدلیل در و خطاب
در التیحات برای رسانیدن سلام جائز نوشته چه میفرمایند باین خط این بیان که اعتراض معترض بجای

یا نبی و صاحب مائمه المسائل موافق دعوی کبرای تجدید مشرک گردید بانی لطیفه قوله اما کیفیت شیوع
 آن در هندوستان الی ان قال اکثر مضامین صراط مستقیم موافق مذاق متاخرین ایشان بود و اندامی آخره
اقول انسوس صدافسوس عجوز زمان اسپ در عرصه جواب دارند و اصل کتاب بوارق را از کسی نخواهند
 از اصل اعتراض عرض اغراض و در اطراف و جواب کلام اطناب سنج حساب بر بر منظر ذوی فہم ظاهر کرد
 کتاب صراط مستقیم و غیره در ذیل بیان کیفیت شیوع تجدید است در هندوستان کہ با بر طریق شهرت
 و جمعیت حاصل گردید و بعد آن اشاعت فتنه تقویۃ الایمان مآخذ تجدید مناقض صراط مستقیم بنظر رسید
 در عبارت بوارق موجود و تقویۃ الایمان را با صراط مستقیم بنجیدند و بغایت بنجیدند و عاقلان نہایت
 خندیدند کہ بت شکنی گاہ بمسجذنی آتش + از مذہب تو گبر و مسلمان گلہ دارد و ہایا بآن شوال شوری
 یا باین بی ملکی کجا آن افراط کجا این تفریط نفوذ بالمدین ہذہ الاباطیل و الا غالیط انتہی این بود اصل
 مرام درین مقام و حامی مولوی اسمعیل واجب بود و جواب آن بآن التفاتی نہ کرد و گو یا کہ آرا ندیدند و
 بیرون اکثر مضامین صراط مستقیم موافق مذاق صوفیہ متاخرین و نقل اقوال شان پر خستند با آنکہ
 استیصال اصل این شبہ در جواب نشر و حیانتہ الاناس بواقعی گردیدہ کلام درین مقام صرف در مناقضت
 تقویۃ الایمان با صراط مستقیم است بودن اکثر مضامین صراط مستقیم را موافق مذاق صوفیہ متاخرین
 درین بحث چہ دخل و تردید در نیکی معترض از متقدین کلمات صوفیہ متاخرین است یا منجملہ معترضین
 چہ حلاقہ و توجیہ بودن اکثر مضامین صراط مستقیم موافق مذاق صوفیہ متاخرین چہ مفید حال است
 و حواس درست ساختہ ارشاد کنند کہ مناقضت ہر دو کتاب واقعی است یا نہ مثلاً در صراط مستقیم قوم
 کہ از بایانین مباحث فیہ ماذون مطلق در تصرف عالم مثال مشہادت نمی باشند انتہی بر طریق تقویۃ الایمان
 حق است یا باطل لطیفہ رای تصحیح بیان صراط مستقیم کہ از صفحہ یازدہم تا صفحہ بیست و چہارم
 تطویل نمودہ و عبارات کتب تصوف و غیرہ آوردہ اینہم تطویل باتباع صاحب نشر و صاحب بیانہ الایمان
 کردہ با وجودیکہ نوع او بام ہر دو بزرگوار از طرد الطغوی و تلخیص الحق شکارا گردیدہ کار حجت و حیا آن بود کہ
 جواب آن تو کرمی نمود و بغیر جواب از ان باز اعاذہ جان بیان مرد و سابق چہ کار حیا است حالاً بہر حال
 قصار باز تبنیہ نمود و میشود کلام و مطلق تشبیہ غیر اینہا بہ انہا نیست بلکہ کلام درین است کہ صاحب
 مصفی ما ندان لوح قطرت مرشد خود از تحریر و تقریر و غیرہ بر مخلوق شدن بر کمالی مشابہت بجای
 فہم دارند و در

رسالت صلی الله علیه وسلم نهاده جلاله تشبیه اودن کسی با نبوت صلی الله علیه وسلم و چنانکه در دیگران
موجب عیب نقصان است تصریح آنکه اودین نهایت بی ادبی است پس تشبیه غیر انبیاءه انبیاء و صورت
یا سیرت که در بعضی آیات آمده چگونه اعتراض از صراط مستقیم مندرج گردیده و صاحب نشر کفر بودن اثبات
کلام حقیقی برای غیر نبی اقرار کرده و همچنان صاحب صیانت لانا کفر بودن اثبات کلام شفاهی مسلم
داشته و این اقرار صراط مستقیم صاف و عیان است پس قطع نظر از آنکه از کتب مشهوره مثل شفا و توحید
عیاض و حاشیه خیالی و تفسیر غریبی و غیره با اختصاص این منصب بحکامه حضرت انبیاء ظاهر است و اثبات
آن برای غیر نبی سازم اثبات نبوت برای آن غیر است بموجب قول صاحب نشر و صاحب صیانت لانا کفر
کفر صاحب کبر است مستقیم ظاهر است و نیز از کتب حدیث و کلام ظاهراً که نزد جمهور نبوت بمعنی نبوت
است پس اثبات وحی شریعت برای کسی بلا واسطه نبی در پرده اثبات نبوت است برای آن و تحفه
اثنا عشریه هم گفته و آنکه گفته اند که فاطمه نبوت اسد اوجی آمد و روغن است پر بی فروز که کسی سلاطین غیر سلاطین
قابل به نبوت فاطمه نبوت اسد شده است و در شفا و توحید عیاض و غیره همچو مدعی را کافر هم گفته اند پس
از مفاض بودن قلوب بعض اولیاء بعض فیوض از سبدر فیاض بلا واسطه انبیاء چه کرده از کار بسته
گشوده و در باب عصمت از فوائد الفوائد آورده انبیاء واجب العصمة اولیاء جابر العصمة جلاله و صراط مستقیم
تصریح گفته لا بد از اینجا فطرتی مثل محافظت انبیاء که مسمی بصحبه است فائز میکنند الی آخره پس صاحب
صراط مستقیم که اولاً محافظت لابدیه و ثانیاً محاملت آن محافظت لابدیه برای محافظت انبیاء که اوعا کرده
ازین عبارت چه مناسبت دارد و مخالفت مولوی اسماعیل و صراط مستقیم با مذہب اهل سنت و جماعت
که حسب تصریح صاحب تحفه اثنا عشریه تخصیص عصمت است بانبیاء ظاهر و منصوص جمله مذکوره است
و مفسر را بعد که نوشته و این خط نصیب انبیاء و حکماست و همین را عصمت نامند و حکم نمود این را
با آنچه گفته اندانی که اثبات وحی باطن و حکمت و وجاهت و عصمت مرغی انبیاء را مخالف سنت و ادعایش
اختراع بدعت است چه بسیاری ازین امور در احادیث رسول مقبول علیه الصلوٰه و السلام و روایات
صحابه کبار منقول است چنانچه بر مذهب اهل حدیث پوشیده نیست از پیش انکار مخالفت مولوی اسماعیل
درین عقیده از اهل سنت و جماعت خطی بیش نیست و بعد از آنکه بودن تخصیص عصمت بانبیاء حسب
تصریح صاحب تحفه اثنا عشریه و غیره مذہب اهل سنت و جماعت محقق گردیده قائم کردن دلیل بر خلاف آن

از مخالفت آن مذیب بیرون نمی گرداند و طرفه آنکه در نسخه آشنا عشریه موجود که صحابه با اجتماع معصوم
نه بودند لطیف صاحب بوارق که ذکر او و ظاهری نموده اعجوبه زمان از صفحه ۲۸ تا صفحه ۳۸ بزرگ رنات
و مجاهد و دفع مطاعن او پروخت که کفایت میکند در جواب او آنکه اعجوبه زمان در همین آنجی که بر صفحه
۲۳۵ و غیره متناک جوم الشیاطین تصنیف شاه عبدالعزیز صاحب نموده در همان رجوع الشیاطین
موجود است و او و ظاهری و متابعاتش را از اهل سنت شمرن و درجه مرتبه از سفاهت است اهل سنت
از امتیاز و ک ساخته اند و باختلال عقل و فساد عقیده نسبت کرده الی آخر التثنیات لطیف
از صفحه ۳ تا صفحه ۵۵ که بزرگ محامدان خرم ظاهری پروخت قطع نظر از تطویل لاطل ظاهری بودن
او مسلم داشته و بقول صاحب رجوع الشیاطین خارج بودن ظاهریه از اهل سنت ظاهری گردیده بگری
تطویل او بیس فایده نبخشیده و از جمله کتب محول او که خارج این خاکان این وقت پیش نظر است
حال تصرف او باید دید که چند فقره تعریف نقل کرده و در همان کتاب که اجماع فقها بتفصیل او
نقل نموده است نوسن جان نموده عبارتش این است و کان کثیر الوقوع فی العلم بالتقید
لا یکاد یسلم من لسانه احدی ثقت عنه القلوب و استهدف لفقهار وقت ثمت الو
على قصه و رد و ا قوله و استمعوا على تضلیله و شتموا علی و حذر و اسلاطینهم
الی آخره و بعد از آنست قال ابو العباس بن احمد لیف کان لسان بن خرم و سیف الحجاج یثقیق
و اما قال ذلک لکثرة وقوعه فی الایته لطیفه صاحب بوارق که ذکر فله این خرم و ابان
نرمیزه ذکر نموده و در غایت شهرت ست امام نووی در مقدمه صحیح مسلم نوشته و لم یصیب ابو محمد
ابن خرم الظاهری حیث جعل مثل ذلک انقطاعا قاده حاسه الصحی و استردح الی ذلک
فی تقریر مذ هب الفاسد فی اباحتہ الملامی و زعم انه لم یصح فی تحریرها حدیث
الی آخره اعجوبه زمان بسوی آن التعلاتی نکردند حال را و یاتی که در باره نسق ذکر مباشر و منج نر امیر
و ملاهی و رعایه الکلام در بحث حال شاه ارسل نهشته یاد نموده ارشاد کنند که وجوب ردایات منقول
و مقبوله شاکر و منق ابن خرم لازم میگردد و یانه لطیف بر صفحه ۵۴ اعتراض بر تم گردیدن ابن خرم
منجمله تلامذه ابن خرم به نهایت زبان و رازی پیش کرده و نشان آن و تاحات است و بس نسخ مکتوب
بوارق جایجا موجود و در همه ثابن فتم را منجمله تلامذه این تمیمه شمرده اند و نسخی مطبوعه که تقدیم و ناخر او

اهل مطیع بطور رسیده در همان قرب خود صاحب بوارق در رساله کمال فی بحث شد الحال حسیح
آن فیه موده بودند چون آن رساله شهرت رسیده این حضرات را بایه تفاخر گردیده لطیفه
اصفا صفا ذکر مناقب این تمیمه وقع مطاعن او تطویل نموده و در نسبت شقاوت
از جانب بر صاحب بوارق کمال تکبر کرده حالش اینک علامه ابن حجر مکی که از مستندین اوست و در
منظوم موده قلت من هو ابن تمیمه حتی یظن الیه اویعول فی شئی من امور الدین علیه
و علی هو الاکمال قال جماعة من الائمة الذین تعقبوا کلماته القاسده و حجج الکاسده حتی اظهروا
عوار سقطاته و بیاختاروا ثامه و غلطاته کالغیر ابن جماعة بعد اضله الله و اغواه و الیه و از
اکثری و از راه و بویه من بهوة الاختار و الکذب ما عقبه الموان و اوجب له اکثران و
لله تصدی شیخ الاسلام عالم الانام بالجمع علی جلالة و امامته الشیخ البیسی قدس الله
روحہ لاد علیه فی تصنیف مستقل له افادین و اجاد و احصاب و اوضح بیا بحجبه طریق
الاصواب فیکمل الله مسعاه و من عجایب الوجود ما تجاسر علیه بعض السعد جاور من احسن بکلمه
فغیر فی وجهه محذراته الحسان و اتی ببادل علی جمل و اظهره عدم فضله لکن اذا غلبت
الشقاوة استحكمت العبادة و ما وقع من ابن تمیمه و انکان عشرة لا تقبل ابدانیه
یستمر علیه شومها و و اما سر مدالین تعجب فانه سولت نفسه و هو و شیطانان
ضرب مع المجتهدین بسهم صائب و ما و ی المحروم انه لای فیج المعاصب او خالف
اسماعهم فی مسائل کثیره و تدارک علی میثم سیما الخلفاء الراشدین باقرضا
خفیة شهيرة و اتی من تخریجه احسن افات بما یجمل الاسماع و تنفر من المطایع حتی
تجاوز الی اجتناب الاقدس قنب الیه العظام بما اظهره للعامة علی المناظرین و دعوی
ابجته و التجیم و تفصیل من لم یعتقد ذلک من المتقدمین و المتأخرین حتی قام علیه
غیره و الزمو السلطان تقبله و جبه او قرو فجه الی ان مات و خدمت تلک البدع و لیت
تلک النظلمات الی آخره ای اعجوبه زمان به بینید قول مستند و معتد خود را و حق ابن تمیمه و از
غیظ و غضب جاهلان بر صاحب بوارق درین خصوص که موده اند نادوم و پشیمان شود اگر خطی از حیا
و ارید که صاحب بوارق جزئی زائد از آن نه نوشته و این بحث در رساله تبعید الشیاطین و غیره بتفصیل تمام خواهد

من شأنه نظرها و آنچه نسبت تحریر سفرهای زیارت نوشته که انکار آن ناصر بن بقا علیه السلام
این اتهام مشهور حاشی این که قطع نظر از آنکه محذور نفی و انکار الفضا در جنب روایت و شهادت عدول
و اخبار مستلزم کذب آن ابرار نتوانسته قیوم طریق و این قیوم در اعانه سفر زیارت بسوی قبر مغموم
مخالفت توحید و مضاد دین اسلام قرار داده چنانچه در تبیین شیطان خلاصه اعانه مرقوم و من عظم
کید الشیطان انه یضرب لایل الشکر قبر مغموم لعل الیه من ثم یجعله قنایا الی قوله و اسفر الیه
ابن قال مع علم بالضرورة من دین الاسلام انه مضاد لما یحبب الله رسول الله علیه و آله
و سلم من تجرید التوحید الی آخره چنانکه از شرح شفا فقره نعم علی نقل کرده و
عبارتی که خود در آن ملاحظه قاری نسبت تحریر سفر بسوی ابن تیمیة نالای آن بلا فصل بصیغه تحقیق فرموده
نوشته جان نموده و قاضی این یمین من الحنا علیه حیث حرم سفر لریاره لیس علیه السلام
علیه و سلم که امر غیره حیث قال کون الزیارة مرفقة معلوم من الدین بالضرورة و مجاب
تکوم علیه بالکفر و فعل الثانی اقرب الی الصواب الی آخره و آنچه در بیان نسبت تمیم و اثبات
جهت نوشته که محض اقرار است و قوش با جری انصوح من اسما و صفات بر ظاهر موافق احوال قدما
است حاشی آنکه مستندین العجیزان این نسبت بسوی او ثابت کرده اند از آنجه محقق دوانی در
شرح عقائد فرموده و لابن تیمیة ابی العباس احمد و اصحابه بسبب عظیم الی اثبات البهت و مبالغه
فی القدح فی نفسیه و ارباب فی بعض تصانیف که لا فرق عند بداهة العقل بین ان یقال
هو معبود و ان یقال یطلبه فی جمیع الامکنه فاحمد و نسب النافین الی التصلیل مع علو کعبه
القلیة و العقلیة الی آخره و امام یافعی در راه الجنان نوشته و کان الذی ادعی علیه بمجرانه یقول
ان الرحمن علی العرش استوی حقیقه و انه یتکلم بحرف و صوت ثم نویدی بدشوق و غیره من کان
علی عقیدت بن تیمیة حل ماله و دمه الی آخره و قیوم طریق بن تیمیة ابن قیوم در اعانه ذکر تراعی شیطان
بحسب یازمانا هیچ الاذله واجب بودن اثبات جهت از شرع و قتل او و چنانچه در تبعید
الشیطان مرقوم و بن البهلا لیس عامه بجمیع الفلاسفة فان الفلاسفة من شیخ لا یقتضی
ذلک فان معناها محبة الحق الی ان تالی حتی قبل انه
لم یستل من الفلاسفة تقدم الافلاک غیر ارسطو و اصفیاء و الاساطین

متبله كانوا يقولون بحروثه واشبات الصانع ومبايعة للعالم وانه فوق العالم وفوق السموات
بذاته كساحكاه ابو الوليد رشيد في كتاب مناهج الادلة وهو اعلم الناس في زمانه بمقالا ثم
فقال في القول في البجته واما هذه المصنف فلم ينزل اهل الشريعة من اول الاشياء منها
لله سبحانه حتى نفيها المستزلة ثم تبصم على نفيها متاخرا ولا شاعرة كابي المعالي ومن
اقتدى بقوله الى ان قال اشرايع كلها مبنيّة على ان الله تعالى في السماوان منه نزل
الملائكة بالوحى الى النبيين وان من السموات نزلت الكتب واليهما كان الاسرار بالنبى صلى الله عليه
سلم وجميع الحكماء قد اتفقوا على ان الله والملائكة في السما كما اتفقت جميع الشرائع على ذلك
ثم ذكر تقرير ذلك بالقول وبين بطلان الشيعة التي لاجلها نفيها البجته ومن وافقهم فقد
خلص ذلك من هذا ان اشبات البجته واجب بالبشرع والعقل وان الباطل البطل الشرائع
الى آخره وقطع نظر ان ائمة درين باب اعجز به نزلان قولش قرار واند وازا موافق اقوال قدما كفتند
بني اجازي لخصوص اسما و صفات بزطاهر انهم محل بحث است كه حسب تحقيق محققين مستدين اعجز به
مذهب قدما محل بزطاهر نه بوده مذهب شان باوجود تنزيه اجب جهت تفويض مراد لخصوص بضرر شرايع
بوده كه اين را تاويل اجمالي مى نويسند و مذهب متاخرين تعيين مراد است كه آنرا تاويل تفصيلي نوشته اند
پس اصل تاويل عدم اجاز بزطاهر نه و متفق پس اين مذهب ثالث مخالف هر دو مذهب قدما
ومتاخرين است در شرح موافق در جواب تاكين جهت فرموده و الجواب استماعوا بهر طينة لا تعارض
التيهيات الدالة على نفى البجته والمكان و هما تقارض البطلان وجب العمل بها
ما كن فيساول انطوا بهر اما احب سال و يفوض تفصيله الى الله تعالى كما هو راس من تفويض
على الا الله و عليه اكثر السلف كما روى عن احمد الاستواء معلوم و الكيفية مجهولة و البحث
محمدا بدعة و اما تفصيل كما هو راس طائف الى آخره امام يافعى و مرآة الجنان تفصيل
اين سلف فرموده و نوشته و اما قول الخصوم مذهبنا مذهب السلف نه و احب سلف منهم
بمذهب السلف فان السلف ما خالفوا مذهب الخلف الا بعد دم ذكرهم لتاويل
باعتقاد تنزيه الله تعالى عن سمات الخلق من التجسيم والمكان والحركة و سائر
سماة اجودث و قليل منهم و اقل جمهور السلف في التاويل و قليل من الخلف

واتفق جمهور السلف في عدم ذكرهم التأويل كل هذا كما هو الامام محمد بن الدين في شرح المسلم
 والعجب كل العجب كيف يقولون مذهبا مذهب السلف وهذا امام المحققين من السلف
 وانما خلف مالك بن النسيم قول قول رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ينزل
 ربنا كل ليلة الى السماء الدنيا بتأويلين انوى هؤلاء الخصوم يتوهم
 انهم ما علموا وادري بالتحقيق واقترب الى التوفيق مما ذكرنا من الاولياء العارفين
 والعلماء العاملين كلابل جمل واسهل الظواهر وما فهموا استقامتها بالبرهان
 القاطع الى اخرها ملخصا وانما من اسلاط قاري روح نقل لونه حاشي انكم حين لا تظن قاري
 دريك مقام فرقة وشرح فقه اكبر مطالب عبارات منقولة نوشته اند اما انما انما لا تظن قاري
 مقامات ايرقاة وشرح فقه اكبر نوشته اند ازا ان رواين بيان ثابته ست ودر قارة نبيل حديث يتدل
 سرتا بتا ركة وبقالى كل ليلة الى السماء الدنيا نوشته قال النووي في شرح مسلم في هذا الحديث
 وشبهه من احاديث الصفحات وآياتها مذهب ان مشهوران فمذهب جمهور السلف وبعض المتكلمين
 الايمان بحقيقة ما على ما يليق به تعالى دون ظاهرها المتعارف في ههنا ولا تتكلم في تأويلها مع
 اعتقادنا من شريعة الله سبحانه عن سائر سمات المحدث والثاني مذهب المتكلمين وجماعة من السلف
 ومعهم محكي عن مالك والاذاعي انما يتاويل على ما يليق بهما بحسب بواطنها فعليه انما هو مؤول
 بتاويلين مذكورين وبكلامه كلام الشيخ الرباني انما اسحق الشيرازي واما احمد بن محمد بن العزالي
 وغيرهم من ائمتنا وغيرهم تعلم ان المذهبين متفقان على صرف تلك الظواهر كما هي
 والصورة والشخص والرجل والقدم والوجه واليد والاسطوانة على العرش والكون في
 السماء وغير ذلك مما يفهمه ظاهرها لما يلزم عليه من محالات قطعيت البطلان
 تتلزم اشياء مكفرة بالاجماع فاضطر لذلك جميع المخلف والسلف الى صرف اللفظ
 عن ظاهره وانما اختلفوا هل تفرقه عن ظاهره معتقدين انصافه سبحانه بما يليق بحاله
 وعظمت من غيب ان ناوله بشي آخر وهو مذهب اكثر اهل السلف وفيه تأويل
 اجسام الى اربع تأويلات بشي آخر وهو مذهب اكثر اهل المخلف وهو تأويل تفصيلي ولم يردوا
 بذلك مخالفة السلف الصالح معاذ الله ان نطق بحسب ذلك وانما وقعت الضرورة

في اذ منتم لذك لكثرة المجتهدين والجميعة وغيرهما من فرق الضلال واستيلائهم على
 عقول العامة قصدوا بذلك روعهم وبطلان قولهم ومن ثم اعمت زكيتهم وقالوا لو كنا
 على ما كان عليه السلف الصالح من صفاء العقائد وعدم الباطلين في زيارتهم لم نخض
 في شئ من ذلك وقد علمت ان ما لنگوا والا وراعي وهما من كبار السلف اولاً الحمد لله ناوياً
 تفصيلاً وكذلك سفيان الثوري اول الاستوار على العرش بقصد امره وتظهير ثم استوى
 الى السماء اى قصد اليها ومنهم الامام جعفر الصادق بل قال جمع منهم ومن اخلف ان
 مقتضى حجة كافر كما صرح به العراقي وقال انه قول لابي حنيفة وما لك والشافعي والاشعري رح
 والمباقلاني وقد اتفقت سائر الفرق على تاويل نحو وهو معكم يكون من يخفى ثلاثة الا هو
 سابعهم كايه فايما تاويل فقه وجه الله ونحن اقرب اليه من جبل الوريد وقلب
 المؤمن بين اصبعين من اصابع الرحمن والكبر الاسود يمان الله في الارض وهذا الاتفاق بين
 لك صحة ما اختاره المحققون ان الوقف على الراشدين في العلم لا الجلالة قلت اجماعهم على ان الوقف
 على الاثنى عشر وعدا وقفه وتقالا لا ما هو الظاهر لان المراد بالتاويل معناه الذي اراده الله تعالى
 وهو في الحقيقة لا يعلل الا الله وكل من تكلم فيه تكلم بحجب ما ظفر له ولم يقدر احد
 ان يقول ان هذا تاويل هو مراد الله سبحانه في التحقيق اختلاف لفظ ولهذا
 اختار كشيرون من محقق المتأخرين عدم تعيين التاويل في شئ من الاشياء
 ويكفيون تعيين المراد بحسب اللفظ على تعاضد وعند التوسط بين المذهبين وتلذذ من المتشبهين
 واختار ابن رستم في العبد توسط آخر فقال ان كان التاويل من المجاز البين الشائع
 فالحق سلوكه من جهة توقف او من المجاز البعيد الشاذ فالحق تركه وان استوسر
 الامران فلا خلاف في جواز عدم مسئلة فقهيته والامر فيها ليس بالخطير لاجل
 المفترقين قلت الحق التوقف فيما عدم ترجيح احدي الجانبين مع ان التوقف فيه يقول
 السلف ومنهم الامام الاعظم العدا على التامني وسنكيه از مكانا اجوبة زمان آنكه حسيه
 انما وجهات راينها هره الفرق اقر ال استدماقت اراوه ويراسه اثباتا
 كه جواز عدم تحصيل شهرتاني نموده وعبادت اتنا السلف الذين لم يتغير حقوا المستار

ولا تعدهم للتشبيه اے آخره نقل نموده این چه جزات و چه وفات است از همان مقام بیان
مل و محل ظاهر که در صفات خبریه مثل پر و وجه و سلف و دو فرقه بودند بعضی تاویل می نمودند و بعضی
توقف می نمودند و میگفتند که ما معانی این الفاظ نمی دانیم و جماعتی از متأخرین برخلاف اعتقاد
سلف زیادت بر قول سلف نموده قائل اجراء بر ظاهر شده در تشبیه صرف اقتاد و عبارت قائل
اینکه و ماورد و انجس فیہ فافتر قوافیه ط فرقتین منضم من اولها ط و وجه تحمل الوصیه
ذکر و منهم من توقف فی التاویل و قال عرفنا بقضیة النقل ان الله ليس كشيء فلا
يشبه شيئاً من المخلوقات ولا يشبهه شيء منها و قطعنا بذلك الا اننا لانعرف من
اللفظ الوارد فيه مثل قوله تعالى الرحمن على العرش استوى و خلقت بيدي و جبار ربك
اے غیر ذلک و سنا بکلفین بفرستہ تفسیر ہذا آیات و تاویل یسائل التکلیف متدور و
بالاعتقاد بانہ لا شربیک لہ و لیس کمشء شء و ذلک قد اختلفنا ہیتینا ثم ان
جسماۃ من المتأخرین زادوا ط ما قالت السلف فقالوا لا بد من احبہ اسنا ط ظاہرنا
والقول بتفسیر ہا یکا و ردت من عنینہ تفسیر للت اویل و لا توقف فی الظاہر فوقتوا فی التشبیه
العرف و ذلک علی خلاف ما اعتقده السلف الی آخرہ ازین عبارت ظاہر کہ قول اجراء بر ظاہر قولی است
مخالف سلف مختار جماعتی از متأخرین کہ بسبب آن در تشبیه صرف واقع شدہ اند و عبارت دیگر کہ نقل
کرده فاما احمد بن حنبل اے آخر ان عبارت این است قال لو انما توقفتنا سنے تفسیر الایۃ و تاویلہا لا مرین
احمد بن النعمان الوارد فی التنزیل فی قوله تعالى فاما الذين فرقناهم فحينئذ يحعون ماتشاً
منہ فحينئذ يحعون ماتشاً و الثاني ان التاویل امر مطلق بالاتفاق والقول فی صفات البارئ تعالی
بالظن غیر جائز و ہا و اننا الایۃ ط غیر مراد الباری تعالی فوقتنا فی الزیج بل نقول کما قال الرشون
سنی العلم آتینا ہا بصرہ و جدتنا بباطنہ و وکلنا علیہ الی الله تعالی و سنا بکلفین بمسئوۃ
ذلک اذ لیس من بشر النظم الایمان ہا و کانہ ازین عبارت ظاہر کہ این قداما احمد بن حنبل و غیرہ توقف
و اندر ہم تفسیر ہم از تاویل و دخل بسیارند از ادواتشایات و تفویض میکنند علم آن مہیوی حق سبحانہ
و نیز در بیان مقام از ملل کل اجراء بر ظواہر را ندیدیم شبہ حشو یہ قرار داده انما و روتہ التیزیل من
الاستواء و البیدین و الوجه و البی و الایمان و الفوقیۃ و غیر ذلک فاجبہ و ما بسط ظاہر ہا

اعنی ما یفهم عند الاطلاق الی آخر پس اجراء بر ظاهر را مذنب قدر اقرار دادن و باز جواب که نقل نمودن همان مثل است چه دلاوریست و زوی که بکف چراغ دارد و آنچه از عیله الطالبيين نقل نموده حاشا آنکه قولیکه از ابن تیمیه در شرح عقائد جلالی و مرآة الجنان امام یافعی و غیره منقول و در عبارت منقوله غیة الطالبيين نیست و همچنان آنچه براسه تصحیح عقیده او آنچه زمان نسبت بقدر نامورد یعنی اجراء بر ظاهر پس آوردنش درین بحث مثبت دعوی او نیست و علی ای تقدیر امام یافعی رجوع حضرت غوث الثقلین از قول جهت در مرآة الجنان نقل فرموده اند و نسبت توهمین خلفاء را شدین را جانب ابن تیمیه که انفراد آورده حاشا آنکه نقلش از مستحکمین او ثابت است چنانچه از علامه بن بحر مکی سابقا درین رساله بهم مرقوم گردیده و آنچه نسبت تحریرات بسکی و غیره نوشته که این تحریرات از طرفین بر داب بحث علامه بوده بطور تحریرات اهل سنت بمقابلة فرق ضالة منشأ این جرات یا جهالت است یا کمال و قناعت قطع نظر از آنچه در مباحث حال ضلالت او منقول شده باز باید شنید امام یافعی فرموده و له مسائل غریبه انکر علیہا فیما حسن بسببها ما بنیة لمذہب اهل السنة و الجماعة و من اقمها نسیه عن زیادة قبر البیضاء صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و طعن فی مشایخ الصوفیة العارفین کحجة الاسلام الغزالی و الامام القشیری و الشاذلی و خلایق من اولیاء اللہ الکبار و كذلك ما قد عرف من مذہب کسالة الطلاق و غیر ما و کذا کعقیدته فی الجنة و ما نقل عنه فیما من الاقوال الباطلة و غیر ذلک ما هو متعارف فی مذہب الی آخره آنچه بمنقل عبارت بعض کتب در مناقب و تطویل نموده قطع نظر از آنکه کتب مذکوره این وقت موجود نیست از نقل این طائفه مخصوصا آنچه زمان بسبب ظهور کثرة تصرف و تحریف ایشان مرتفع حاشا آنکه از مجربان کمالات و اقوال باطله او که نقل آنها بر روایات کتب مشهوره ثقات از متحذین این طائفه مثل شرح عقائد جلالی و تاریخ یافعی و غیره ثابت است چگونه حق و صحیح خواهد گردید و مسکن ابن تیمیه خود فرموده اند مسلم له باب الاحتیاط و الاتقان مطعون علیه فی عقائد الایمان + و محقق دوانی هم بعد نقل مقوله او در حجت فرموده مع علو کعبه فی العلوم العقلیة و النقلیة و در ثبوت همیشه بر کس بعد از رجاء دعوی و محکم شریعت غیر او تحقیق دعوی و لزوم و مجروح گردیدن در معامله تفاو حکم اهل حل و عقد آنوقت و اجراء سلطان اهل اسلام آن حکم را نقل نموده آمدن ناقلین مشهور

از یہاں وقت آن واقعہ را مثل تنہا بہ الدین احمد بن عبد الوہاب ثوری وغیرہ تالیف وقت تہذیب
 غراب و عو و کلاب نزد اولی الاباب صنفی از ثوری راہ نماییا بہ و رفتہ تمام باب نقل نقل کرد و قول
 معاصرین را قرآن کہ در حق طائفہ علماء دلیل بر انحصار شان نہا شد محاش است کہ انقول بہ ثبوت ہر
 و حکم سلاطین یکس و غیرہ بموجب فتوی علماء اہل حل و عقد آنوقت بہ تحقیق و علم ہم معجون گردید کہ می از ہر
 نیست و بیشک موجب اخطا و ارتباہ نتجصل است در رسانہ تبعید الشیاطین و نصر النبیین ہم این بحث
 مذکور کہ بہ نظر حضرات مجتہدہ رسیدہ عجائبا اسماعیلیہ کہ درین بحث قطعی کلام میکنند و ہنمی ہنم کہ امام شان
 مستحق مدح شان و ایضاً حق تشریح حق سبحانہ را از زمان و مکان و جهت و محل بدعات حقیقہ نمود
 و داع مخالف اہل سنت بر ناصیہ خود منادہ کہ تحفہ اثنا عشریہ ہای اثبات آن کافی است اسماعیلیہ
 ما حق آن ہجارت و دیگر متبوعان خود را بر و رد اہل سنت می نمایند و از انجا کہ خلاف واقع و خلاف راہ
 متبوعان شان است کلام شان هیچ جا کرسی نمی نشیند و روی راستی نمی بیند **حق**
 مقلد صاحب ہستی المقال است الی آخرہ اقول علمائش انیکہ این قول مؤید است بقول شاہ عبدالغفر صاحب
 در مکتوب کہ داخل است در سائکہ نکاتیب جمع کردہ مولوی رفیع الدین خان صاحب محدث مراد آباد
 و عبدالرش انیکہ کلام ابن تیمیہ فی منع استخارہ و غیرہ موافق حد الاسیاسیہ فی تقصیر حق اہل سنت
 است سلسلہ آخرہ پس انہیہ طعن بر تشیع اعمویہ متوجہ است بشاہ صاحب علیہ الرحمہ و نقل از عجیب
 کثرت بطور خبیانت و تحریف و تصرف در نقل قابل اعتبار نیست و ہر گاہ یککہ ابن تیمیہ و اتباع او را در
 انکار تشریح حضرت حق سبحانہ اینہما ہر آہنا است اگر در حق اہلبیت چیزے گوید چہ بعید و اگر نہ گویند
 او را نجات از عذاب نسیب فاما حد کافی است برای اثبات مذہب ابن تیمیہ و ابن قیم بترجمہ
 بہ تبیین الشیطان خلاصہ اعانتہ اللہ تعالی و آخر فصل باب طلاق کردن سہ طلاق کہ یا تہذیب
 کہ بسبب این حکم ما خود و مجوس گردیدہ بود و تلویل بسیار نمودہ نوشتہ اند مترجم کتاب کہ مولف نے
 ایک خبر واحد ملاوس سے نہ اور کیا راہ حدیثوں کو مانا اور نہ حضرت عمر رضی اللہ عنہ کے ساتھ اکابر صحابہ کا
 اجماع پذیر فرمایا انجام کو تہذیب طلاقوں کے ایک کرنے میں یہ تقریر پیش کی جو نہایت پوچھ ہے
 عذر جہالت شرعاً مفید نہیں ہوتا پس طلاقین تین ہی ہوں گی خواہ کسی طرح سے ویسے اور چنانچہ
 بر صفحہ ۳۸ از تہذیب الایمان مضبوط بر علی مسطورہ مترجم صاحب از شیعہ اسماعیلیہ اند

لطیفه از صفی بن احمد بن محمد بن ابی طالب
 و انکار از مخالفت اهل سنت و جماعت نموده و در بعضی مقامات بتقلید دیگر عبارات از آن کتب پرداخته و در
 بعضی مقامات تاویلات ابعیده و تخیلات غیر سدیده پیش ساخته و غشای جهل این امور را بپوشیده و قاصد
 و خرافات آن بر هر عاقل ظاهر جواب نقل دیگر عبارات آنکه صاحب بوارق خود فرموده که خود را از دیگر
 تصنیفات نشان بر روان مطالب سپه توان برو واصل اثبات و استقامت را بدست خط نیت و در جهل
 تاویلات رکب که آنکه بقول صاحب تنه احتمال اوایل در وقت مشاهده دلیل غلبه و بیچارگی و شمار جهل تاویلات
 است لطیفه در بوارق محمدیه فرموده در تصانیف نشان کلمات ظاهر این خلایق گفته گویا با
 دیگر خلاصات آنهم یافته میشود الی آخره اعجوبه زمان فرمودند که شاه صاحب را از ظاهر چه مناسبت
 مخالفت نشان با ظاهر چه در عقیده اجدید شرح انج باید دید که این رد ابقول صاحب بوارق چه نشان
 و خلایق کلمات ظاهر این در تصانیف نشان با وجود یافته شدن خلاف آن در بابا است دیگر
 از مخالفت ظاهر چه در عقیده اجدید چگونه مرتفع گردیده که بی محابا حکم اقتضا در فرموده **فقط**
 انتباه را از اوالات آخر دیده شد اثری از این عبارات در آن نیست انج اقول جواب این و جماعت
 و جرات که گویا انکار از وجود شمس و زور روشن است چه توان داد لیکن بهایست تسلیم ناظران که انکار
 این منکر حیران خواهند بود گفته می شود که حال جرات این کس آنکه در بوارق که از از ادب استخفاف
 معنی قرون ثلثه منقول بوده قرن ثالث قرن حضرت عثمان بعد از آن اختلاف فضا واقع شده
 و غشای ظاهر گردید انج اعجوبه زمان فرمودند موجبش از تحریف است یا سهو قلم ناخ حاکم این
 عبارات در بیان حقیق قرون ثلثه و نسخه مطبوعه برلی که هم با تمام کبری متعین است از ادب و تمام از نسخ نشان
 معتقدین صاحب انزال دست کرده و چون امده است انانچه بر فرض صحت نقل عارض وقت مذکور متعین
 فقهار محمد بن محمد و عبارتست چند نقل کرده در آن صورت قابل فکر بوده که ما قوال معتقدین
 قول انتباه حکم بدخول در قول حق سبحانه ام اینها هم کتابها من قبله جرمی بود و حال این حکم
 آنکه بر تقدیر صحت کبر صاحب انتباه را در زمره مشرکین داخل میسازد و از انجمله شیخ محمد که اس
 رئیس کبر صاحب انتباه است در کتابتیب خود فرموده ما مقلدان را نمی رسد که بقتضای
 عمل که موجوده در ایشان نمایم الی آخره اعجوبه زمان فرمایند که شیخ محمد هم فعل حکم صاحب

استند باین لطیفه در قره که تو همین شان افکند قوی الا ختم از پر و فریق اشاعره بشکلمان محمدیان
و رفیع شان مصنف مسطورا عجوبه زمان را بر نقلش نهایت غضب آمده که با وجود انظار صحت نقل
تو همین شان صاحب قره را موجب بر بادوی آخره مائل قرار داده اما تو همین محمدیان و شکلمان هیچگونه
بیجا معلوم نگردیده لطیفه در قره که بعد نقل جواب اشاعره از شهابت خوارت بے اعتمادی آن
بیان فرموده اعجوبه زمان این قدر انصاف ننموده که مفارک کلام عدم اعتماد بر اجوبه اشاعره نهاده
گو از ثبوت بتخصیص شان حضرت مرتضوی انکار ساخته و از همین قدر مطلب صاحب باری که
بیان عدم تقید صاحب قره به پنج تن است ظاهر و باهر لطیفه در قره که برای اثبات کثرت ثبوت
متبوع بکثرت اتباع مسطور که اتباع شیخین اهل سنت اند و از حدیث مرتضی سه فرقه ضاله زیدیه
و امامیه اسماعیلیه برآمدند که هیچ تقصیر نکرد و در بر هم زدن دین محمدی این اعجوبه درمان برادران
عبارت نهایت غضبناک گردیدند و زبان خود به کلمات سب و دشمنی آوردند اما اصلا بمعانی الفاظ
هم نرسیدند قطع نظر از دیگر خدشات آنچه تخصیص اهل سنت با تبعات شیخین و تخصیص سه فرقه
ضاله بذریع حضرت مرتضی در آن عبارت مذکور امری است که نواصب بدان متفوه و دروغ
بسبب عدم تمیز و تفرقه و استن و نصیب اهل سنت باین کلیت طعن می نمایند صاحب تحفه
جایجا بکمال شرم و عار خارج از حد و عریض و بدعیهات مسطور و محایره و ازو که اتباع حضرت مرتضی
نیست مگر اهل سنت و جماعت و نیست اهل سنت و جماعت مگر امام همان فرقه شیعیه علی زین و نیست
اتباع مرتضی را مگر اهل سنت و جماعت و حاشا که سه فرقه ضاله از ذریع مرتضی باشند در اصل
اینهمه فرقه ها عموما ذریع عبداللہ بن سبا هستند و دیدیه ضاله از ذریع جارود و غیره و اسماعیلیه
از ذریع عبداللہ بن میمون قداح امامیه از ذریع شامیین و شیطان اطلاق و غیر هم بعض
عبارات تحفه اثنا عشریه براسه تسلی خاطر عوام و سوقیه نوشته میشود و ریاب اولی عجب
تفصیل فتنه عبداللہ بن سبا نوشته پس لشکر این حضرت امیر سبیب و وقبول و سوء این
شیطان بعین چهار فرقه شدند اول فرقه شیعیه اولی و شیعیه مخلصین که عیشویان اهل سنت
جماعت اند و بر رویش جناب مرتضوی الی آخر اقال و اینها را شیعیه اولی و شیعیه مخلصین
نامند و بعد از سه فرقه ماقیمه نوشته از اینجا معلوم شد که اصول ارباب تشیع سه فرقه اند و از

همه در یک وقت پیدا شده اند و بانی سپاسی این هر سه همان یک پیروی خبیث باطن ثفاق پسته بود
که هر یک را بر رنگ دیگر فرقت و در دام دیگر کشیده و نیز در آن نوشته و عجب است که تا حال نزد شیعه
سببه فرقه نو اصب از اهل سنت که شیعه خاص جناب در فتوی اند و همیشه بانوا صب شام و عراق
مجاهدات سیفی و سنانی و مناظرات علمی و سنانی نموده اند و نصرت شعار شریعت و از آنکه بدعات مروی
کرده اند و انوا صب را بدترین کایه گویان و سرکاپ و خنازیر میدانند تمیز نمی شود و بعد از آن نوشته
اول کسی که بشیعه لقب شده جماعت از مهاجرین هم انصافاً با بعیران ایشان با حسان اند که متابعت و
بسیادت حضرت مرتضی نمودند و در جواب کید بخت و پیغم نوشته اتباع اهل سنت البته موجب نجات
است لیکن باید که اتباع اهل بیت کدام فرق و اتباع مغویان و اناب که خود را بنا بر اعتراض بنما
بر دهن اهل بیت می بستند و از ستم و آئین شان دور افتاده که اقامت فی آخر احوال بلکه احمق با اتباع
نزدیب اهل سنت است که جناب امیر و دیگران که اظهار برانند سبب بودند و با ابو حنیفه و مالک رحم
ملاطفت داشتند و اجازت و رس و فتوی بخشیدند و روسای اهل سنت تکریم یافته اهل بیت نموده اند
و از ایشان اصول نذهب اخذ نموده الی آخره و در جواب کید چهل و سوم نوشته شیعه حقیقی
مرتضی علی احسانت و جماعه اند که بر روش آنجناب میروند و با کسی بنیستند و در عقائد و اعمال اتباع
قرآن و حدیث و سیرت آنجناب می نمایند و سابقا گذشت که در اصل این لقب خاص بشیعه اولی بود
که پیشوایان اهل سنت و جماعه اند رفته رفته بسبب احتمال متخللین این لقب از ایشان مترک شد
الی آخره با بجه بسیارست شواهد این باب در آن کتاب و استیعاب باعث اطناپ ازین قدر که مذکور
شد نظایر هر مدیخه روح آن مقوله از دیدن اهل سنت بر و اولی الایباب و برای تسکین طبایع
اسماعیلیه نوشته میشود که مولوی اسمعیل هم در صراط مستقیم راه مخالفت قره می نمودند و نوشتند حضرت
مرتضی را یکینوع تفصیل جفرات شیخین ثابت است و آن تفصیل جهت کثرت اتباع ایشان و بواسطه
مقامات و ولایت بل سائر خدمات سنت مثل قطبیت و غوثیت و ابدالیت و غیره با همه از عهد کرامت
مرتضی تا الان قراض دنیا و اوسطه ایشان است و در سلطنت سلاطین و امارت امرای ایشان
و حتی است که بر سیا جان عالم ملکوت مخفی نیست لطیف در قره مذکور اگر در اولاد حضرت مرتضی اجاب
اعلام شده اند و غرض ایشان نیز پیدا شده اند که مصدر اضلال عالم گردند و غرض اسماعیلیه

و اما سید گردید و تبارخ قریب صد علوی را توان یافت که خروج کرده عالمی را بر باد و او انداخته همه خود دین
بر باد رفته اند و از اولاد شیخین و عیال سیدان سالانه بدی الی آنکه آنچو بزمان از غایت وقاحت الحاکم
ولایت این بقوله بتخصیص نمودن این عبارت را چه طالع است خالی بودن اولاد و مقتضی مصدر اضلال
عالم و انتشار است اما بحسب آنکه صاحب تحفه صاف نوشته که اسماعیل بن جعفر قبلاً پذیرد وفات یافت و سواى محمد
اولاد نگذاشت و این محمد و بنیاد اولاد مرد و در جهان است که چون اسماعیل بن جعفر حضور جعفر وفات یافت
پسری گذاشت که او را محمدی گفتند و او همراه حضرت صادق که جدا میشد به بنیاد آنکه وفات یافت
و او را اعلام بود و مبارک نام مشهور و خوشنویسی و نقش و نگار و دست کاری عبد الله بن میمون قدس الله ارواحه
باطلاقات نمود و بعد وفات حضرت صادق ظاهر نمود که من از شیخ محمد ام که مولای تو بود بعد از مصاد
بسیار در خلوت یاد گفت که نزد من بعضی اسرار مکتومه است از جانب مولای تو که هرگز بزرگ ظاهر نشود
پس بیان متعلقات قرآنی موافق فلاسفه آغاز نمود و این عبد الله بن میمون قدس الله ارواحه شخص بود طبع
و تدقیق دشمن دین اسلام الی ابن قائل مبارک که بوفه رسید و شیعیه که فرامیذ میب اسماعیلیه دعوت آغاز
نمود و او فرقه خود را با کیه ملقب ساخت و عبد الله بن میمون که بهستان عراق رفت و بعد از او احمد
از یاده برید و او شصت و دو و بعد او پسر او محمد دعوی کرد که من مهدی موعودم و بعد اسماعیلیه محمد بن
علی ربیعى خود را به علویه منسوب ساخته دعوی امامت کرد و حال آنکه از علویان بنو والی آخره حال ابا یوید
که اولاد مقتضی را مصدر اضلال عالم و انتشار اسماعیلیه گفتند و آنکه شاعریه چه قدر مخالفت دارد و کجا
نشاید اسماعیلیت و کجا اولاد مقتضی و حال نشاء زیدیت اینکه صاحب تحفه جایز زید شیعیه را بخیر یاد کند
و بر شاکت اهل سنت یا تحفرت فخر و بیانات حق نماید چنانکه نوشته زید بن علی بن الحسین بر و شیه
خروج نموده شیعیه مخالفین و تفصیل عیال را اهل کوفه را دعوت نمود از شیخ محمد بن مسلم ابو حنیفه کوفی
رای زیدى نمود و مردم کوفه را تحریک بر متابعت زید میکرد و آنچو جای نوشته چون اولاد زید و نوح
خراسان و سیستان بر منصور خروج کردند ابو حنیفه و زید را تحریک بر متابعت آنحضرت نمود و آنچو
بودن اولاد مقتضی را مصدر اضلال عالم و انتشار اسماعیلیه که صاحب تحفه نوشته اول و عاقل هر فرقه متبع
چون فرقه شیعه و اهل سنت و اهل طائفه و بعد از وفات این فرقه که در

با نام زین العابدین و اولاد او منسوب کردند و جمیع که از تفضیل و تقیای مختار به وند و سبب ایشان آمدند از آنجا
 صورت مذکور اما همیشه هم رسید و همین جماعت اند و عاده مذکور اما همیشه و اسلاف و پیشوایان ایشان
 و آنکه که خود را با آنها نسبت میکنند ازینها نیز اولی از اری می نمودند و لعن میفرمودند الی آخره مضافا بر چند
 کتاب تحفه پرست از شوالیان این باب فاما خوف الطناب بر همین قدر اکتفا نموده شد و آنچه در آخر مرقوم
 که در تاریخ قریب صد علوی را توان یافت که خروج کرده عالمی را بر باد دادند آخر خود هم بر باد رفتند انتی
 در تاریخیکه دیدند نظر برین بنیداختند که خروج بر کدام طایفه فرموده اند و اهل سنت با آنها چه اعتقاد دارند و
 با جلویان چه معامله کردند پس نوید که این خروج بر نواصب بود و اهل سنت نواصب را همسر کلاب و خنایر
 میدانند و شهادت بندهاوت علویان میدهند صاحب تحفه نوشته جناب مرتضوی را بعد از آنکه این
 و ذریات شان را مثل زید شیبیه همیشه با نواصب شام که مروانیه بودند و نواصب عراق که عباسیه بودند
 مناقشات و محاربات در میان ماند الی آخره و آنچه تفرقه در اولاد حضرت مرتضی مذکور اری است کما است
 بر و انقض نسبت با آن طعن میکنند صاحب تحفه نوشته اکثر اولاد زهرار و دشمن دارند و بدگویند مثل زید
 ابن علی که عالم و متقی و متوکل بود و از دست مروانیان شهید شد و پسرا و یحیی بن زید را نیز دشمن دارند
 الی آخره و در همانست نواصب این فرقه را تماشا باید کرد که چه قدر بزرگان را که جگر پار بای آنکه بودند
 بچه مرتبه امانت و استحقاق می نمایند و در جواب بکید است و چهارم نوشته اهل سنت اجماع دارند
 بر آنکه محبت اهل بیت کلام بر مسلم فرض است و عمر با نواصب مروانیه و عباسیه دین مقدمه پر خاش
 کرده طایفه از ایشان مثل سعید بن جریر نسائی شهید شدند و طایفه اویس و بنی سبکشانند اهل سنت
 اند که همیشه ناصر اهل بیت بوده اند و با هر یک از ایشان سلیم القلب میباشند برخلاف شیعه و جمیع
 اهل بیت را غیر از اهل سنت محب و ناصر نیست همچنانکه ایمان به بعض قرآن و کفر به بعض فائده نمی کند همچنان
 اعتقاد و محبت بعض طعن و لعن بعض دیگر و آخرت نمره خواهد داد الی آخره مضافا لطیف در قره مسطور
 که اصحاب مرتضی مختلف شدند در فهم کلام او و بعد از این شتی رو نهادند مثلاً جمعی از وی روایت کردند
 تبسم به خود از دم عثمان و جمعی از کلام وی رضا بقتل فهم کردند و قتله اسد را اسعه قال ابن سیرین روایت
 این بابی شیبیه همچنین در هر حادثه مشکله از فقه و غیر آن مثل تحريم متعه و غسل جلیین که سبب دقتها مرتضی
 شیبیه ند و در تطبیق سنجیدگانند این احوال به زبان با اینهمه تصریح طوق طعن بنیاب مرتضی ازین کلام نمید

اگر تخته میزند میباشند که حاصلش بمان طعن خوارج است بر حضرت و می صاحب تخته در بیان سرطان
 خوارج بر حضرت مرتضی نوشته ایشان و قاتر طریقه مثل چهره های ظالمی خود درین باب سیاه کرده اند و
 ایراد آن خرافات درین رساله هر چند سواد است اما بنا بر ضرورت نقل کفر کفر نداشتن چهره از کتاب
 ایشان بطور نمونه نقل میکنیم و توضیح آن نوشته از آنجا که از قتل عثمان یکبار تبری نمود چون قاتلان
 عثمان آزرده خاطر شدند فرمودند که اندر انا مسه و این آتی لسان است که خلاف صدق و اخلاص است
 باین قماش است مطاعن و اوصاف در علم و دیانت آنجناب انتهی به بیت صاحب تخته خیری را که نقل کفر قرار
 داده اصل آن در قره موجود آنچه نوشته که همچنین هر حادثه مشککه از فتنه مثل تحمیم و غسل جلیس و غیره
 است آنچه صاحب تخته در رد و رد و افض نوشته و حمایت بطور شباغت این عبارت معنی است از اطاعت
 و همچنین در دیگر اقوال قده که بر خلافت بنیاد از الفاظ و کلام در هر مقام ذکر مقصود می نماید که نمی بد لطیفه
 در آنکه که قرون ثلثه مشهور و لما باخیر را تا زمان حضرت عثمان ختم کرده آنجوبه زمان بیان مقصود صاحب
 پیش نموده قطع نظر از آنکه این بیان مقصود ازین عبارت مراحله دور است همین قدر بیان نمایند که زو
 او نشان هم زمان حضرت مرتضی خارج از قرون ثلثه است یا نه و خارج کردن زمان مرتضی از قرون خیر
 تمیض باجناب است یا بدیج آنجناب لطیفه در آنکه که بدیل حدیث اختلافه بالمذنبه مسطور که خلافت
 راشده بمذنبه خواهد بود و در خارج غیر خلفاے ثلثه در مدینه اقامت نه نمود و الی آخره آنجوبه زمان عند الله
 فی الاصل طراح پیش کرده و او صاحب از آنکه از خلافت راشده و خلافت مستقره داشتند و این قدر
 بنیال نیاروند که در شرح احادیث معانی شرعی مراد خواهد بود از حمل این اصطلاحات مختصره ب دلیل
 محض چه کار خواهد شد و لطیفه در آنکه که مابعد قتل حضرت عثمان را زمانه فتنه قرار داده آنجوبه زمان فتنه
 منقصه شان مرتضوی را آن است بعد قرار دادند این قدر تفهیمند که کجا زمانه رشد و رحمت و کجا زمانه فتنه
 و بر تقدیر بودن ایام خلافت حضرت مرتضی زمان فتنه چگونه داخل خلفاء راشدین توانند شد لطیفه
 در آنکه که زمان خلافت حضرت مرتضی را زمان فتنه و شر قرار داده غیرت حال مسلمین پیش از فتنه
 و غیرت حال نشان باین آن مسطور آنجوبه زمان گفته که درین توین حضرت مرتضی نیست فساد اهل زمان
 هیچ زمان در خلافت طیفه بر حق نمی رساند الخ اقول اولاً که در آنکه که آن زمان را زمان شر قرار دادند
 سیر حدیثی که در آن ذکر شد و فتنه بود و با وجود تناقض صریح حمل بر آن زمان کرده و در آن کی تفریق حاکم است

رعایاست تا آنکه آن خوف علی استی مائمه فاضلین هم بر بیان زبان رسیده شود و عموماً مقبول گردیدن
 بر مسلمان و رفتن مصر و ثانیاً اگر این شبهه ضرر در خلافت خلیفه زمان نبی رساند پس در ازاله جزا و اخل ملک
 عضو رسیده لطیفه در ازاله که حدیث انقطاع خلافت و پدید آمدن ملک عضو رسیده را محمول بر زبان
 قتل حضرت عثمان داشته و در اینجا هم همچون زبان جواب اصطلاح بدیده و مقصود نبودن معنی تعارف
 پیش فرموده لکن این قدر خیال نمودند که برین تقدیر صاحب ازاله را محل احادیث شریفه بر معانی
 مختصره خود چه کنجا پیش داشت هر کسی ادنی بهره از عقل سیدار دوی فهمد که صاحب ازاله معنی لفظ حدیث بیان
 میکند یا اصطلاح خود را بجا دوی نماید لطیفه صاحب بوارق که مقولات ازاله و غیره را مخالف اهل سنت
 گفته و برای روان کافی بودن متفه بیان نموده بلکه از دیگر تصنیفات صاحب ازاله مروود و بودن آن بیان کرد
 همچون زبان نهایت زبان و درازی کرده و مشار آن عصمت یا جمل از کتب اهل سنت حالا که چند عبارات
 از تحفه اثنا عشریه در سابق نقل نمودیم دیده و فحیده بیان کند که کلام صاحب ازاله و قره موافق
 یا مخالف لطیفه صاحب تعقیبات که عصمت ای غیر انبیاء است کرده و فکر ازاله اهل مکابره و غیره متفه همچون زبان فرموده و اخل
 اهل سنت به ما میباید بهتر از او بوجوب عصمت مصطلح است برای امام اما اثبات عصمت بمعنی مصطلح یا غیر مصطلح برای غیر نبی محل
 نزاع نیست این قول شما بر حجرات باعایت و جمالت با شریک و قاحت بودن عصمت از فضائل انبیاء و سبب جلال
 سنت امری نیست که بر حدیثان هم پوشیده تواند بود پس دعوی عدم نزاع اهل سنت و اثبات عصمت بمعنی مصطلح برای
 غیر نبی سبب آن غیر جمالت چه توان گفت و تحفه اثنا عشریه هم گفته تسلط شیطان بر انبیاء متفق است و متفق ایشان
 عصمت مانند برادر یا ملکن غیر واقع و این مرتبه را محفوظیت گویند و بجای دیگر و تحفه گفته سبب اهل سنت نیست
 که کسی را غیر نبی معصوم و انداخ و هدر است و الزام بر اهل سنت باین شهادت وقتی تمام نشود که تحمل
 اعتقاد ایشان باشد چون از اصل معتقد عصمت کسی جز انبیاء نیستند اگر صدر و گناه از وی شود چه نیک
 انحر و بجا س و دیگر گفته متفه خصوصاً امامیه همه اعلم گویند که عصمت از خطا و عاقل و از گناه و در عمل معنی
 صدر که خاصه انبیاء است شرط امامت است الی آخره و بجای دیگر گفته اگر از صحابه که بالا جماع سیدان
 گناهی صادر نشود یا زبلال تو به و استغفار و رحمت الهی شسته گردد چه عجب باشد استی و بس سنت بر انبیاء
 انچه خود شاه ولی الصدور مقاله مضیه گفته اند برین فقیر ریخته اند که اگر چه اصحاب معصوم نبودند الی آخره
 واضح باید که حضرت محمد بن اولی الامر الی آخره هم انچنان مدح و ستایش اند که لازم است بر کلام سابق از

از کبر و غیورگی و کوشش نمی کنند و در هر مرتبه زیاد تر از سابق داوود بنی امیه و هر صاحب صیانتیه الاناس قرار
 نموده که محافطت تین قسم است ایک محافطت ذنوب یعنی نجات از اعتداع صدور ذنوب که اسکان علم
 است و از حاصل انبیا علیهم السلام که انخ و زیاد و تر از این است که صاحب نشر گفته که با اتفاق اهل سنت عصمت
 حقیقی و مضاطعت کلی علی وجه الاتم برای جماعه انبیا علیهم السلام ثابت است و فخاصه حضرات شان سواى
 ذوات مقدسه محدوده احدی از نوع بشر معصوم بالحق اند کوشش است و عصمت است بین معنی متنازع فی
 اهل سنت و گروه شیعه است اهل سنت این قسم عصمت را از خواص انبیا می دانند الی آخره و عبارتانی چند
 که بنی فهم مرام نقل کرده بمجمله آن حال عبارت شرح مسلم آنکه در عبارت منقول در معانی عصمت آورده علی
 عدم صدور ذنوب لا محاله اولاهما و اولی خطا و است و ذلک عدم التورع فی خطا و اجتهاد و فی حکم شرعی
 و نه از محمل اختلاف بیننا و بینهم مخافه امتی اگر چه در علم از فهم میراث است و معنی فقره نه از محمل اختلاف
 بیننا و بینهم می فهمید هر گویی گفت که اثبات عصمت بمعنی مصطلح محل نزاع نیست و یکی از مکاتبه عظیمه تحریف
 و تصرف است و آنکه در عبارت مذکور لفظ فافهم از طرف خود ایجاد کرده لفظ انتهی را نوشته و او گویا آن
 را تمام کرده حال آنکه اصل عبارت شرح این است و نه از محمل اختلاف بیننا و بینهم فهم قالوا اهل سنت
 معصومون عن ذلک من قول الذنوب و انواع احتیاط الی قوله و عندنا العصمه بهذا الوجه مختصه
 بالانبیا را مخ و بعد کلامی فرموده و فی الفیقه علی ضروریان کلا واحد من الایمیه علی المتقلدین الایمیه ایضا
 من الصحابه و من بعدهم کانوا عالمین بعدم العصمه محتم احتیاط الاجتهادی و فیقه ایضا علی ضروریان
 اهل البیت ایضا کانوا عالمین بعدم عصمه القسم مخ و بعد از آن فرموده فقد بان لک ان الاجماع القطعی
 الداخل فیهم اهل البیت حاکم بان لا عصمه فی اهل البیت مخ و بعد از آنست و من ههنا نظر لک برهان آخر
 علی بطلان القول بالعصمه و بعد از آنست ثم انه اذا کان العصمه فیه ثابته بان کیون کلما قالوا فافهم
 قطعاً و الالباب واجب و المخالفه حرام فای فرقی بینیم و بین انبیاء بنی اسرائیل و اهل هذا الاقرب الی
 الکفر الی آخره جای عبرت است که خبری را که در شرح مسلم باطل و مخالف اجماع و قریب کفر و از اد
 اعوجیه زمان آنرا محمل تلوع هم نزد اهل سنت نمیدانند و بی تکلف از غایت جهالت یا شدت دقاحت بحواله
 همان شرح مسلم ثابت میگردد اند این چه تسویل شیطان است و هر گاه مذہب اهل سنت و اجماع عوام
 بر بودن عصمت از خصائص انبیا از کتب مستنده او ظاهر گردیده پس یافته شدن قول کسی از احادیث

و علمای آن از مخالفت مذہب اہل سنت بیرون نمیکند لطیفه عجوبه زمان برای تائید کلام متوسلین
گفتند که محمود بر قول یک امام مقلد یا قدرت رجوع بسوی روایات منقولہ از بنی معلوم و الہ بر خلاف قول
ذکور سبب تسلی تجویزی نماید الی آخره اقول معلوم نیست کہ شیخ مجبوراً مسلم میدانند یا کافر و آنچه
عبارتی چند نقل نموده گفته کہ درین باب هیچ کلام صاحب تنویر است مضافاً آن جهالت است و بس
در عبارت فتوحات اداصح الحادیث عارضه قول صاحب او امام انحر موجود و ظاہر است کہ بزم حکم بصحت
و معارضه از خود و ممکن رجوع بر روایات منقولہ چگونه تواند شد کہ موقوف است بر علم حال روایات و اسباب و
موارد و احادیث و تحقیق ناسخ و منسوخ و غیره و اینهمه مراتب غیر مجتہدان اہل متوان شد و مجتہدان البتہ
تقلید دیگری مجوز نیست برخلاف مجتہدان رجوع بسوی روایات منقولہ و اندک شعریانی
کہ منقولہ امام احمد آورده لیس لا جدت احد و رسولہ کلام لا تقلدنی ولا تقلدون ما کما انحر همان شرفانی
در میان بعد نقل همین منقولہ گفته قلت ہو محمول علی من لا قدره علی استنباط الاحکام من الکتاب
و استنباط الاقوال صرح العلماء بان التقلید واجب علی العامی لئلا یضل فی دینہ الی آخره و آنچه از
سیوطی آورده ام اباح مالک ابو حنیفہ الی آخره در ان ہم دعوی صاحب تنویر کہ حکم شرکاء التام تقلید
بوجود ممکن رجوع بر روایات نموده منقول نیست صاحب ابتداء از همان رسالہ آورده تقلید حضرت
در حق عوام کہ ادوات اجتهاد و اشتغال بعلوم ندارند و مذموم است و حق کسی کہ ادوات اجتهاد جمع
کرده باشد انتہی و آنچه بی ازین اعجوبه زمان محکم تقلید مجتہدان معین و اختلافات آن نقل نموده
ہمہ تطویل لاطائل است کہ در بوارق تعرض بآن نموده و حال بن مسئلہ آنکہ در صورت التزام بمتاب
معین کہ اختلاف علمائے نقل کرده از معین نقل مذہب اسماعیلیہ کہ حکم فتنی و خلافت بیکہ شرک و کفر
درین مسئلہ میکنند یا طائل گردید اگر چه در ان مسئلہ اختلاف فی مختار بعض محققین یک قول باشد
و مختار بعض محققین قول دیگر یا طائل لطیفه عجوبه زمان بر صنفی ۹ دعوی
نمودند کہ مذہب ہمہ محدثین و بعض سلف و دخول اخبار و اعمال حقیقت ایمان است و بعد نقل
عبارات نوشتند و گفته نخواہد شد کہ محل نزاع اشاعره و معتزلہ اہل ایمان است و محمل قول سلف
و محدثین ایمان کامل چنانکہ بعض علماء قائل بآن شدہ اند الی قولہ و مضافاً این بعض کہ قائل
این قول بوده اند و توفیق اشاعره است و میان انصوح الخ اقول مضافاً این جرات و وقاحت

ندیدین و نفییدین بوارق است حکاوارق که نوشته در مذہب جمہور اہل سنت رکن ایمان تصدیق سبت است
اقرار بر ستر طایع و بعد از ان از شیخ عبدالحق کہ مستند این طائفہ ہم بودہ اند و ادوہون ایمان کامل قول
محمدین نقل نمودہ در بیان عبارت منقول است کہ محدثین خود بان تصریح فرمودہ اند اگرچہ بہ زمان
این را امیدید رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و ہر گاہ کہ قوی کہ از مستندین شان در بوارق موجود است ندیدند
و نفییدند تا امید این کہ در دیگر کتب بنشیند و نمیند کجا است اما برای بعضی خیرات ناظران خیر می باید شنید
کتب مشہورہ مستندہ این طائفہ تصریح است بآنچہ صاحب بوارق فرمودہ و در بعضی کتب کلامیہ کہ
محدثان را سغایر مذہب اشاعہ نوشتہ دادہ اند محققان مستندین این طائفہ بر ان تخطیہ اعتراض
نمودہ اند و غلطی ظاہر کردہ اند و از اکابر محدثین آنچہ نقل فرمودہ اند از ان غلطی آنها ثابت و ظاہر میگردد
و جمیع البرکات فرمودہ عمل صالح داخل حقیقت ایمان نیست بلکہ بشرط کمال دست و ایمان عمل
ناقص بود اما ہنوز اہم ایمان بروی اطلاق باید اصل آن موجود و صاحب آن را مومن فاسق خوانند
اگر استحقاق و استحکال معصیت نکنند مذہب اہل سنت و جماعت این است و صحابہ و سلف ہم
برین اعتقاد بودند و فاسق را مومن میگفتند و احکام اسلام بر او اجرائی نموند و در مقابلہ
مسلمانان دین میکردند و از بعضی سلف صحابہ رضہ و تابعین و جز ایشان منقول است کہ الا یکان
تصدیق و اقرار و عمل بالارکان مراد ایشان ایمان کامل است و بر ہمین محمول است آنچہ از محدثین
منقول است بتصریح محققین ایشان بدان اگرچہ بعضی ظاہر عبارات ایشان موہم بخلاف این است
و بعضی از تشکیک قبول نمیکور را بر ظاہر حمل کردہ و این قول را بسلف و محدثین نسبت کردہ چنانکہ
صاحب مواقف و غیر وی در تحقیق بیان است کہ گفتہ شد و شراح صحیح بخاری و غیر ہم تصریح کردند
بدان و بخاری در منی حدیث لا یزالی حیث یزنی و ہو مومن گفتہ لایکون یزانی و لا یزانی لہ نور الا ایمان بآنچہ
ایشان ایمان کامل است و عمل بر طبق ایمان خطاست اگرچہ بعضی تشکیکین خلاف آن نقل کردہ اند و اما لا شک فی
ما علی قاری و شہنشاہ نوشتہ فالاعمال بشرط الکمال بخلاف المتعذر و الخوارج حیث ادخلوا الاعمال فی اجزای الایمان
و ہم در اجابت و اما قول الدجی ان ہذا انما یقول بہن کمال الاعمال خردمندہ فخطا و ظاہر از جمع اہل السنۃ علی ان
الاعمال لیس فیہ از حق حقیقۃ الایمان خلافا للخوارج و المتعذر لہا سنۃ ہذا القول فی انشا فنی جرحہ اند و الحدیث
محمول علی ما خیر من کمال الایمان و انما الخوارج لفظی فی مراتب الایقان فی بطلان قولہ الخوارج و لا یکان

قول وعمل و اعتقاد كما هو مذموب القصار والمحدثين الى اخره و مقاصد فرموده الايمان في اللغة الى قول
 وانا في الشرع قائمان بحبل سافل القلب ففظا او اللسان فقط او كليهما و جدا او مع سائر اجزاء مثل
 اليد و ارجلهم للتصديق عند الكثيرين اعني التصديق النبي عليه السلام فيما علم به بالضرورة و بالضرورة عند الشيعة
 وجميع الصالحين على الثاني ان القرار بشرط المعرفة عند الرضا و بشرط التصديق عند الطهارة و بشرط
 عند الكرامة و على الثالث المجموع التصديق و الاقرار و عليه اكثر المتحققين الاله كثير ما يقع في عباراتهم مكان
 التصديق المعرفة او العلم او الاعتقاد و على الرابع الاقرار باللسان و التصديق بالجنان و العمل بالاركان
 اما على ان يحمل تارك العمل خارجا من الايمان و اخل في الكفر و عليه تجارح او غير ذلك و عليه المتعذر فمختلفين
 في ان الاحمال فعل الواجب و ترك المتحورات او مطلق فعل الطاعات و اما على ان لا يحمل خارجا و عليه اكثر
 السلف و هو المحكي عن مالك و الشافعي فاما بالي انه قد يطلق على ما هو الاساس في النجاة و على الكمال
 المبني بلا خلاف و الا فافترار الشئ بانفسه خبره ضروري الخ و بشرط فرموده و قد لا يحمل تارك العمل خارجا
 عن الايمان بل يقطع بفعله نجسة و عدم خلوه في النار و هو مذموب لسبب جميع التمهيد و كثير من المتكلمين
 و المحكي عن مالك و الشافعي و الا و زاعي و عليه اشكال هو انه كيف يبقى الشئ اعني الايمان مع اعتقاده ركنه
 اعني الاعمال و كيف يخل نجسة من لم يصف بالايمان و جوابه ان الايمان يطلق على ما هو الاصل و الاساس
 في دخول نجسة و هو التصديق و حده او مع الاقرار و على ما هو الكمال المبني بلا خلاف و هو التصديق مع الكمال
 و العمل على ما اشير اليه بقولنا المؤمنون الاله و موضع اختلاف ان يطلق الاسم للاول ام للثاني الى اخره
 و غير انه محدثين و كتب مشهورة حديث اجماع اهل حق فقل ميفر انيد براكه اصحاب كبار كافرسيه تنذ بلكه بون
 ناقص الايمان انما انما الامام نووي و بشرط صحيح مسلم و باب بيان نقصان الايمان بالمعاصي و نقيضه
 عن التلبس بالمعصية على ارادة فني كما انه فرموده مع اجماع اهل الحق على ان الزواني و السارق و القاتل و غيرهم
 من اصحاب الكبار غير الشرك لا ينفون بذلك هم مؤمنون ناقصو الايمان ان تابوا سقطت عقوبتهم و ان ماتوا
 مقربين على الكبار كانوا في المشية الى اخره پس اگر عمل و خل حقيقت ايمان مييود اين حكم باطل ميگردانند و آنچه
 نوشته ماشا که نزاع ايشان نزاع فطلي تحويز کرده شود انتهي صاحب پوارق تصریح آيينی نه کرده اما اکابر
 تحييزين ميترين و كتب مشهورة حديث تصریح بان فرموده اند و اجماع بر عدم خروج فاي از ايمان بل
 نموده و ماشا که تصریح است شان حرف ارتقوه اعجز نه زمان باطل تحويز کرده شود امام محمودي و غيره

تمت صريح بخاري بعد بيان ما يجب تنزيهه وفراخ فرموده في قرب من منسبها ما ذهب اليه السلف بل لا تتران الايمان عبادته
عن مجمع ثمانية اشياء التصديق بالبحان والقرار باللسان والعمل بالاركان الا ان بين هذه المذاهب قاصدون من
شبهنا من اطاعة خرج من الايمان عند المعتزلة ولم يدخل في الكفر بل وقع في مرتبة بينهما من انزلة بين المعتزتين
وعند النجاشي دخل في الكفر وعند السلف لم يخرج من الايمان وقال الشيخ ابو اسحق اشيرازي هذه اول سلسلة تقي
في الاعتزال ونقل عن الشافعي انه قال الايمان والتصديق والقرار والعمل بالاركان اول هذه مناقض وان في وجه كافور
ووجه فاسق يخرج من اخلو في النار ويخل الجنة قال الامام في غاية الصعوبة لان العمل اذا كان كمالا لا يتحقق الايمان فيه غير
المؤمن كيف يخرج من النار ويخل الجنة قلت قد اجيب عن هذا الاشكال بان الايمان كلام الشارع قد جازع في الال
وهو الذي لا يخرج منه مقررنا بالعمل كما في قوله عليه السلام الايمان ان تؤمن بالله وقد جازع في الايمان الكامل
المحقق بالعمل كما في حديث وفد عبد القيس والايمان بحسن المعنى هو المراد بالايمان المستحق في قوله عليه السلام
لا يردني الا الى حين ياتي بي وهو مؤمن الحديث وهكذا كل موضع جازع فيه فاختلاف في سلسلة يغطي لا راجع
الى تفسير الايمان وان في اى المعنيين نقول شرعى وفي اىها مجاز ولا خلاف في المعنى فان الايمان المجازي من
دخول النار والاشاني بالفاق جميع المسلمين والايمان بالمعنى من اخلو في النار الاول باتفاق اهل السنة خلافا للمعتزلة
والنجاشي ومما يدل على ذلك قوله عليه السلام في حديث الى جدوان زنى وان سرق قوله عليه السلام لا يخرج
من كان في قلبه مثقال ذرة من الايمان فما حصل ان سلف وشافعي انما جعلوا العمل كمن الايمان
الثاني دون الاول وحكموا مع نوات العمل بعباد الايمان بالمعنى الاول وبان يخرج من النار باعتبار وجوده
وان نوات الثاني فهذا يندفع الاشكال الى آخره وهو ان كانت لكن الاجماع منعقد على ان العبد لا يفر
بترك شيئا منها وتترك الصلوة عند الشافعي ما حرم الله من كان روى عن احمد بن حنبل
على كيفية كفر الى آخره واما ما ذكره من صحة خروج رجل قل محدثين بر الايمان كامل موجب استنكاف التوبة
حمل قول خصم بر الايمان كامل چه باشد ان حاش اينكه كابر محدثين خود تصریح اراده كمال ايمان فرموده اند
و اگر کسی در شبهه افتاده بخلاف او نموده اند برخلاف خصم كمال اعمال را ترك و بدعت قرار داده و بتصریح گفته
كه بيهوده چنين اصل ايمان بين خلل ذاتي بهر چه اتباع سنت را خبر و ايمان قرار داده است پس اين حمل تقييد
انقول بمائتة ظني به قاطعة است لطيفه محو به بر صفة كه گفته كه نزد معتزله و خوارج افعال اعمال كفن
ايمان است نه حسنة ايمان الى آخره اقول جانش اينكه قطع نظر از اينكه در بوارق از شرح عقائد

منقول تبار علی ان الاعمال عند هم خبر من حقيقة الایمان الی آخره امام عینی فرموده اما بخارج فقد اتفقوا
على ان الایمان يتناول معرفة الله ومعرفة كل ما نصب الله عليه ليلا عقليا او تقليدا ويتناول طاعة
في جميع ما امر به ونهى صغيرا كان او كبيرا او قبالا او مجوعا بهذه الاشياء هو الایمان الی آخره و اگر بعض کتب بر بیان
مذهب خوارج صرف اکتفا بر افعال خوارج نموده باشند از ان لازم نیست که صرف از افعال خوارج با وجود
تصدیق و عدم اقرار ایمان شرعی نزو منتزعه و غیر هم حاصل خواهد گردید و آنچه از امام رازی و غیره تقسیم سبب
نقل نموده محققان صراحت بر ان اعتراض نموده اند در شرح مقاصد فرموده و ذکر الایمان فی وجه الضبط الی الایمان
اما ان يكون اما العمل بالقلب فقط وهو المعروف عند الامامية و هم بالتصديق عندنا و اما العمل بالخارج فان كان
هو القول فمذهب الكرامية و سائر الاعمال فمذهب المعتزلة و اما مجموع عمل القلب و عمل الخارج و هو مذهب السلف
و فيه اختلاف من جهة ترك عمل القلب في مذهب الاعتزال انما لطيفة عجوبة بنهای تکفیر بر افعال متجبه
و مباح و مسنونه را بر دخول افعال ایمان در ایمان صریح البطلان قرار دادند و در دلیل نوشتند چه دخول
افعال و اعمال در ایمان موجب حکم به ایمان بر افعال مذکوره باشند موجب حکم کفر بر ان انما قول ما
اینکه نشان این حماقت رسیدن بمعانی الفاظ عبارات بوارق است عبارات بوارق اینکه بعضی افعال که نزد
اهل سنت و جماعت بلکه کافه است اجابت با اتفاق یا باختلاف حرام یا مکروه یا تحریمی یا تنزیهی یا مستحب یا مباح
یا سنیست همه را کفر میگویند الی آخره پس سخن این عبارات نه آن است که اموریکه نزد این مبتدیان مستحب و
مسنون یا مذموم یا مباح یا مکروه یا حرام یا تحریمی یا تنزیهی یا مستحب یا مباح یا سنیست یا کفر یا کفر یا کفر یا کفر
موجب حکم به ایمان بر افعال مذکوره باشند فهمیدن این سخن از عبارات بوارق از غیر سکران و مجنون متصور
نموندند لطیفه عجوبه از بنا کردی مسئله تقویت الایمان برین عقیده انکار نموده گفتند که نابودن ایمان
عبارات از تصدیق حکم کفر یا شرک بر بعضی افعال اعمال سبب بودن این افعال امارت عدم تصدیق
یا نفی توحید و بمعنی غیر معنی کفر یا شرک حقیقی هیچ محل استبعاد نیست انتهی و بعد از ان بعض عبارات نقل نمودند
که در عبارات شرح مواقف موجود حتی لو علم انه لم یسجد لهما علی سبیل التعظیم و اعتقاد الالهیه بل یسجد لهما و
قلیه مطمئن بالتصديق لم یحکم بکفره قیامیه و بین الکذا آخره در عبارات انوار التمریل موجود و لا انها کفر فی انفسها
القول حال بن و سوسه بلکه صاحب تقویت الایمان که حکم کفر و شرک بر افعال نموده و بعد شمار چند افعال
گفته که او سیر شرک ثابت نموده ایمان تقویت الایمان ثابت که مراد و مدار بحث ادا ایمان و شرک آن

که خداوند بخت و احکام اخروی بران مرتب جای گفته که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کے سامنے
 بھی کافر لوگ ایسی ہی باتیں کرتے تھے اللہ صاحب نے افضل ایک نہ مانی اور ان کو جھوٹا بنایا و جوابی
 دیگر گفته ابو جہل اور وہ شرک میں برابر تو دیکھنا در دیگر مقامات تصریح کرده پس ہر دو توجیہ
 یعنی حمل مشترک پر شرک بخیر حقیقی و یا یوں این حکم حکم ظاہری بر بنیاد امارت
 از عقیدہ صاحب تقویۃ الایمان علاقہ نمے دارد و لطیفہ صاحب تقویۃ الایمان کہ براسی
 از مسلمانان آئید کہ یہ و مایوں من اکثر ہم باللہ الا وہم مشرکون ذکر فرمودہ از مسلمان نقل نموده
 کہ شرک جب ہوتا کہ ہم انبیاء و اولیاء کہ پیروں شہیدوں کو اللہ کے برابر سمجھتے انھیں عجبہ نوشتہ کہ
 مقصود صاحب تقویۃ الایمان از ایراد این آیت اثبات اجتماع اقرار و دعوی ایمان با شرک است
 و البطلان بودن ایمان عبارت از تصدیق اقوال حالش انیکہ صاحب تقویۃ الایمان کسانی را کہ اقرار
 و انکار اعتقاد انبیاء و اولیاء می کنند و آنہا را بندہ حق سبحانہ سیکونید و از برابر ایشان بحق سبحانہ تیری و ایند
 از بعضی افعال حکم این آیت داخل کردہ پس صریح ظاہر گردید کہ تصدیق و اقرار با باطل کردہ تشکیک فی معنی
 محض مخالفہ است لطیفہ صاحب بوارق بذیل ذکر آیت کریمہ و مایوں من اکثر ہم باللہ الا وہم مشرکون
 صاحب مواقف دین و دلیل مشرک نقل نموده جواب او شارح نوشتہ حاصل ان الایمان باللہ فی الواقعہ ہوا تصدیق
 مطلقاً الی ان قال و از استدلال پایہ کریمہ و من لہ یحکم بما انزل اللہ فاولئک هم الکافرون
 جواب اولیاء من لہ حکم شنی ما تزلزل علیہ صلاہ و اللہ ما تزلزل علیہ تواتر بقدرتہ بلکہ فیخص لیسوا فی انہ عبادت شرک
 از ذکر کردہ از فقرہ و از استدلال پایہ کریمہ جواب و او ان نقل کردہ گفتند و نقل این عبارت حذف است
 و اصل عبارت شرح مواقف این است انھیں اگر این اعتراض بہت نصیب دین معنی الفاظ است
 نہایت جمالت است و اگر بعد است نہایت وقاحت است ہر اچہ خوان میدانند کہ این اعتراض مصادق
 سوال از آسمان و جواب از زمین است حالا انصاف و حصار کار بند شدہ فرمایند کہ صاحب بوارق حوالہ
 کردہ بشرح مواقف از ان خبری حذف کردیدہ بطابقی اصل و بالقرض اگر عبارت شرح و بوارق بطور اقتصار معنی
 الفاظ منقول ہی ہو تو ہا ہم چہ جاسے اعتراض بود کہ در اصل مطلب نفع و ضرر ندارد لطیفہ صاحب بوارق
 فرمودہ ایمان حقیقی آنست کہ مرتب شود بر احکام اخروی و ایمان است محل نزاع انھیں عجبہ گفتند و بحث
 اخروی محل نزاع بودن ایمان حقیقی مسلم است و اما در بحث احکام دنیا محال نزاع نہ شدہ عجبہ و حکم کہ

وایمان و وظایف شریعت از احکام دنیا است **ان اقول** سبکه تقویت الایمان و غیره دیده است خوب بداند
که نزاع اسماعیلیه در ایمان حقیقی است و از همین جهت احکام عدم مغفرت و غیره بر اموریکه از شرک و استیلا
لازم میکنند پس این تطویل لاطائل است لطیفه صاحب بوارق فرموده بود که بر عقیده اهل سنت حکم ایمان
و کفر تصدیق و اقرار است نمی نشیند انچه گفته شد بر قول سبکه تصدیق و اقرار الایمان با خیر ایمان گوید
به تصدیق و اقرار است نه نشستن حکم ایمان صحیح است اما است نه نشستن حکم کفر بخیر الی آخره
اقول اینجا حال غمی خیال با کمال باید دید هر طفل کتب هم معنی عبارت بوارق همین می فهمد که حکم ایمان
و کفر تصدیق و اقرار وجود او و عدم اوست نمی نشیند یعنی حکم ایمان سبکه وجود تصدیق و اقرار حکم کفر
عدم تصدیق و اقرار غلط است لطیفه صاحب بوارق که بعد نقل عبارات فقها فرموده مذموب
فخما عدم تکفیر است انچه گفته ظاهر کردید این آیه یعنی در مسئله محتمل الوجود و مختلف فیها موجب تکفیر مسلم
است اما در مسائل کفره عموماً پس ممنوع است الی آخره **اقول** درین مقام اصل مطلب صاحب بوارق
رحم سلم داشته و از تسلیم شدن اهل انساب اسماعیلیه بخدیجه متحقق گردید که بر امور غلط و مختلف فیها مثل بوسه
قبور و غیره حکم شرک جاری ساخته اند اما انچه در شق ثانی منع دارد نموده پس صاحب بوارق را منضیت
البته مکلف بخدیجه که بیرون نمی رانند است که در کلام الفاضل البکیر ذکر فرموده قول با مکران التضاف حق بجانب
بنفوحش متفانص قباح انکار ساخته و دلایل از انقباه آورده که کفر احد من اهل القبلة از انچه در اهل قبله
و انعمون البصائر آورده و هرگونه الشهاده که هر منصرف به و بعد از ان گفته و از مسائل جماعیه است که کفر
لازم نمی آید که از انکار ضرورت دین الی آخره انچه فرماید که این اجماع مضر و مخالف اوست یانی و یکی
از مکاتبات و انکه عبارت استباه نقل کرده لا کفر احد من اهل القبلة الا بوجود ما دخل فی شرائع نصرانی که
درین عبارت است پوشیده نیست لطیفه و تقویت الایمان که بر بسیاری از افعال حکم شرک کرده
انچه در زمان بر صغیر ما گفته که عبادت غیر خدا از ان امور است که در شرع امارت تکلیف گردانیده شده
است **ان اقول** درین مقام انچه بطرفه صفت نموده این قدر نصیحت مذکوره که از انچه و انقباهات شرک بوده است
غیر عمومی صاحب تقویت الایمان ثابت نتواند شد تا وقتی که تخفیف آن افعال منقسم از کلام خداست
ثابت نمکند و اگر اعتقاد تصرف و نفع و ضرر بان منضم خواهد کرد و فعل شرک فی التصرف نخواهد گردید که
تجاریه الصلاه که گفته است **اقول** و حکم شرک و کفر با امارات تکلیف جمیع علیه اهل اسلام است و کلام در ان نمیکند

جزیکه متصدی اغواي انام باشد انخ اقول اولاً که حکم بدون فعلی امارت تکذیب منصب شایع
 است و موقوف بر او که عیش و خفاچه خود هم او شرع عقائد آورده است لا نزاع فی ان من المعاصی
 ما جعله الشارع اماره للتکذیب و علم کونه کذاک بالاولیه الشرعیة کسجود الصلوة آخوه پس بوسیله تصور
 و دیگر امور از طرف خود امارت تکذیب قرار دادن و بنابر ان حکم کفر و شرک را و ان امور مجمع علیه کفشی
 کاریست که از غیر ملحدین فی الدین متصور نمی شود و ملائمه سخاچی فرموده است شکل الفرق بین السجود
 للصتم و بین التوجه لوالده علی حجة التعظیم حیث لا یکفر مع انه کما یقصد به التقرب الی الله قد یقصد به التوجه
 للصتم و لا یمکن ان یقال ان الله تعالی شرع ذلک للعلماء و الا بآراء دون الاصل و اوجب بان الله عز و جل
 الشرعیه بتعظیمه بل مرد شرع غیر باب السجود و لهذا یجوز ثبوت السجود ولو فی زمن بن الاویان و شرعیه الشرع
 مسکن مشیت و ارنه کفر فاعلیه بخلاف السجود لخوا الصتم او الشمس فانه لم یزید و هو لا یأشیا به فی التعظیم
 شرعیه من الشرائع فلم یمکن انما اهل فک استنبه لانه حقیقه و لا قوتیه فکان کافراً و لا نظر لتصد التقرب
 فیما اقر و الشرعیه بتعظیمه بخلاف من وردت بتعظیمه انخ لمحضاً تا نیاید خود در همین بیان در بیان سوگند
 نیز گفته و بعضی فقها قائل به کفیر می شده اند انخ و باز در بیان صفتی بل تا مل حکم اجماع صادر میکنند و تا
 قطع نظر از آنکه حکم کفر با امارت تکذیب نه صاحب تقویه الایمان را میفروزد صاحب بوارق را منصرف از
 که شیخ مجد و در کتابات خود فرموده اگر پیش که شخصی با وجود ایمان رسوم کفر بجای آورد و تعظیم هر اسم اهل کفر بجای آورد و کلام
 میکنند و او را از اصل ارتداد می شمرد چنانچه اکثر مسلمانان بنده این مبتلا اند پس تقوی ای علماء باید که تشریح
 و آخرت بغض ابندی گرفتار گردد و و حالاً که در اخبار صحاح آمده است که سیکه در دل و مقدار خود از ایمان
 یو و از دوزخ او بیرون خواهند آورد و در عذاب نخلد او را نخواهند گذاشت تحقیق این مسئله متروک نیست
 گویم که اگر کافر محض است عذاب نخلد نصیب اوست اما و تا نشد منه و اگر با وجود ایمان در اسم کفر دره
 از ایمان نیز وارد و بغضاب دوزخ مبتلا خواهد شد اما بیکت آن ذره ایمان امید است که از خلوه عذاب
 خلاص شود و فقیر کبار بحدیث شخصی رفته بود که معالیه او قریب با حصار رسیده بود چون متوجه حال او
 دید که قلب و ظلمات بسیار دارد و هر چند توجه حق آن علماء داشت فائده نه کرد پس از توجه بسیار معلوم شد که
 آن ظلمات ناشی از صفات کفر است که در وی مکنون است و فشار آن که درات موالات اوست با کفر
 و اهل کفر متقیان و از این ظلمات بوسیله لوط عذاب نبار است که خراشیده که سینه و ...

که هر یک آن آخر از او مزج خواهند بود چون این حال را بر دس مشهوره نمودن بطریقه شد
 که آیا نماز بر جنازه او باید کرد یا نه بعد از توجه ظاهر شد که نماز باید خواند پس مسلمانانی که با وجود ایمان بم
 اهل کفر می نمایند و تعظیم ایام ایشان میکنند بر جنازه اینها نماز باید کرد و بکفار طعن باید ساخت که با العمل الیوم
 و امیدوار باید بود که آخر هر یک ایمان از عذاب ابدی نجات یابند الی آخره **قول** با استعانت از
 غیر خدای تعالی و عبادت غیر او تعالی و اعتقاد تصرف غیر او تعالی اقرار بنده و مخلوق بودن غیر چگونه
 در منع اجرای حکم شرک تاثیر نماید مشرکین سابقین نیز همچنین اقرار میگردانند **اقول** حال آنکه تمام
 قرآن مجید و مشحون است از آنکه مشرکین سابقین و صلات حق سبحانه را کذب می انگاشتند و کافر و کج
 را باطل می پنداشتند و قائل بوجهیت غیر بودند و از تصدیق و اقرار کفر و توحید انکار می نمودند بر خلاف این
 مسلمین که صراحتاً اقرار و حدایت حق سبحانه و نبوت انبیاء میکنند و غیر او تعالی را اله و شریک حق سبحا
 و الوهیت اعتقاد ندارند بلکه بنده او میدانند پس حکم کفر و شرک بافعال تعظیمی بودن و همین امر شرک
 مشرکین سابقین قرار دادن افکار مخصوص قرآنی ساختن است لطیف صاحب تقویت الایمان نوشته
 جو کوئی کسی بر قبر کویا بیعت پری کویا کسی کی جھوٹی حجی قبر کویا تیان کویا چاک کویا ترک کویا نشان کویا عید کویا کوئی
 انج عجوبه گفتند که پیر تیان افعال از نهایت خضوع و تذلل بقصد غایت تعظیم بوده اند پس این افعال عبادت
 انج **اقول** در بنیام حال چالکی عجوبه هما عین پرست مطالبه باید نمود که از طرف خود نهایت قید خضوع و تذلل بقصد
 تعظیم افزوده پس ظاهر شد که اگر این افعال بطور نهایت خشوع و نه بقصد غایت تعظیم صادر شود
 عبادت غیر نباشد و از همین بیان بطلان دعوی تقویت الایمان عیان گردیده و آنچه بعد از آن نوشته
 که صاحب تقویت الایمان این افعال را این عنوان که تیسری بات یہ کہ بعض کام تعظیم کے اسد
 اپنے لیے خاص کیے ہیں کہ او کو عبادت کہتے ہیں انہی ذکر فرمودہ و خصوصیت این افعال بھوکا
 این حال مفید عبادت بودن آنهاست حاجت تقیید آنها بعبادت نیست ہر کس این قید را از عرف
 توان دریافت الی آخره **اقول** این چه جرأت است کہ خود عبارت تقویت الایمان نقل میکنند از این کتاب
 کہ منما شرک بودن آن افعال بر خاص کردن حق سبحانه آن افعال خاصہ را برای خود مستحق
 قائل و نفا علی ابدان حق نیست پس خصوصیت قائلین داخل ابدان عرف او تفسیر نہادن و حسب تقییدات منصوصہ
 از جنہ اعتداف و خلاف انصاف است بل و فی عجوبہ باید دید کہ ما اسنہ نزل و سلسلہ سفر برای زیارت

و در نسبت مع سدره حال این تمثیل در خیالات و برای اثبات دعوی خود از اغایه لعل نموده قال
ابو الوفا این عقید را غلط ما صحت الکالیف علی الجمال عدلوا عن اوضاع الشرع الی تقطیع اوضاع
وضعه بالانفس فهم سملت علیهم ولم یدخلوا تحت امر غیرهم قال هم عندی کفار بنده الاوضاع مثل
تفصیل القبور و اگر آنها بمانی عنه الشرع من الیقین النیران تقبیلها و تحلیتها و خطاب الموتی با کمال
و اخذ ترسها بترکا و افانقه لطیب علی القبور و شد الحال لیها ان که درین عبارت صراحت حکم کفر نفس
این اوضاع کرده و شد الحال الی القبور هم بدان داخل لطیفه صاحب تقویة الایمان چندمی از
افعال ابرای نبی و دلی و غیرها شرک قرار داده صاحب بوارق و خصوصیت آن افعال کلام کرده و
فرموده که سجده برای غیر خدا از همه اظهور و قبیح از همه بیشتر حالش اینکه سجده برای غیر خدا و قسم است
سجده عبودیت و سجده تحت الی آخره آنچه زمان گفتند که تقصیدیکه در سجده برای غیر خدا یتقالی از
بعض فقها منقول است محل آن سجده در غیر سلطان بشکر است الی قوله پس سجده برای قبر که از
سلطان شرک است محل تفصیل نباشد انرا اقول ازین مقام خوب ظاهر که عجوبه زمان هرگز مطلق
بوارق محمدیه نفییدند و نه ازین دعوی شرم نمی نمودند و بوارق محمدیه بعد تقسیم سجده نوشته رانچه ما
از تفصیل اقسام سجده ذکر کردیم هر چند کتب دین از ان مشحون است چیزیست نقل آن ضروری است
و اقتصار بر نقل از اصول و فروع صاحب تقویة الایمان مناسب نموده که اسماعیلیه اراعه غرض
گردد و در اینجا گفته در احاقیه که کوچک ابدال اسماعیلیست امر فرموده علیه آن ملت باین تفصیل
اعتراف است الی آخره آنچه بهمان انرا می نویسی گردانیده حالا باز به بنیند و در بعضی المسائل از
شجره الایمان آورده کور را سجده کردن و در سده دن و دست مالیدن و طواف کردن و از قبر حیات
طلبیدن و در قبرستان چراغها افروختن همه مکرده تحریفی است انتی او در مائه المسائل گفته رفتن
صد مایوم برای زیارت قبور چند صورت دارد جائز هم است و مکرده هم است و حرام هم است و شرک
و کفر هم است و در تفصیل آن پوسته قبر و انجا که بوده و سجده تحت برای قبر حرام و سجده عبادت
را موجب شرک و کفر قرار داده پس بقول آنچه اگر سجده قبر محل تفصیل شود و حالت صاحب دانه و ازین
ظاهر گردید و الاضالالت او به بیروت رسید و قوله که یکم خبره مطلقا را برای غیر خدا کفر گفته از سجده
طاکه برای حضرت آدم و از سجده در خاکه در اوردن حضرت یوسف برای وی علیه السلام را در سجده

باد که از آنجمله وجه اول آنکه سجود برای ایشان با تخلف بود و وضع سجده محل نزاع است و دوم آنکه محل نشست
آنکه سجود را که در حقیقت برای آدم بود ولی آخره اقوال عجیبه زمان و در هر مقام با هم قرار و اتفاق که از خود قول
صحیح مختار جمهور را ترک می دهند و قول ضعیف و مجوز مخالف جمهور پیش می نهند این قدر خیال نه کردند که
در مائمه المسائل از تفسیر مدارک بمقتضی منقول و المهور سلطان المامور به وضع الوجیه علی الارض کان
السجدة خبیة لاوم و هو الصبح و کان السجود للعبیة جائزا فیما مضی ثم شیخ انخ و از مکاره عجیبه زمان
آنکه بعد از این دعوی که بحواله عبارات تفسیر کرده در آنجمله حواله تفسیر کسیر مکرده این چه جرات است و بیان
تفسیر کسیر و بیان مقام بمقتضی فرموده که در سجده آدم سه اقوال اند اول آنکه این سجده برای خدای تعالی
بود و آدم مانند قبله بودند قول دوم آنکه این سجده برای آدم بوده برای تعظیم ایشان قول سیم آنکه سجده
بعضی انقیاد و خضوع است و بجز آن فرض و اول الفصل الاول ضعیف لان المقصود من هذه التفسیرات
تعظیم آدم علیه السلام و جعله محروما للعبیة لا تعظیم حاله و اما القول الثالث ضعیف ایضا لان السجود
انه فی عرف الشرع عبارة عن وضع الجبهة علی الارض فوجب ان یکون فی اصل الامة و لکن لان الاله
عدم التیسر فانقبل السجود و العبادة فی غیر الله لا یجوز قلنا لان الله عبادة بیانه ان الفعل قد یصیر
بالعبادة متقیة کالقول یبین فک ان قیام الله بالعبادة یتقید من الاعطاف بالعبادة القول و اما
الاعادة و اذا ثبت فک لم یتین ان یمکن فی بعض الاوقات سقوط الانسان علی الارض و العطف
الجبین بها میضاجرا من التعظیم و ان لم یمکن فک العبادة و اذا کان کذلک لم یمکن ان یتقید الله الله
بذلک اطهار الرخصة و کرامته انخ لطیفه صاحب بوارق که در مسئله سجده مفتی به و مختار است آن قرار
دادند و فرمودند که درین شریعت ممنوع است اگر بعضی فقها و بعضی حیا یا سجود آن رتبه از فقط
اجوبه گفتند که نسبت تجویز سجده تحت برای غیر خدا بسوی بعضی فقها محض افتراء بر بعضی فقها است
قوله و آنچه در تفسیر عبدالکریم بوهره گزافی و فوائد القوادیر تم یافته حضرت شاه عبدالعزیز دبلوی قدس
سره در فتوی بردش پرداخت انخ اقوال حاشی آنکه از همین قول او که حواله تفسیر عبدالکریم و فوائد القوادیر
نموده اعتراض از بوارق حضرت شده باقی ماند اینکه شاه صاحب برهان پرداخته اند پس این اعتراض
صاحب بوارق نیست صاحب بوارق که از این مقبول و معمول به فرموده لطیفه در بوارق فرموده
تجربیه فک انست خا اگر شرک می بود و شرک این باقیه هم جایز نیست انخ آنکه بجز زمان بعد از کلام و سجده

شرع سابقه در کیفیت سجده ملائکه گفته عوام بقیاده که آنچه شرک و کفر درین شریعت است بشرایع
 جائز نبود ممنوع است آیا نبوده اند که احتمال خمر و ککاح باخوات در شرایع سابقه جائز بود و درین شریعت
 کفر است پس ممکن است که سجده نمودن شرایع عبادت نباشد و درین شریعت عبادت شد پس سجده نمودن
 تفصیل درین شریعت کفر باشد که عبادت غیر خدا کفر است بخلاف شرایع سابقه که در آن تفصیل باشد
 آری کفر و شرک بحیثیت کفر و شرک در هیچ شریعتی از شرایع سابقه و حال جائز نشده است الی آخر
 اقوال ما شایسته هر چند برای بطلان این همه حدیثان مائت المسائل کافی و دافی است که در آن تفصیل
 سجده یحیی و عبادت درین شریعت بر نسبت قبور و بودن سجده برای حضرت آدم علیه السلام موضع
 چه بقول صحیح و مختار چه مورد جواز بودن آن در شرایع صراحت مذکور و مسطور آقا قطع نظر از آن
 چنانکه ای عجوبه اینکه برای دفع اعتراض و منع معترض لفظ کفر همراه شرک منضم ساخته و در دلیل لفظ شرک
 را گذاشته اند که کفر بودن احتمال خمر و ککاح باخوات درین شریعت با وجود جواز در شرایع سابقه برخاسته
 پس ازین دلیل اگر تمام هم باشد تبدیل حکم کفر به بیعت بمحل حرمت و حلال که محرمات شرعی و امور
 ثابت میشود نه آنکه بواز امیر شرک است در شرایع سابقه ثابت گرد و درین مقام برای تأیید کلام
 بوارق نقل عبارت حجت بالغه کافی است در بیان حقیقت شرک گفته ولما یدلت سجود التیمیه من الملائکه
 آدم علیه السلام و بنی اوفی یوسف لیوسف علیه السلام و ان السجود اهل صواب التیمیه و جب ان لا یکن
 التیمیه الا بالیه الی آخره لفظیقه صاحب تقویة الایمان که گفته اور جو کوئی کہ کہ لکے دینون میں
 کسی کسی مخلوق کو بھی سجد کرتے تھے جیسے فرشتوں نے حضرت آدم کو انخ در بوارق محمدیہ فرموده
 کہ حرمت و ممنوعیت چیست دیگر و شرک چیست دیگر حرمت و حلال مختلف میشود باختلاف ملل بلکه
 در یک ملت باختلاف اوقات کلام در آن نیست سخن در شرک است کہ در همه ملل و ادیان و در تمام
 اجزای زمان مجوز نیست اگر سجده شرک می بود امکان جواز نداشت و انقیاس بسی البطلان و محذور
 است باز کتاب فعال مجرمه این شریعت بعد اباحات آن در شرایع سابقه خیال شرک نبودن عالی
 و زند و نیست انخ عجوبه گفتند کہ درین تمثیل و قول کسی است کہ بر جواز سجده برای غیر خدا درین شریعت
 از جواز شرایع سابقه استدلال کرده انخ اقوال ان نقد نفی میکنند کہ گورین تمثیل و مجوزین باشد
 امام و دو بودن و شوبه شرک بودن این فصل هم از تسلیم داشتن او سجده حضرت آدم غیر

را ثابت گردید لطیفه صاحب تقویة الایمان گفته شرک نمی شود و توحید کا حکم سبب بر یسوعین تمام است در باری فرموده اوست
 کلامش ثابت که سجد و سجود شرع سابقه شرک نیست الخ اعجز گفتند که حرمت شرک من حیث هو شرک دائمی است اما جائز
 بودن چیزی در شرع سابقه و شرک بودنش درین شریعت پس ممکن است الخ اقول عائش انبیا بنسار این خرافات بدین
 و یا نفهین تقویة الایمان زیاد کرده اند و فیدی از طرف خود است که در آن قدس من حیث هو شرک نیست لطیفه
 که برای رد تقویة الایمان عبارات تفسیر غریزی و مائتة المسائل مطلق تقسیم سجده بکسو سجده عبادت و سجده تکریم پیش
 نموده اعجز به زمان از ذکر جواب مائتة المسائل شمر نموده صرف اقتضای بر جواب تفسیر غریزی بدین خوبی نموده که اول
 محل بحث در تقویة الایمان سجده عبادت است الخ اقول لا حق الا بالعلی العظیم انچه چرات و دلاری است از
 از تقویة الایمان بصراحت تمام که بتوانم چندی از افعال است که یکی از آن سجده هم است و نیز از آن ثابت که از آن افعال
 بهر طرح شرک ثابت میگردد و لیس تطبیق تقویة الایمان تفسیر غریزی باین طور که محل بحث در تقویة الایمان سجده
 عبادت است کمال حیا را عجز به است و در جواب دوم زیاد کرده و او کمال نمود و او گفته تقسیم سجده و تفسیر غریزی
 بنابر قول کسی است که سجده تحت را در شرع سابقه جائز گفته و این منافی عبادت بودن سجده مطلقا درین
 شریعت نیست الی آخره اول این قدر خیال نموده که صاحب تفسیر غریزی این تقسیم و ردیل جواب اعتراض از
 طرف خود نوشته است و بیچگونه اشاره به بنای آن بر قول ضعیف یا باطل دیگر این نه نموده و از مائتة المسائل
 بنقل تفسیر مبارک بودنش قول صحیح مختار جمهور ثابت و ثانیا صاحب تفسیر بقرع جواز آن در امتحان
 سابقه و ممنوع و حرام بودنش در شریعت مابعد لیل حاویش بیان کرده پس اگر درین شریعت مطلقا
 عبادت و شرک و کفر بود این حکم و تفصیل صحیح نمی شد و آنچه از تحفه نقل نموده در آن موجود این حکم
 بلا شبهه در شریعت مانسوخ است فقط از همین فقره کذب بیان تقویة الایمان ثابت چه عبادت
 غیر خدا یا بیگاه جائز نه پس محذور نقل سجده عبادت نخواهد بود **قول** تقیید عظمت ذاتی و عبادت
 تفسیر غریزی مفید هر شرک بودن سجده عبودیت و صورت اعتقاد عظمت ذاتی سجد و نیست الی آخره
اقول اگر عبارات تفسیر غریزی مفید این معنی نباشد بلکه مطابق بیان تقویة الایمان باشد پس
 صاحب تفسیر غریزی که سجده برای تکریم را تقسیم سجده عبودیت قرار داده معنی آن چه نمیدد **قول**
 سجده درین شریعت جز برای ادای حق عبودیت نیست سجده مطلقا برای غیر خدا شرک باشد الخ اقول
 این بیان اعجز به زمان صحیح است پس ثبوت جهالت و ضلالت صاحب مائتة المسائل صافی و صریح است

و علی العکس بخیران هر شقی که امون دانند و اختیار سازند و خود را مقولات شرکافی که ذکر ایشان در
قرآنست هو لا عشتقوا و اعتدوا علیه و ما یغنیهم الا یقرعوا الی الله من لدن صریح اند که احوال و عبادت
معبودان خود بد اشتند و شرک بود الی آخره **اقول** ملاحظه نظر از آنکه تمام کتب شریعت محموله اند از این
شرکافی که ذکر ایشان در قرآنست معبودان خود را و معبودیت برابر خدا میدانستند و بالا استقلال و بالا
عظمت و محبت شان میداشتند و در محبت خالق و مخلوق فرق نمیکردند اگر آخوبه و باریق میدیدند
اینچنین مگر نمی چادید در همان مقام از نور الکیبر منقول را بعبایان شناسنت عبادت اصنام و سقوط احجاء
از مراتب کمالات انسانیة فکیف مرتبة الالهیة و این جواب بسوقست برای کسانی که اصنام را
معبوداتی اهلکارند انحر و از تفسیر عزیزی منقول و من الناس من یخضعون الله یعنی سوانی خدا که
حقیقی و محبوب بالذات غیر از دور عالم نیست اندا یعنی همانان حال آنکه این قدر دلائل ظاهر و مبینه
از آنکه غیر او تعالی را بر او توانست اگر چه کس باشد چه جاسی اینها نبوده ایمان باز بر اعتقاد و عبادت
هم اتکاف میکنند بلکه در هر چه از انحرار برابر می کنند حتی که محبوبم یعنی دوست میدارند آنها را کعبه الهی و
دوستی که با خدا باشد زیرا که او تعالی را بالذات با عبادت دوست باید داشت الی آخره قال و برخی
از ایشان ارواح دبره و ملائکه متوکل را یا ارواح انبیاء و اولیا و عباد و علمای را بی ملاحظه علاقه بندی
خدا و معبودیت او بالاستقلال در محبت برابر خدا میدارند الی آخره **لطیفه** حب تقویة الایمان که بود
تجرب و طواف و انحرار و نفل شرک قرار داده و بهر طرح حکم شرک نموده و صاحب باریق از همان
المستل که مکرده بودن تبقیل و اتحاض و ارام بودن سجده تحیت و طواف نقل فرموده و عجز بر زبان
گفتند که محل بحث در تقویة الایمان تبقیل و انحرار و طواف عبادتست بدلیل عنوان وضع
و کرا این امور و شک نیست و شرک بودن عبادت غیر خداست الی انما تبقیل و انحرار و طواف که
عبادت باشد پس باتفاق فقهای امت و ائمه شریعت که اعتماد بر قول ایشانست مکرده
و حرامست الی آخره **اقول** درین مقام باید دانست که این عجز بر زبان پاینده که نه بتقویة الایمان
رجوع می آید و نه گفته خودش یاد میدارد و حال تقویة الایمان آنکه برین امور که حکم شرک کرده مقتدر
به طور بی نظیری انداخته تا بطور عبادت شرک نباشد و بطور دیگر شرک نباشد بلکه عبادت نام این
افعال داشته و در حکم شرک تصریح اطلاق نموده پس این تفسیر را به گنجی شریعتست حال آنکه بر زبان

آنکه افعال اعمال مذکوره تقویت الایمان را امارت کذب قرار داد و حکم شرک و کفر بران مجمع علیه نوشته
بود اینجا فرمودن منوچه که چون حرمت طواف متفق علیهاست الی قوله هیچ فقیهی از فقهائ و محققین
طواف را هیچ تعریف نه نوشته الی آخره اقول کفایت میکند برای تأیید قول صاحب بوارق و رد قول
اعجوبه آنچه در مآله المسائل گفته روایات کثیره منع طواف در شرک که بمنزله متون است موجود روایات
تجزیه در بعض فتاوی است و هرگاه روایات فتاوی و شروح متعارض شوند ترجیح روایات شروح است
الی آخره لطیفه صاحب تقویه الایمان که بر بوسه قبر و طواف حکم شرک علی الاطلاق منوچه و بوارق
محمیه بعد ذکر حال ابن امور از مآله المسائل فرموده اسمعیلیه اسیاقه را معلوم نیست که شاه ولی الهدیه کتاب
انتباه فی سلاسل ادبیا را بعد نوشته اند الی آخره و بعد ذکر عبارات انتباه حال بوسه از شاه عبدالعزیز خا
و برادران شان و حال عقد مجلس و افکار مولوی عبدالحمی از حکم شرک بودن بوسه که بیان فرموده اعجوبه
زمان از نیمه غاض کرده و در انتباه اینقدر جواب دادند که در انتباه بدیل ذکر و اشتهال حشویه
طواف در عمل کشف قبور از رساله غزویه منقول است صاحب صاحب انتباه جوازش نیست چون بنای
کتاب مذکور بر ذکر سلاسل و افکار و ادوار و سلاسل بدون او چیز است از ان است لهذا ذکر چیز در ان
بر تبولش نباشد الی آخره اقول حالش اینکه اعجوبه زمان هر چه از کسی بشنوند بلا تأمل بران خورند
میشوند و نقل می نمایند و چون اصل کتاب میکنند حالا به میسند که در انتباه موجود این فیهر فستاح کرد کتاب
غزویه که تصنیف شیخ عبدالعزیز است و اشتغال و ادوار و صبح و شام و رجم و غرام و اینجا مذکور است
و از خط ملا محمد شاکر که اعظم فضلا شهر خود بودند در زمان خود و از سایر فرزندان شیخ عبدالعزیز زیاده
علم و کثرت تدریس ممتاز بودند و مطالبه کردم غزویه را و نوشتم که شیخ نجفی جنیدی بخط خود از شیخ
عبدالعزیز نقل کرده بود و اصل علم حضرت والد قیاس سر و اجازت آئینه دادند الی آخره اعجوبه زمان
گویند که اجازت دادن و گرفتن امور شرکیه جائز است باینکه امور شرکیه جائز و اشتغال و بهر
آن دادند و مدت جوین آن نمودند حال شان چیست و قطع نظر از اجازت مذکوره اعجوبه بطرف
می ملاحظ کتاب هم نظر ننذاخت حالا بگویند که بنا بر کتاب مذکور بر ذکر سلاسل و افکار و دنیا آمد
یا احوال افعال اهل شرک و کفر و اهل شرک و کفر را از ادبیا اندید مشتق چه حکم دارد لطیفه صاحب
تقویه الامم که در میان شرک گفته یا چادر چیده بوسه یا او شکسته نام کی بهر بی کثرتی که سبب انحراف

در بار حق محمدیہ فرمودہ محصل دعویٰ اینکه بعضی کارما خدا تعالیٰ برای تعلیم خود خاص کرده است الی قولہ
 و شما کردہ در ان کارما این چار چیز را ہم بہ ہیئتہ چہ جرات فقر است بر اند تعالیٰ اللہ تعالیٰ کجا
 فرمودہ است کہ این چیزما برای خود خاص کردہ ام ہما عید یہ را باید کہ با ثبات و دعویٰش پرورند یا قرار
 نمایند با خلق و نشویند و عید ان الذین یفقدون علی اللہ الکذاب لا یصلحون خط کلام در جواز و
 عدم جواز نیست و خاص کردن اللہ تعالیٰ است برای خود ان عجوبہ در جواب این اعتراض اول گفتہ
 محصل دعویٰ این است کہ عبادت را کہ از امور تعلیم ہیئتہ خدا تعالیٰ در آئیہ کہ عید کا تعبد و الا اللہ
 و دیگر آیات بخود خاص فرمودہ پس اگر کسی عبادت غیر خدا خواہد کرد شرک فی العبادات بر وثابت خواہ
 گردید و در تقویتہ الا ایمان این چہا چیز در کارما نیکیہ خدای تعالیٰ بخود خاص نمودہ محدود نیست بلکہ
 در امثال کارما نیکیہ خدایتعالیٰ بخود خاص فرمودہ محدودست ہر حال این چہا چیز از اود عبادت
 است پس اختصاص عبادت بسو معانی مستلزم اختصاص این چہا چیز باشد زیرا کہ اختصاص کلی مستلزم
 اختصاص جزئی باشد الی آخرہ اقول اگر عجوبہ تقویتہ الا ایمان دیدہ و نہیدہ با وجود آن ترکیب
 این دعویٰ گردیدہ اند پس کمال جرات و وقاحت ست والا نہایت جہالت و خرافت حالا بہ ہینکہ
 در تقویتہ الا ایمان چاہے گفتہ کہ شرک اسی پر موقوف نہیں کہ کیو اللہ کے برابر ہوتے اور اسکے
 مقابل جانے بلکہ شرک کے معنی یہ کہ جو چیزیں اللہ نے اپنے واسطے خاص کیں اور اپنے بندوں کے
 نوے پر نشان بندگی کا ٹھیرا ہے ہیں وہ چیزیں اور کسی کے واسطے کرنا و بعد از ان نوشتہ سوال
 باتوں سے شرک ثابت ہو جاتا ہے اور اس باب میں اولیا و انبیاء میں جن و شیطان میں بھوت و
 پیر میں کچھ فرق نہیں یعنی جس کوئی یہ معاملہ کرے گا وہ مشرک ہو جائیگا خواہ انبیاء اولیاء سے کرے
 خواہ بھوت پری سے الی آخرہ وہ چاہے گفتہ اب یہ بات تحقیق کرنا چاہیے کہ اللہ صاحب نے
 کون کون سی چیزیں اپنے واسطے خاص کر رکھیں ہیں کہ ایمین کیو شرک کیا چاہیے سو وہ ہیں
 بہت ساری چیزیں کہ کئی باتہ کا ذکر کر دینا اور انکو قرآن و حدیث سے ثابت کر دینا ضرور ہے الی
 و چاہے گفتہ کہ بعض کام تعلیم کے اللہ نے اپنے لیے خاص کیے ہیں کہ انکو عبادت کہتے ہیں خطیب
 سمجھدہ الی آخرہ و چاہے گفتہ پھر جو کوئی کسی پر نہ کہ کو یا بھوت پری کو الی قولہ او سپر شرک نہایت
 ہوتا ہے انچ پس از نصوص بیان تقویتہ الا ایمان کا شمس عیان ست کہ نزد حق سبحانہ

چار چیز را ہم برای خود خاص فرموده است ورنہ الطلاق شرک چگونہ صحیح باشد کہ انچہ معنی آن قرار دادہ
 موقوف بر آن و منحصر بر آن است پس زافر او بر حق سبحانہ پس حق ارتبابی نیست اما انچہ اعجوبہ کہ
 کہ این ہر چار چیز را افراد عبادت است و اختصاص عبادت وی نقالی ستانم اختصاص این چار
 چیز است جائز انیکہ صاحب تقویۃ الایمان کہ این چار چیز را در شرک فی العبادۃ داخل کردہ اخل
 بوزنش در عبادت حق سبحانہ و شرک بودنش بر او غیر حق سبحانہ حسب بیانست و توقف است بر خاص بودن
 حق سبحانہ این چار چیز را بلای خود پس موقوف بودن اختصاص این امور عبادت بودن باہنہا و دوی
 صریح و التزام آن جہلی است قطع این است حال جواب اول اما انچہ اعجوبہ زبان در جواب دوم گفتہ نیز
 نسبت انچہ بواسطہ رسول علیہ السلام معلوم شدہ باشد بسوی خدا تعالی جائز است الخ پس ازین جواب
 ہم گرہ از کار بستہ صاحب تقویۃ الایمان نگشودہ خبر انیکہ اعجوبہ زبان برای تقویت صاحب تقویۃ الایمان
 اقرار بر جناب رسالت علیہ الصلوٰۃ والسلام نمودہ بر اہل سلام معنی نیست کہ انچنانکہ خاص کردن حق
 این چار چیز را بر اسے خود از کلام حق سبحانہ بہ ثبوت رسیدہ پنجمان تخصیص این چار امر بر اسے حق
 سبحانہ بواسطہ رسول علیہ السلام نیز ثابت نہ گردیدہ لطیفہ در بوارق فرمودہ اگر اسمعیلیہ عقل حق
 بالضروری پسیدند کہ شایانہ کھڑا کرنا جو عبادت خدا کی ہے کہان کھڑا کرے الی قولہ اور خدا کے
 نام کی چھڑی کھڑی کرنا بھی طریقہ پوچھنا ضرور تھا الی آخرہ اعجوبہ زبان در جواب گفتند شایانہ کھڑا
 کرنا جو عبادت خدا کی ہے وہ مسجد میں واسطے رامت پانے نمازیوں کے کھڑا کرے الی قولہ
 یہ شخص اس قدر نہیں سمجھتا کہ کیا ضرور ہے کہ جو عبادت مشرک لوگ اپنے معبودوں کے لیے
 کرتے ہوں وہ بعینہا خدا کے لیے بھی جائز ہوں بھلا خدا کی ڈنڈوت کہان کی جاوے اور پانی
 کہان والا جاوے اور سوت کہان باندھا جائے اور موہن بھوک کہان چڑھایا جاوے اور مار بھول
 کہان ڈالے جائیں یہ سب عبادت مشرکین بندگی واسطے اصنام و اوثان کے کرتے ہیں جہان
 چیزوں کا خدا کے لیے مقام ہے وہیں شایانہ اور چھڑی کھڑی کرنا خدا کے لیے مقام ہے الخ
 اقول انین مقام خوب ظاہر کہ اعجوبہ زبان انچنان حواس پریشان وارنہ کہ فرقی میان مدعی و معین
 نمی نگارند اگر صاحب بوارق معنی عبادت و شرک فی العبادت آن بیان سیکرد کہ صاحب تقویۃ الایمان
 مدعی آن شدہ البتہ استفسار ان معنی از صاحب بوارق ضرور بود کہ ڈنڈوت کہان کی جائزہ اور نہ

کمان باندھا جاوے و چون در معنی عبادت و شرک فی العبادت کہ تخصیص فرمودن حق سبحانه و تعالیٰ
 مصرح صاحب تقویۃ الایمان ست و صاحب یوارق متعرف بران پس استفسار آن از صاحب یوارق
 چه چون ست کہ صبیان ہم بران می خندند اما برپا نمودن شامیانہ برای راحت مصلیان بے اثبات
 تخصیص حق سبحانه آنرا برای خود مفید صاحب تقویۃ الایمان نیست بہر حال در شامیانہ این قدر کلام
 پریشان کردہ و در دیگر امور انہم نصیب نگردیدہ لطیفہ صاحب تقویۃ الایمان کہ شامیانہ برپا کردن
 را داخل شرک نمودہ صاحب یوارق در حال شامیانہ بر قبر او لا از مائۃ المسائل حکم کراہت نقل فرمود
 و بعد از ان از معنی شرح بخاری نوشتہ کہ عبد اللہ بن عمر و ابو سعید و ابن سبیب مکروہ میباشند و سبیب
 فسطاط و قبہ را و غیر برپا کردہ بر قبر زینب بنت جحش و عایشہ زہرہ بر قبر را و در خود و محمد بن حنفیہ بر قبر عباس
 و فاطمہ بنت حسین بر قبر شوہر خود حسن بن حسن رضی اللہ عنہم جمعین انجوبہ زبان از ذکر مائۃ المسائل شمر
 نمودہ در حوالہ یعنی اول این کلام بیگانہ از بحث کردند کہ حصر مکروہ و از بندگان ضرب فسطاطہ در ابن عمر
 و ابی سعید و ابن سبیب نگردہ الخ اقول بہر سوی عقل ظاہر کہ این دعوی صاحب یوارق بودہ و
 نہ عدم حصر مکروہ و از بندگان مفید صاحب تقویۃ الایمان بجا حکم شرک و کجا بحث کراہت و عدم کراہت
 و از اینجا واضح شدہ کہ آنچه از جہالت خود از معنی و شریعت الاسلام و فتاویٰ حنائیہ و ابراہیم شافعی و
 مستور و کشف الغطا و درہم الکیمس خلاصہ و مضمرات کراہت ذکر کردہ درین بحث ہمہ تطویل لاطلاک
 و محض جہالت ست و آنچه گفتہ اما ضرب فسطاطہ بنظر تعظیم میت پس از لوازم عبادت ست و عبادت غیر
 خدا تعالیٰ شرک است الی آخرہ و نشان آن همان نقیضین معنی عبادت و شرک ست ہر گاہ متبصر
 مسلمین معتدین او سجدہ بنظر تعظیم غیر خدا شرک نیست شامیانہ بنظر تعظیم ترا و چگو شرک خواہد گردید
 لطیفہ و یوارق فرمودہ ابو داود و در سنن از قاسم بن محمد روایت نمودہ قال و قلت علی ما
 نقلت یا امامہ اکتشی لی عن قبر رسول اللہ صلعم و صاحبہ فکشفتم لی ازین حدیث صحیح پوشیدہ و این
 قبور متبرکہ و کشادہ برای زیارت فعل صحابہ ظاہر فقط انجوبہ گفتند کہ استلال از اثر قاسم بن محمد بن
 و اشتن قبور متبرکہ از خلاف و خیمہ تماشایی از جہل ست الخ اقول نشانین زبان و راوی زیادہ
 کردن قیدی از طرف خود ست کہ در یوارق بنودہ تا جاہلان خوشنود شوند و از کلام مستندین انجوبہ
 ظاہر کہ این پوشیدہ و اشتن بہ قصد کبریم آنحضرت صلعم بودہ علامہ نجاشی بذیل کشف الخ و یوارق

علم فرموده تقویٰ لعل لایزال کان فی بیتها و کان استوار عن الناس تکریمه السلام استقامت ایشان آنچه
اعجمه گفتند که خوف از کتاب جمال شرک را پرده فروخته بود پس این دعوی و محتاج دلیل
از سند آورده اشس میگوید ثابت نیست حالا اگر دعوی دین دارد و دعوی خود ثابت نماید لطیفه صاحب
تقویٰ الایمان که در شرک داخل نموده رخصت بودند وقت اولی بایان خط الی آخره صاحب بوارق
فرموده از همان قسم است محتاج سند ظاهری که داخل بدعات سینیه میکنند و فقهای نویسنده استحضار
الشیخ آنچه گفته در جهت تمقیری که از شعا سحج بخلاف افراد عبادت خداوند و تقیهاست بدعت سینیه پوش
نزد ظاهر تیرت بکلام مبرور و شریع بدان منافی عبادت بودند نش نیست و هرگاه بدعت تمقیری بخلاف افراد
عبادت شد در عبادت غیر خدا شرک است این اقول در اینجا هم آنچه از اثبات طلب تقویٰ الایمان
عابر شد و برای تفصیل جمال همان جمله مروده سابقه پیش گردانده و تفهیدند که تا وقتیکه خاص کردن
حق سبحانه را برای خود ثابت نخواهد کرد تبصره صاحب تقویٰ الایمان اطلاق عبادت بر
استنباط حکم شرک از آن برگزیده می شود و آنچه از پدایه آورده فالو اینست فی ان تبصره و بهر همیشه در این
و بهیمان از وقایع و محقق و متقی و در تحت و کافی و ضلیعی و بجز و نه و غیره و در بودن این فعل است
که پیشین نقل نموده صاحب تقویٰ الایمان را چه مفید آورده و در بوارق مجریه بجز تطویل لاطال
چه حاصل دارد تا وقتیکه خاص کردن حق سبحانه این فعل را از قرآن حدیث ثابت نخواهد کرد عقده کشانی
او نخواهد شد و آنچه از جذب القلوب آورده پس اولاً معارضه منافض او خود از رد الحار شامی آورده فی
مناسک النوفی ان ذلک مکرره لانه لیس جبهه منته ضروری و لا اثر محکی الما آخره و ثانیاً قطع از ان سببیه
را ذکر حواله جذب القلوب در مجرد ثبوت رجعت تمقیری هم از ان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بی آنکه از
صحیحین با صحیح سسته یاد گیریم معتقد حدیث پسند مرفوع متصل ثابت نخواهد بود زیرا نیست و ثانیاً
با اینهمه در ان هم مذکور نیست که حق سبحانه آنرا برای خود خاص فرموده است و کند آن برای تعظیم و
تکریم بی و ولی بهر طرف بشرک است پس صاحب تقویٰ الایمان را چه مفید لطیفه صاحب تقویٰ الایمان
دست بسته ایستادن را که داخل شرک فی العبادت ساخته و هر طرح بران حکم شرک بر دوخته اعجمه بدان
جمله سابقه پیش ساخته که این امر بخلاف افراد عبادت است و در فرد عبادت است و هر فرد عبادت برای غیر
شرک این اقول ازین مصادره علی المطلوب حاصلی بجز اظهار جهالت نیست و آنچه گفته و آنکه بخیر این قیام در

زیارت قبر شریف از بعضی بقول است اگر مجلس قیام بخت نداشت و خشوع در حضور بار تعالی نشانه عبادت
 باشد نذران و ان نیست و الا این تجویز قابل تسلیم نبود الی آخره حالش آنیکه بخوبی مان هرگز بوارق ندیده اند
 باغهای چندی از سفمانا دیده و نمانیده مرکب جزأت تحریر جواب گردیده اند حالا مطالعه نمایند که در
 بوارق حواله فتاوی عالمگیری موجود و عبارت فتاوی عالمگیری از سابق آنیکه هم پیشتر از عالمگیری علی
 ما و حقید و عوایح مجب ثم منبض فیتوجه الی قبر صلی الله علیه و آله و سلم فیتقف عند راسه استقبال القبلة ثم یسجد
 منة ثمانية اربع اواربعه و لا یدر تو سمنه اکثر من فلک و لا یضع یدیه علی جدار الرتبة فهو اهیب و اعظم للحضرة
 و یقف کما یقف فی الصلوة و یشل صورتہ الکرسی لیس یتدککانه تام فی محله عالم یسجد کلامه کذا فی الاختیار
 شرح المختار ثم یقول السلام علیک یا نبی الهدی و رحمة الله و بركاته استغاثت رسول الله انج پس ازین بیجا
 ظاهر که ذکر شق اول بخت نایدن و تفهیدن کتب و نیه است چه فقها را کرام تجویز بیت مذکور و بعد
 فروع از عمار وقت زیارت تصور صورت مبارک فرموده اند و حکمیکه پیشتر ذکر نموده یعنی قابل تسلیم نبود
 این تجویز پس کلام درین نیست که بخوبی زبان ارشاد فقها را کرام و الله نظام را قابل تسلیم و اند یا ند کلام و حکم
 شرک است و آنچه گفته و نیاس این تجویز بر استقبال قبله درین وقوف که از انتساب هر دو بسوی کرمانی ظاهر است
 متوید حمل مذکور شدن توان از اینج حالش آنیکه مسئله محل وقوف وقت زیارت قبر شریف که آیا نزد راس مبارک
 مابین منبر شریف و قبر مبارک به استقبال قبله وقوف کرده زیارت کند یا دیو ایچ وجه مبارک باشد با قبله
 مسئله دیگرست قول امام کرمانی اول سنت و فخر جمهر محققین کرمانی قول امام کرمانی متوید حمل مذکور توانست
 در بوارق از جذبات تقلوب منقول در وقت سلام بر آنحضرت وقوف در آنجناب با عظمت دست راست بر دست
 چپ نه چنانچه در حالت نماز کنند کرمانی که از اهل احنفیه است تصریح باین کرده استی قوله پس یکیکه باقیما
 است مبارک قبله تجویز این بیت درین وقوف کرده به گفته قول کرمانی رسیده اند و تجویزش نزد اهل تحقیق مطوف
 الی آخره اقول قطع نظر از آنکه علماء کرام با استدبار قبله تجویز این بیت نموده اند از مجر و مطوف و گفتار بحکم حجت
 تقویت الایمان چگونه صحیح شد و آنچه بعد از این دعوی از درة مضیة آورده و بل یضیع بمنیة امام لافیه خلاف استی
 قطع نظر از آنکه آور و نش و نایب تقویت الایمان در بوارق محدثیه جماعتی نبین نیست که دران حکم شرک مذکور
 نیست و دعوی انجوبه زمان نیز ازان ثابت نیست و بهیچان آنچه از بیم الریاض آورده که دران قائل غیبه الابرار
 لمارسب الی آخره گفته اند آنکه اهل تحقیق آن تجویز را مطوف و نموده اند و آنچه از آنجا آورده و همد و هلسف الصام

التوحيد وحمداً جانباً حتى كان احدهم اوسلم على النبي صلى الله عليه وسلم ثم اراد الدعا فاستقبل القبلة وجعل
 ظهره الى جدار القبلة ثم دعا ونص على ذلك الاكتمه الاربعه انه يستقبل القبلة وقت الدعا وهو صاحب
 الابرا آورده كان احدهم اوسلم على النبي صلى الله عليه وسلم واراد الدعا فاستقبل القبلة وجعل ظهره الى جدار
 القبر ثم دعا فاعلم الاربعه فيه من العلماء وانما نزعهم وقت السلام عليه قال ابو حنيفة يستقبل القبلة
 عند السلام ايضاً ولا يستقبل القبر وقال غيره يستقبل القبر لا عند الدعا بل قالوا انه يستقبل القبلة
 وقت الدعا ولا يستقبل القبر انتهى ازين هر دو قول هم صاحب تقوية الايمان كه شكركم بدون
 آن جهت بود چگونگی ثابت نگردد مگر حال جزاات اسماعيليه بايد ديد كه در هر مقام بهر قول باطل و كاذب نزد
 ايشان ايمان لازم و واجب است اين دعوى كه در پشت دادن بقبر شريف وقت دعا فراموشى از علماء
 نيست و اكتمه اربعه بران نص نموده اند بلكه نزع در وقت سلام است و امام اعظم در وقت سلام نيز نماز
 ميگردانيد بتصریح مستدين انچه بهر مرد و دوست پس ذكر آن در خياط طبعى است بجا و مطرو و خارج
 از بحث مقصود در همین جفقه كه از نسيم الرياض سند آورده در همان نسيم الرياض در شرح قول امام
 مالك بل استقباله و استشفع به تنيفه الله كه قاضى عياض بسند ذكر فرموده گفته و في هذا رو على قائل
 ابن تيمية من ان استقبال القبر الشريف في الدعا عند الزياره امر منكلم يقبل به احد و لم ير في الحكاية
 متفرقة على الامام مالك يعني هذه القصة التي اوردا المصنف رحمه الله بها و هو انه حيث اوردا
 بسند صحيح و ذكر انه تلقاها عن عمدة من ثقة مشايخه فقوله انها كذب مخض و مخالفة من زمانه و قوله
 لم يقبل و لم ير باطل فان مذهب مالك و احمد و الشافعي و رضا استحباب استقبال القبر الشريف في السلام
 و الدعا و هو مستطوف في كتبهم و صرح به النووي في اذكاره و الايضاحه و قال سبكي صرح اصحابنا بانه
 يستحب ان ياتي القبر ويستقبله ويستبر القبلة فيسلم عليه ثم يقرأ و يسلم على ابى بكر ثم يقرأ و يسلم على
 عمر ثم يرجع بموقفه الاول مستقبلاً للقبر ويدعو بما اراد و قد نقل عن ابى حنيفة انه يستقبله صلى الله عليه و آله
 ثم يستقبل القبلة بعده و يدعوك كما ذكره المهرجى من امتثالهم و هم في نسيم الرياض و شرح قول ابن
 قائل مالك في رواية ابن مذهب اذا سلم على النبي صلى الله عليه وسلم و عاقب و وجوبه الى القبر لا الى القبلة الى آخره
 نوشته و استقبال وجهه صلى الله عليه و آله و سلم و استدبار القبلة مذنب الشافعي و ابوجه و نقل عن ابى حنيفة
 و قال ابن الهمام ما نقل عن ابى حنيفة انه يستقبل القبلة مرد و بار و عن ابن عمر عن ابن ابي سلمة ان استقبال

التبر المکرم و یجمل طرقه للقبلة و هو الصیح من ندیه و قول الکرمانی ان ندیه بخلافه لیس شیء الی آخره لطیفه
 صاحب تقویۃ الایمان که دست بسته قیام را در شرک داخل کرده در بوارق محمدیه فرموده و دلیل این دعوی
 که در فصل چهارم حدیث من سره ان تمیل له الناس قیاماً ان یتبور متعده من انارست و من که درین
 آن مانند شتر سبب مبارک سود و دیده بر به روی نقل ظاهر که معنی حدیث را با دعوی او مناسبت است اعجوبه زمان
 گفتند مناسبت من سره الحدیث یا دعوی از کلام شارح عین العلم خود ظاهر است انخ اقول هر
 صاحب انصاف میداند که دعوی صاحب تقویۃ الایمان آن است که چند چیز را با حق سبحانه برای خود
 خاص فرموده است و افای آن افعال برای قبرش و دلی و غیره شرک فی العبادۃ است مطلقاً از هر طرح خواه
 باین طور خواه بآن طور و این نیست اتم شرک فی العبادۃ داخل ساخته پس از شرح عین العلم که باطل لال این
 حدیث کراهت آن نقل کرده هرگز از ان مناسبت این حدیث بدعوی صاحب تقویۃ الایمان ظاهر نیست
 و حال معنی حدیث آنکه اسماعیلیه در هر مقام قول شاذ مخالف تحقیق و تصحیح جمہور شپ و پناه خود میسازند
 باید دریافت که مستندین اعجوبه تصریح نموده اند که ازین حدیث قبح سرور بر فعل قیام ثابت است
 نه کراهت نفس فعل اتم نووی در رساله قیام فرموده اما الحدیث الثانی فقدا و لیس الناس فی الاجتاج
 به و اجواب عنه من اوجه اللاحق والاولی ان معناه الصریح الظاهر من الخبر الاکید والوعد الشدید
 لانسان ان یجب قیام الناس له و لیمنع تعرض للقیام بتبی و لا غیره و هذا متفق علیه فالمنع عنه
 هو محبة القیام فاذا کان معنی الحدیث ما ذکرنا من اتم التحريم على المحبة فلا یصح الاجتاج بهذا الحدیث انخ
 و شارح عین العلم در شرح مشکک خود فرموده است و لیلا خط مع ذلک الاستیلاء من منعه عقوبه ان
 یسامحه ثم توجه مع غایة الادب فقام تجاه الوجه اشرف فاشعوا و ضعیفیمه علی شماله متقبلاً لکون
 الکریم مستدبر للقبلة لان المقام یقتضی هذه الحالة انخ لطیفه صاحب تقویۃ الایمان که در بیان
 اموردخل کرده مجاورین کریمیه در بوارق محمدیه فرموده و مجاورت مکه معظمه اختلاف است انخ
 اعجوبه زمان در جواب گفته محل نزاع مجاورت مکه عبارت از اقامت است نیست کلام در مجاورت
 بمعنی سدانست و تکلف بر قبور و امثال آنست بقصد تعظیم و تقرب غیر او تعالی انخ اقول قطع نظر از غیر
 و اثبات دعوی تقویۃ الایمان اولاً کلام در یک قسم مجاورت بی دلیل محض است و ثانیاً در ان هم
 تقنیة بقصد تقرب غیر او تعالی صریح منافی منقض حکم تقویۃ الایمان است که بهر طرح حکم شرک صادر

نموده است باز در بوارق فرموده حسن مجاورت مدینه منوره با جاودیت صحیح و آثار صریحه ثابت العجوبه گفتند
 حکایت اختلاف در مجاورت مکه و ذکر نبوت حسن مجاورت مدینه با جاودیت صحیح و آثار صریحه بدون نقل
 اختلاف خبر تعصب چه باشد از آن قطع نظر از آنکه از عدم نقل اختلاف در امری با وجود عدم ادعای
 اتفاق و اجماع حکم تعصب لازم کردن حماقت است این قرار نفی میدهد که مقصود صاحب بوارق بیان
 کل مذاهب جمیع اختلافات فقهیه نموده محل بحث ابطال و عادی صاحب تقوئه الایمان است که
 از این بسیار بخوب ترین وجه روشن و عیان پس ازان جواب ندادن و تهمت تعصب نهادن
 چه نفع و چه لطیفه صاحب تقوئه الایمان که در امور شرک داخل نموده و بان که گردنیش که جنگل
 کذاب کرے و درین باب تفرقه بی دلی و بیحوت و پری نه نموده علی الاطلاق بصرط حکم شرک کرده
 و در بوارق محمیه فرموده در عامه کتب حدیث باب حرم المذنبه بعد باب حرم که موجود الی قوله در تحريم و کرم
 و ادب و تعظیم مدینه منوره بسی از اهل اسلام نایندم و دم زده در ترتیب احکام مثل خبر او غیره البته
 اختلاف است از آن عجوبه گفتند نزاع در حرم گردانیدن موضوعیت که حرم بودنش مخصوص ایشان
 نیست الی قوله و حرم بودن مدینه شریفه نزدیکه قائل است بان بدلت حدیث صحیح است و آن
 نیز راسته تقرب خدا شیعایی است از آن قول عجوبه هرگز تقوئه الایمان نیدند و نه می فهمیدند که
 بقول صاحب تقوئه الایمان ادب نمودن صحابه و اعداوت ست و عبادت غیر برای چشم بهرستی در هر زمانه سر
 است کجایش این قیود و بان کما است قوله در اینجا بخص اتباع هوای از رانقه تعقیب پیرون آمده
 نوشت که در عامه کتب حدیث باب حرم المذنبه بعد باب حرم که موجود از آن قول از مجرب و کمال
 عامه کتب حدیث ترک تقلید و اتباع هوای از کجا لازم گردانید هر عاقل میداند که اگر ملحدی رفع
 بدین را در نماز وقت رکوع و غیره شرک قرار دهد و یکی از حقیقه برای رد این قول فاسد گوید که در کتاب
 کتب حدیث احادیث رفع بین موجود پس این بحث را از اتباع هوای و ترک تقلید چه علاقه و محل کلام
 نزد مولوی تحصیل است قوله حال آنکه نزد حقیقه مدینه حرم نیست چنانکه مکه حرم است از آن قول
 کاش عجوبه بوارق از کسی میخواند میدادست که در بوارق کی بموجب اتفاق جمیع مذاهب دعوی ممانعت
 هر دو حرم و حرم بودن نموده تا ازین قول فرست بصاحب بوارق رسید صاحب بوارق خود اختلاف
 مذاهب بیان فرموده است کلام در ادب کردن است کاش قطع نظر از حکم شرک بر ادب نمودن

که دعوی تقویۃ الایمان است حکم عدم جواز حرمت ادب مذکور از کتب حقیقه میگرد و تالیف خارج از بحث -
تقویۃ الایمان می بود اما صاحب البوارق را ضرر می نمود لطیفه صاحب تقویۃ الایمان که در شرک
داخل کرده دور دور سے قصد کر که جواب در بوارق فرموده سفر برای زیارت قبر رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم در تمام کتب حدیث وفقہ مذکور الی آخره انجوبہ در توجیہ آن گفته نزل در سفر برای تقرب فی خدات
نه در سفر برای تقرب خدا که منصوص جواز آن از شارع است و سفر برای زیارت قبر شریف نزد کسی که
است برای تقرب خدا الخ اقول بنابر همه توجیہات بر ندیدن تقویۃ الایمان است و تقویۃ الایمان
که برین امر حکم شرک کرده است در بنی و ولی و تقرب خدا و غیر خدا هیچگونه گنجایش فرق نگذاشته بتقریر
تمام علی الاطلاق برای کسی بہ طور رسمی حکم شرک کرده است قوله نزد جمهور اہل حق استثناء در حدیث شد مثال
بہ نسبت سائر اکثہ است نہ بہ نسبت صرف مساجد تفصیل این اجمال در حسن الاقول است لہذا بسیاری
از علماء مذہب مانند قاضی عیاض از مالکیہ و ابو محمد جونی و قاضی حنین از شافعیہ و ابن عقیل و ابن بطر
و ابن تیمیہ و ابن الیقیم و شمس الدین بن عبد الحمادی از حنابلہ بحرمت سفر برای زیارت قبور اولیا تصریح
فرمودہ اند الی آخره اقول درین قول اولاد عامر مذہب جمهور فرمودہ و یک سند معتقد ہم بر آن نیارودہ حالا
بشنود و امام نووی در شرح صحیح مسلم و امام عینی در شرح صحیح بخاری آورده اند فی ہذا الحدیث فضیلتہ
مذہب المساجد الثلثہ و فضیلتہ شد الحال الیہا لان معناه عند جمهور العلماء لا فضیلتہ فی شد الحال الی مسجد
تیمم و قال الشیخ ابو محمد و تخریم شد الرجال الی غیرہ و ہو غلط الخ و ثانیاً تقریب تمام نیست ہر گاہ حسب قول
او نزد جمهور اہل حق استثناء بہ نسبت سائر اکثہ است نہ بہ نسبت صرف مساجد پس تصریح حرمت سفر ضرر
برای زیارتہ اہل بیاضہ معنی دارد و ثالثاً نسبت حرمت سفر برای زیارت قبور بسوی قاضی عیاض و ابو محمد
و غیرہ حسب تصریح محققین صحیح نیست و اگر کسی را اشتباہ اقتواءہ است مستثنان انجوبہ اصلاح آن
منوودہ و تخطیہ آن فرمودہ اند علما ابن حجر کی در جوہر نہ نظام از امام سبکی بعد نقل قول نووی آورده وقع فیہ غفل
لتمییز لہ بما ذکر المتقصد لکون الی محمد یقول حرمتہ و الذی قالہ فی شرح مسلم فی غیرہ الموضع و فی شرح المذہب
و غیرہ و سبقت الیہ الرفع ان فرض المسئلۃ فی قصد المساجد فی کل الاماکن علیہ ماسن قصد الاعراض
الصحیحۃ فی المساجد و غیرہا من الاکثہ من الزیارتہ و نحوہا فی کل مایہ الوجہ و لا یجوز ان ینسب الیہ المنع
و نہ یؤتی فی المساجد و غیرہا من الاکثہ من الزیارتہ و نحوہا فی کل مایہ الوجہ و لا یجوز ان ینسب الیہ المنع

عیاض لیس منیه تعرض زیارة الموتی تصریح و الاشارة انتهى المقصود و مندرج و آنچه اعجوبه عبارت رد المحتار
 آورید از آن دعوی شان ثابت نیست و دعوی او آنکه بسیاری از علما را ندانند بابت تصریح حرمت فرموده اند و
 عبارت جاشیه اینکه منع عنه بعضی از کلمات شافیه و حال نیک نمایی و بد نمایی این تفسیر سابقا گذشت اعجوبه
 بجز اعاده مطالب اند و تطویل فایده امری دیگر نیداند لطیف صاحب تقویت الایمان در امور شرک نوشته
 مراد ماکی صاحب بوارق از کلام المسائل آورده و عازرا از جناب القی براسه خود و برای میت در شرع
 آمده و عازرا را بر این طریقه که الهی بحرمت نبی و ولی حاجت مراد او کن جائز است اعجوبه گفته و نهاد این دو
 جواز مراد خواستن از خدا یا تعالی است و اینجا در آن نزاع نیست محل نزاع مراد خواستن از غیر او تعالی است
 از اموات الی آخره **اقول** اعجوبه زمان این تقدیم شده که این فقره در بحث شرک فی العبادة است و در آن این
 تخصیص کجا است و آنچه اعجوبه بنسبت عدم جواز بجز مرته نبی و ولی پسوی امام ابی حنیفه نموده آرند و در
 ثبات نیست عبارت سنا اینکه لایمغنی الاطلاق پدر محمد احمد المایه والد عازرا الما و اول فیه الما موریه بکاستفید
 من قوله تعالی و الله الاسماء الحسنی فادعوه بها انتقی اولاً که درین عبارت لفظ لایمغنی است پس
 نص در عدم جواز نیست چه جای که مفید شرک باشد و ثانیاً بقرینه آیت که میگوید و ادعوه بها که صاحب و محتسب
 در زمانه مسئله مذکور ذکر کرده مستفاد میگردد که مراد آن است که حق تعالی را و عازرا و تعالی را
 نموده و از طرف خود اسما مقرر نماید و ثانیاً اگر است بحق فلان که از امام ابی حنیفه و غیره آورده اند
 اعجوبه بدیل آن قول تصریح نموده اند و اگر مراد بجز مرته باشد داخل حکم که اجماع نیست طحاوی در مسئله
 که است بحق بدیل قوله لانه لاحق فلعن علی الخالق نوشته قد يقال انه لاحق لهم و هو باطل علی المدعی
 سبحانه جل لهم حقاً من فضله اویراد بحق المحرمه و العطفه فیکون من باب الوسيلة و قد قال الله تعالی
 و انبتوا الیه الوسيلة و قد مد من آداب الدعاء التوسل علی ما فی المحسن و جابر بنه و اینه
 الله ما فی اسماک بحق الشاکلین هلیک الی آخره و اینجا در تفسیر عزیزی و مسکه حق هم گفته آنچه
 در روایت توبه حضرت آدم اسماک بحق محمد آمده است محمول است بر حق تفصیلی که مذموب اجماع
 است و آنچه در کتب فقهی منقول است حق حقیقی است و از بسکه در زمان سابق مذموب متداول
 بسیار داشت و استعمال این لفظ مهم مذموب ایشان میشد و فقها از استعمال این لفظ منع نمودند و خیال
 کسی بآن مذموب نبود و آن پس علی الاطلاق حکم عدم جواز مسئله بحق نیز پسوی امام اعظم و غیره ثابت است

فقط لطیفه در بوارق فرموده و عاقل را بر این طور که یار رسول الله صلی الله علیه و آله در جواب کسی عرض کند که حجت
 من برآید و مذنب حق از افعال و اقوال و تقاریر صحابه و تابعین و ائمه مسلمین و علماء مذاهب اربعه از
 متقدمین و متاخرین تاشاه ولی الله و شاه عبدالعزیز نجفی ثابت است اعجاب گفت اینها اقر است
 صحیح کدام و تابعین تسبیح تابعین علمای عالمی مقام و بعد از ان عبارات صراط مستقیم این تسمیه
 فکر نموده اقول شش بار این جرات غیر از شدت و قاطع چه توان گفت بر اصل علم و دین مخفی نیست که
 هرگاه این تسمیه را بخواهند و توسل انکار نمود و حسب علم از انکار بر امت محققین از معاصرین
 و لاحقین از قولش بامور فرموده و بعد از ان در هر وقت که کسی تمجید انکار کرد و علماء روین بر او بر خیزد
 چنانچه شیخ عبدالحق دهلوی هم بر منکران عصر خود مفصل بر داخته و همچنان عبدالوهاب بخدی و اتباع
 شان که القول مدور از سه نوزنده ساخته باز علماء روین بر داقوال شان پر داخته و بعد از ان که حسب
 تقویة الایمان و اتباع شان این مذہب را آتب و تاب دادند علماء روین نشپه را و اوقاد و زنجار که
 وسیعاری از رسائل جایجا تفصیل این بحث موجود است به همه رانان دیده و نمانشیده ساخته باز انکار
 آن نموده و در وسیل دیگر قول این تسمیه بر داخته لاجل و لا قوه الا بالله العلی العظیم علامه ابن حجر مکی در توحید
 منظم فرموده من خرافات ابن تیمیة التي لم یقلها عالم قبله و صاربها بن الانام مثله انه انکر الاستعانة
 و التوسل به صلعم و ليس كما افترى الى آخره امام سبکی در شفا السقام فرموده اعلم انه یحذر و یحسب القول
 بالاستعانة و التشفع بالبنی صلعم الى رب سبانه و جواز ذلك و حسنه من الامور المعلومه لكل
 ذی دین و لم ینکرها ذلك حتی جاء ابن تیمیة فیکرم فی ذلك الکلام لیس فیہ علی الضعاف الاعذار و التذم
 العلم یسبق الیه فی سائر الاعصار و حسب ان انکار ابن تیمیة للاستعانة و التوسل قول لم یقله
 عالم قبله صاحبین اهل الاسلام مثله الى آخره لمحضاً قول احمد بن محمد النیرشی المالکی در قواعد الفقه
 نوشته و قد روی عن مالک لا یتوسل بخلق اصلاً الى آخره اقول بر تقدیر صحت منقول
 این روایت مجول معارض است با آنچه قاضی عیاض علیه الرحمه در شفا بسناد خود از امام مالک
 روایت کرده قوله استیعاب کلام ائمه ظلام در تفهیم المسائل و غیر باید دید ان اقول حرف تمام
 او بام طائفه تمام از انهام الغافل و شمس الایمان و غیر باید نمید قول و آنچه جریان انتفاع و
 استفاده و مقصود بودن افاده و اعانت از اولیای مومنین بنویس از شاه عبدالعزیز و طایفه

وین خوار استعانت شدن نمی تواند انی آخره **اقول** عجیب و دلاور است که کمال حیا و ذکر عبادت تقسیم
غریزی می کند بخ کنی که بر او خود که ازان ظاهر و باهر است نمی فهمد حالا بشنو که شاه ولی الله در فیوض سخن
گفته اند لما کان الیوم الثالث سلمت علیه صلی الله علیه و علی صاحبیه ثم قلت یا رسول الله انقض علینا مما
افاض الله علیک جنتنا راغبین بنی خیرک الخ و شاه عبدالعزیز در فیض العام نوشته اند بعض از اهل قبول
ست بهر کمال اند و کمال ایشان متواتر شده طریق استمداد از ایشان آن است الی قوله لاکن استمداد از
مشهورین باید کرد انتهی **قوله** مشکل که وقت پکار نادعا است او را دین ماکنما استعدا ته است
و این هر دو عبادت الی آخره **اقول** پس بموجب حکم العجوبه شاه عبدالعزیز و شاه ولی الله و علم حرا از خلف
متاسف همه مشرک و مجوز عبادت غیر خدا بوده باشند **قوله** اعتقاد الوهیت پیش از اعتقاد عبودیت
الی آخره **اقول** حسب تقریح تقوئیه الایمان عبادت نام چندی از افعال است که از تکاب آن افعال بزرگ
باشد مشرک فی العباده است پس اعتقاد و ادران و خل اول صریح اخرا ف ازان است نه تأیید آن **قوله**
قطع نظر از ضعف این حدیث که بجای خوبین است و معارض بودنش با حدیث صحیح و آیه کریمه ایتا ک نعبد
و ایتا ک نستعین حکمش مخصوص است بهر روش که اجنه یا ملائکه برای انصرام این کار در صحرا یا امور از جانب
خدای تعالی بوده اند و در آن نزاع نیست محل نزاع استعانت از اموات و راهبری است که اختیار ایشان
در آن ثابت نیست الی آخره **اقول** قطع نظر از آنکه اگر در یکد و سند حدیث اعینونی یا عباد الله ارشدی
متعدد اش که امی را وی ضعیف یا مجول واقع باشد مستندم آن نیست که این حدیث ضعیف باشد قطع
نظر از آنکه مستندین همچون زمان این حدیث را حسن و مجرب و معمول به قرار داده اند چنانکه از شرح حصین
و غیره ظاهر است و قطع نظر از آنکه این حدیث را معارض آیه کریمه ایتا ک نعبد و ایتا ک نستعین قرار دادون
گویند مستندین خود را که این حدیث را مجرب و معمول به قرار داده اند و مجوزین معارضه قرآن شریف نهادون
است حال اشتغال عجب باید دید که چقدر از اصل بحث دور افتاده صاحب تقوئیه الایمان و مشرک بودن
استعانت و تدبیر اموات و تدبیر امور غیر اختیاریه معتبر نه داشته و ندای ملائکه را هم مشرک قرار داده
است **قوله** در مجمع البحار مرقوم است فان العباده و طلب الخواجه الا استعانت حقی الله و حده
الی آخره **اقول** این چه حماقت است خود محل نزاع را مخصوص میکند به استعانت از اموات و انهم راهبر غیر
اختیاریه و استعانت از ملائکه را خارج میکند تا اینهمه فقره الا استعانت حقی الله و حده بطریق و شواخی

فقد سبوا نذرا و اية الحق قد سبوا نذرا و سبب جيل كل طاعات بدون ضرب الاقدام الى العراق و استعانت
اموات آورده بر تقدیر صحت نقل بمجرع قول اسلام و شستن اکابر علماء کرام و اولیا عظام را از ستمین
خود کافر گفتن است حال ضرب الاقدام الى العراق بعد الصلوة و استعانت آنکه علماء ستمین و ستمین
در کتب مشهوره مثل اخبار الانبیا و بحجة الاسلام و غیره از جناب غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه روایت
فرموده اند چنانچه تفصیل این معجزات در رساله صولیه قاوریه موجود است **قول** در جواز استشفاع از حضرت
صلی الله علیه وسلم در حالت حیات نزاعی نیست محل نزاع استعانت از اموات است الى قوله بعد ان
رای عثمان بن حنیف است بقصد ترک از انفقار رسول خدا بدون قصد استعانت و شفاعة از وی صلعم
الى آخره **اقول** این چه حماقت است اگر استشفاع و استعانت معاوض آیه که می آید **لَكَ تَعْبُدُ وَاَيَاكَ**
تَسْتَعِينُ پس نفرت از اموات از قبیل خرافات است و ادعا اینکه بوم استعمال این و عاری عثمان بن
حنیف است و آنهم بدون قصد استشفاع از تحقیق مستندین این دو عامر و دو علامه ابن حجر مکی و در جبهه نظم در
بحث استعانت و توسل که بذیل حدیث حضرت عثمان آورده و لم يدع له لانه اراد ان يحصل من التوجه و بذل
الافتقار و الاضطراب و تثبتا به صلی الله علیه وسلم ليجعل له کمال مقصوده و هذا المعنى حاصل له فی حیاة صلعم
و بعد وفاته و من ثم استعمال السلف هذا الدعاء فی حاجاتهم بعد موته صلعم الى آخره **لطيفه** در بوارق
از شاه عبدالعزیز صاحب منقول بعض از خواص اولیا را مدراکه جاره تکمیل و ارشاد بنی نوع خود کرده اند
در بی حالت تصرف در دنیا داده و استغراق آنها بجهت کمال وسعت مدارک آنها مانع توجه باینست
هنگامه و دوا باین تحصیل کمالات باطن از آنها می نمایند انچه انجوبه گفت مفاوید این تخریر جواز و احوال
از غیر عدا ای تقالی نیست چه وقوع امری بر جواز آن دلالت میکند **انچه** **اقول** انجوبه زبان معنی کمال
میندازند و در نه این چنین انیکه گفتند بجهت حال فرمایند که اعتقاد عطار تصرف باموات و ثبوت توجه باین
است و حاجت یابی از باب حاجات از آنها چه حکم دارد و این امور از تفسیر عزیزی ثابت اند یا نه **لطيفه**
صاحب تحقیق الایمان که بر بزر و نیاز حکم شرک علی الاطلاق لازم ساخته و بوارق محمد بن عثمان صاحب تحقیق الایمان
که در رساله بحث توحید نوشته بود آورده اند که نذر اولیا بدو طریق است حسن و قبیح الى آخره بعد از آن فرمود
در توفیه الایمان این همه تفصیل مشوخی و حکم شرک علی الاطلاق مانع از انچه انجوبه زبان اینقدر برانضا
نموده که جواب مذکور در تفصیل مسطور اثر اسلام و مشتند و انکار نمودن توانستند چنانچه الله تعالی لاکن

جواب

از طرف خود قتیله ای افزوده گفتند که مراد صاحب تقویّه الایمان شتم منیع است الی آخره اقول اگر چه
بیان این مراد و جنبه تقریحات تقویّه الایمان محض ببنیاد است اما باید که برین اقرار ثابت نماید که
کار آمدنی است **قول** عرف سابق و حال و نذر دنیا و دنیا که مشاهد در مقابله و جهال است است
که هر چه میکنند برای او لیا و صوری و تحقیق محض برای ایشان میکنند و بجهال اراغی مسطور است اما الله
الذی نیزه اکثر العوام الخ **اقول** قطع نظر از آنکه در دعوی او عار کلمات نموده و آن از دلیل آورده است
ثابت نیست اعجاب بر راستی ندر حقیقی غیر الله معلوم نیست همین جهت احوال بر ایشان میگوید پس
بطرف رساله صاحب تقویّه الایمان که مشهور در صورت و در مجموعه زبدة المصالح باهتمام کبار اهل علم
مطبوع هم گردیده است رجوع کند در آن رساله مرقوم سید و در پیش گوشتان بنا شد بلکه غنی مالک
لکوک باشند و ناو محتاج باشند با خدایت ایشان نظر بیاورند یا توکل نذر برای خدای تعالی
است و تقریر آن سید در متوکل اگر همین طور نذر برای او لیا س که رشتگان قدیس الله اسرار هم کند و روا
الی آخره پس جابلا نیکیه نظر بولایت او لیا را الله نذر میکنند و قصه ثواب رسائی بصرف نظر سید
برگزین این نذر داخل نیز بقیع نیست و جابلا نیکیه خیال ولایت او لیا را الله و صرف بنظر ندارد بلکه با لیا
عبادت نشان منظور دارند البته داخل نیز بقیع است **قول** عبارت تحفه مفیده جواز نذر غیر الله نیست
و نه افاده جواز پرستش غیر خدای تعالی نیز نماید الی آخره اقول این تقویّه نمی و مجاوره تحفه پرستش
نمیدانند یا معنی آن شخص و اعتقاد الوهیت می پندارد و بیخیزد از فحشیدن معنی عبارت تحفه جابلا نیکیه
این چنین است و اصل جابلا نیکیه و اگر عبارت تحفه مفیده جواز نذر غیر الله را بتمام امت بقول
تحفه شرک باشد و ندانند که مقصد صاحب تحفه بیان کمال الهیت است یا در رواج شرک و کفر
قول و تفسیر خود بزرگ مشرکان می نگارند از آنجا که ساینکه در روح و تدویر و قمر با نیما با خدا و یگان
می میکنند استی پس تجوید نذر غیر خدا از جناب وی چگونه گمان کرده شد و الخ **اقول** این قدر غنی نمید
که شرک درین قول مجرور نذر است یا پرست کردن درین امر کجا حکم شرک بر پرست کردن با خدا و امری و
کجا حکم هر طور خواه پرست خدا کند خواه موجب خوشنودی او ندارد و الله تعالی صاحب اوراق فرموده بجهال
افعالی که درینجا شرک قرار داده و حکم نموده که الله تعالی خاص نموده است این افعال برای خودی و
فصل چهارم که نام آن افعال هم بر زبان نیامده تا با ثبات چه رسد الی آخره آنچه بیان گفته در فصل چهارم

تقویۃ الایمان اختصاص عبادت بخدا تعالیٰ و شرک بپوین عبادت غیر او تعالیٰ از آیات واحادیث ثابت فرموده اختصاص مطلق بقید اختصاص افراد وی باشد پس بعد اثبات اختصاص مطلق عبادت احتیاج اختصاص افعال مذکور هیچ نمائده الی آخره **اقول** متشابه این جرأت ندیدن تقویۃ الایمان در تقویۃ الایمان اولاً گفته شرک کے معنی یہ کہ جو چیزیں اللہ نے اپنے واسطے خاص کی ہیں اور اپنے بندوں کے ذمے پر نشان بندی ٹھهرائی ہیں وہ چیزیں اور کسی کے واسطے کرنا منع و بعد ازان گفتہ اب یہ بات تحقیق کیا چاہیے کہ اللہ صاحب نے کون کون سی چیزیں اپنے واسطے خاص کر رکھی ہیں کہ اونچیر کے سوا شرک نہ کیا چاہیے سو وہ باتیں ہیئت ساری ہیں مگر کئی باتوں کا ذکر کر دینا اور ابو فکرو قرآن و حدیث سے ثابت کرو نیاز و ہر پنج پیش گفتن انکیہ احتیاج اختصاص افعال مذکورہ نمائندہ محض حماقت است **قول** صاحب تقویۃ الایمان حکم شرک و کفر بہ نسبت افعالی منودہ کہ از افراد عبادت و امارت تکذیب بپوین عبادت غیر خدا از شرع ثابت گردیدہ **انخ** **اقول** حسب تصریح تقویۃ الایمان عبادت بپوین آن افعال موقوف است بر آنکہ خاص کردن حق سبحانہ آنھار برابر ای خود ثابت گردد پس مجبور شرک بپوین عبادت غیر چه مفید صاحب تقویۃ الایمان است **لعلہ** صاحب تقویۃ الایمان کہ در شرک فی العلم تعلیم کردہ خواہ یوں سمجھے کہ یہ بات اونکو اپنی ذات سے حاصل ہو خواہ اللہ کے عین سے پہنچان در شرک فی التصرف وغیرہ در بوارق محمدیہ فرمودہ یا قول غلطی مدعیانش ثابت سیکلم اقصد مارے نمایم بر نقل کلام اکابر **انخ** در ان مقام اولاً شرک بودن اثبات علم ذاتی وغیرہ بعد ازان بود بیان شناعیت عبادۃ اصنام مسوق برای کسانیکہ اصنام را معبود ذاتی الزکارند از فوز الکبیر نقل نمودہ بعد ازان از حجت بالغہ حال مشکیں بعد ازان عبارات متعددہ تفسیر غزیری کہ ازان بقید بودن شرک بقید بالاستقلال ثابت بود نقل نمودہ انجو کہ زبان در عبارت فوز الکبیر و حجت بالغہ و اکثر عبارات تفسیر غزیری کلام کردند نتوانستند صرف در دو عبارت تفسیر غزیری کلام نہ رہا مانا بجفا کردہ **قول** نقل عبارت تفسیر خف و تصرف کثیر برداشتن آن در رنگ تجویز استعانت از اہل قسور است الی آخرہ **اقول** متشابه این زبان درازی آن است کہ معنی بیچ لفظ نہیں فقہ قول بوارق خود نقل نمودہ و ران بعد عبارت تفسیر غزیری لفظ انتہی مخصوصاً موجود پس اگر چند لفظ بطور اتفاق ازان مذکور شد نمایم امر از تصرف و تصرف چہ علاقہ و استثناء از اہل قسور از تفسیر غزیری وفقیم حامد و دیگر رسالہ و فتاویٰ صاحب تفسیر

و اسلاف او انچنان ثابت که اسماعیلیه واجب دوم توحید نیست و نوع استعانت با روح را که شرک نوشته
خود و همین عبارت لفظ باستقلال موجود آزادی **قول** درین عبارت تفسیر فتح العزیز اگر چه حذف
از و میان چند جا است الی ان قال لیکن این حذف بی مفسر فهم و مفید ناقل نیست آری مقصود ناقل
متعلق نگذاشتن مثال غیری است که بگردد او تعالی وسیله حاجت روائی اینکس شده برای نمایش آنکه این
غیر سرانیا و اولیا اند لهذا الی آخر ناقل نوشته اسخ **اقول** با وجودیکه موجود بودن الی آخر ناقل قرار میدهند
باز خیال تصرف میدار و اما آنچه بیان نیست کرده پس سوای رحم العنب چه توان گفت **قول** درین عبارت
تفسیر عزیزی عبادت و نذرو و قراین بنام آنحضری و بندگی قولی استی را که افاده مدعای صاحب **تقوی**
می نمود حذف کرده اسخ **اقول** عجب به بدعای تقویة الایمان چه قرار دادند و موافقت تفسیر عزیزی بآن
چگونه فهمیدند این عبارت که **ب** ملاحظه کنید و محبوبیت او بالاستقلال در محبت برابر خدای سازند
و نذرو و قراین بنام آنحضری و بند و احکام ایشان را به تامل برابر و حسی ناطق می شمارند الی آخر
صریح گردن بین جدید می نمکند کجا این بیان و کجا قول تقویت الایمان که پیغمبر خداست وقت که کار
بهی اپنے بتوں کو خدا کے برابر نہیں جانتے تھے الی آخره لطیفه صاحب بوارق بعد عبارت **تکبیر**
و غیره فرموده که نیست شرک فی العلم نگار نیست کردن علم ذاتی برای غیر خدا پس باطل شد کلام همیشه اسماعیلیه
خواه یون سمجھے کہ اپنی ذات سے ہے خواہ اس کے دینے سے اسخ عجب به گفته انتشار شرک و ضلالت
وافعال مختصه او تعالی اختصاص آنهاست نه ذاتی بودن آنها پس بلحاظ این انتشار اختصاص آن اگر
از یکجہ است اثبات آن بغیر خدا از همان یک جہت شرک باشد مثلاً اختصاص صفت علم بچند
جہت است کہ از آنجمله قدم و ذاتیت احاطه بولنش اثباتش برای غیر خدا از هر یک جہت ازین باب
شرک باشد و اگر شرک در صفات منوط بر ذاتیت بودی حال شرک فی الالوہیہ سمجھیں بود
حالانکہ مشرکین عرب کہ قرآن مطلق از حال نشان است معبودان خود را اله بالذات نمیدانستند و
تکفر مثبت علم غیب برای غیر خدا جائز بودے حال آنکہ کتب و نسیه مظهر کفر و است و تقدیر قیض ذاتی
بلخی تقید غیب است چه علم ذاتی مطلقاً علم غیب باشد یا شهادت مختص بخدا تعالی است و اما
آن بغیر و تعالی شرک است با آنجمله علم محیط و علم غیب قطع نظر از ذاتیت کہ همه علم خدا تعالی ذاتی است
بجہت احاطه و غیب مختص بخدا تعالی است و اثبات آن بغیر و تعالی شرک است و عبارت **تکبیر**

تقصید مطلق علم است نه ذاتی نه تقید علم غیب یا علم محیط و معنای صاحب فوز البکیر از ذاتی علم نیست که بدون
تفنی از غیر و بلا تشکیک کسب حاصل شده باشد که قوت این نوع علم از عطای او تعالی گمان کرده شود الی آخره
اقول اعجوبه زمان نه تقویة الایمان دیدن عبارات منقولہ فوز البکیر و غیره نمیداند اول صاحب تقویة الایمان
گفته بود جو کوئی کسی کا نام او نیست بیست و یکبار که الی قوله اور یون سب کچھ کہ جب میں اوس کا نام لیتا ہوں بان
سے یاد دل سے یا او کی صورت کا یا او کی قبر کا خیال باندھتا ہوں الی آخره پس صاحب تقویة الایمان
در حکم شرک فی العلم نے احاطہ را اعتبار داشته نہ قدم را ثانیاً آنچه انکار از معبود بالذات و نسبت من مشرک است
خود را منوہ از عبارت فوز البکیر کہ در بوارق منقول مرود بود روشن ظاهر است و ثالثاً قطع نظر از فوز البکیر
بالذات و بیان حقیقت شرک و خصوص علم غیب نوشته اند فالعلم بالبعیبات یجملہ علی ویتین علم بر ویتہ و ترتیب
مقدمات او حدس او منہام او ذاتی الحام حمایج نفس الایمان ذکاب بالکلیتہ و علم ذاتی ہو مقتضی ذات العلم
لا یتلقا من غیره و لا یخشبہ کم سید الخ پس تفرقہ ما بین علم غیب و مطلق علم با این طور کہ علم غیب مطلقاً خاصہ
خدای تعالی است اثبات آن مطلقاً شرک است مرود گردیدہ و رابطاً معنی عبارت فوز البکیر کہ بیان کردہ
بلفظ الحام و مانند آن نظر ننیداختہ باقی تفصیل سکہ علم غیب آئندہ خواهد آمد لطیفہ در بوارق فرمودہ
کہ نیست شرک فی التصرف مگر باستقلال پس باطل شد مسئلہ اسماعیل سید الخ اعجوبہ گفتند تصرف در امور کہ اعتبار
مخوف در آن ثابت نیست مختص بحضرت حق تعالی شانہ است الی قوله بالا استقلال بود یادون استقلال
الخ اقول عجب لاوری میکند قطع نظر از دیگر کتب عباراتی کہ در بوارق منقول بان ہم نظر نمی اندازد
جواب نوشتن ضروری است چه میگوید در عبارت تفسیر غزیری کہ بعض از خواص اولیاء العباد کہ جائز
تکبیل و ارشاد نبی نوع خود کرده اند درین حالت تصرف در دنیا داده و استغراق آنجا بجهت کمال و
یاد رک آنجا مانع توجہ باین سمت نمی گردد و اولیایان تحصیل کمالات باطن از انہامی نمایند و ارباب
حاجات حل مشکلات خود از آنجا می طلبند و می یابند الخ و چه میگوید در حق و اوستقیمہ کہ گفته ارباب
این مناصب بنفع ما دون مطلق در تصرف عالم مثال و شہادت می باشند لطیفہ در بوارق فرمودہ
و ہم ثابت گردیدہ کہ از افعال حتی کہ از سجدہ برای غیر خدا ہم شرک لازم نمیشود بآنکہ غیر را معبود
اعتقاد کند الی آخره اعجوبہ گفت کہ سجدہ برای امام و او ثمان مانند قبر و نشان بدون اعتبار اعتقاد
شرک و کفر است الی آخره **اقول** آنچه در بوارق از اسماقیات منقول از ہم ندیدہ تا بدیکر کتب حدیث

خالا و بما می گویند که تفصیل صاحب مائت المسائل مردود و باطل است یا اطلاق این جاہل قول
 دعوی اتفاق مفسرین کذب است الی آخره **اقول** اولاً در قول صاحب بوارق در نسخہ مطبوعہ فقط جمہور
 از قول اتفاق جمہور مفسرین ترک گردیده است و کفایت میکند برای شہادت این امر آنکہ در سراج الملائکۃ
 مطبوعہ کائنہ کہ عبارت رسالہ نہادنیہ صاحب بوارق نقل نموده این است این آیت باتفاق جمہور مفسرین
 در حق اصنام و عبیدہ اصنام است الخ و نایباً در تفسیر بر بنیادی آنچه مال ارواح نمود یا و حال ارواح
 کاملہ خصوصاً مرقوم است اگر رسیدید میدانست کہ از عقیدہ اسماعیلیہ فرقی نہیں در آسمان و تفاوت کفر
 و ایمان است در تفسیر المذہبات امر غریب و نایب و صفات النفوس الفاصلة حال الفارقة الی این
 حال فقیر شہ فرما و فوتها من المذہبات الخ و بنیل کا تحقیق فی المیزان فی سبیل اللہ اھم ان کا تو
 فیہا دلالت علی ان الارواح جواہر قائمہ بقی بعد الموت در آنکہ و علیہ جمہور الصحابہ و التابعین
 و بہ لقطت الآیات و اسن الی آخرہ لطیفہ در بوارق فرمودہ یا بکمال محصل آیات خصوصیت علم غیب
 است بخدای تعالی و عادت این فرقہ است کہ یک لفظ از جاہل گرفته بودی یقیناً بعض
 کتاب و یکفرون ببعض از ما را انما ضل نموده در تفسیر آن لفظ ہم مخالفات سواد اعظم و تفسیر را
 اشعار خود گردانیدہ ہرزہ و رائیہ می کنند از ایشان باید رسید کہ لایظہر علی ثبوت حد الامس ارضی من
 رسول ہم آیت قرآنی است یا نہ اگر ہست این استثنای مذہب اسماعیلیہ چگونہ درست شود واضح باد کہ این
 جمیع کتاب متفقہ بطبیق و تحقیق است الی آخرہ و بموجب گفتند بعد تسلیم آنکہ محصل آیات خصوصیت علم
 غیب است بخدای تعالی انکار از شرک بدون اثبات علم غیب برای غیر خدا بجز احادیث باشد الی آخرہ
اقول باوجود تثنیہ فرمودن صاحب بوارق مخدوہ بموجب ہر تثنیہ از تطبیق و تحقیق اعراض
 و مخالفت سواد اعظم برداشتہ شود کہ از این آیات خصوصیت معلوم میشود از دیگر آیات و احادیث
 جواز اطلاق محبوبان حق سبحانہ ترخیص و وقوع آن ثابت میگردد پس اقرار میکنم و انکار دیگرے و نقل
 یونون بکفر و یکنون بعض است نہا تحقیقین دین ستندین بموجب فرمودہ اند علامہ خفاجی
 و شرح شفا بنیل قول متن و من ذکا اطاع علیہ من العیون ما کون والا حدیث فی باب الباب
 بحر لایکہ مقررہ و ما نیرت نمرد و ہذہ المعجزة من جملة معجزاتہ علی القطع الوصول الیہا خبر با علی

لا يعلم الغيب الا الله قوله كنت اعلم الغيب لا مستكثر من الخبير فان المنفى علم من غير واسطة واما اطلاع
عليه السلام الله له فامر متحقق بقوله تعالى فلا يظهر على غيبه احدا الا من ارضى من رسول الى اخره
قوله علم ان عبارت است از ادراك آن بدون اعلام کسی **ان** اقول انهم اشتراعات فائدة بصواب
تقوية الايمان مخي تخشع که در آن حکم شرک بر لفظ و عبارت نیست بلکه تعمیم حکم شرک از اعلام و غیر اعلام
قوله بهر حال اطلاع بر غیب را که باظهار خدا تعالی بایه دلالت و دلیل و علامتی حاصل گردد و علم
نتوان گفت پس این آشنادوست است لیکن بقید ثبوت علم غیب برای غیر خدای تعالی نیست **ان**
اقول این چه ضنون است حصول اطلاع بر غیب تحویز میکند و بر حصول علم غیب حکم بضرعی نماید
و عبارتیکه خود نقل میکند بر آن هم نظر نمی اندازد از غیثا پوری نقل نموده لا یعلمون الا الغیب الا الله
اعلمهم الله تعالی **ان** و از بعضی های آورده لا یعلمون الا الله اعلمهم الله **ان** و از شرح عقائد آورده
العلم بالغیب امر قدور به الله سبحانه لا یسئل الیه للعباد و الا باعلام منه او الهام بطریق المعجزة و الکرامه **ان**
و از مواهب آورده و ما وقع منه على ساني رسول الله صلعم و غیره فمن الله ما یوتی او الهام الى اخره و
استشمار بلا نظیر علیه غیب چنانچه این آورده بود اینچا چه میگوید و آنچه از شرح فقه اکبر ملا علی قاری
و دیگر فتاوی فقهیه حکم کند نقل کرده حاشی که همان ملا علی قاری و مرقاة از عقیده شیخ کبیر الوجود است
آورده و معتقدان العبد منقول فی الاحوال حتی یصیر الی لغت الروحانیة فیعلم الغیب و یطوی له الارض
و یشی علی الماء **ان** و در تطبیق این عقیده بآیات کریمه کجی گفته در بوارق منقول در آن موجود و فیض
علی الغیبات الى اخره و در رد المحتار در مسئله کجی بشما و در رسول گفته قال فی التائمانیة و
فی الحجة و ذکر فی الملحق انه الکشف بان الاشیاء تعرض علی روح البنی صلعم و ان الرسل یرون
بعض الغیب قال الله تعالی عما لا یغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارضى من رسول
ان قات بل ذکر وافی کتب العقائد ان من جملة کرامات الاولیاء الاطلاع علی بعض الغیبات
در رد المحتار المستدلین بهذه الآیة علی نفیها بان المراد الاظهار بلا واسطة والمراد ان
رسول الملک ای بالظهور علی غیبه بلا واسطة الا الملک اما البنی و الاولیاء فینظرهم علیه بواسطة الملک
او غیره الى اخره **ان** و در تطبیق صاحب تقویت الايمان در شرح کفی العلم استدلال نموده بحجتی قات
و غیره در رد المحتار و در تطبیق صاحب تقویت الايمان در شرح کفی العلم استدلال نموده بحجتی قات

تقریب میں یہ بات کسی کہ اوکو اندر نے ایسا مرتبہ دیا ہے کہ آئندہ کی باتیں جانتے ہیں منواو سکو منیہ
 خدا نے منع کیا انخ در بوارق فرمودہ کہ دین حدیث صرف حکم ترک کردن اقول ست پیش رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم حکم شرک فرمودہ و نہ امر تجدید ایمان و توبہ بلکہ در تنگی بود از اہم منع نفرمودہ
 انخ اعجوبہ گفتند جدم امر بہ تجدید ایمان و حکم شرک سبب انت کہ قائل این قول جاریہ غیر مکلفہ و اعتقاد
 اسلام بود و شک نیست و تنگی ترک آن سبب بت علم غیب ست بسوی آنحضرت علیہ الصلوٰۃ و السلام
 و نسبت علم غیب غیر خدا تعالیٰ کفر ست انخ اقول جزم بغیر مکلفہ بودن محتاج دلیل ست و آنچه بکہ
 جزم گفتہ کہ شک نیست و تنگی ترک آن سبب بت علم غیب ست انتہی پس مردود میکنند لیکن حکم جزم
 مستندین او چالاک اعجوبہ باید دید کہ بعد این حکم جزئی از ملام علی قاری نقل نمودہ انما منع لقولہما و فیما
 بنی لکراہتہ نسبتہ علم الغیب الیہ لانہ لا یعلم الغیب الا اللہ و انما یعلم الرسول بن الغیب ما اخبر انتہی و
 آنچه بعد از ان بلا فصل فرمودہ از ترک نمودہ و آن این ست او لکراہتہ ان یدکر فی اثرا ضرب اللہ
 و اثنا و مرتبہ انقلی معلوم منہ عن ذلک انتہی و بیچنان از مکاتذات کہ از شیخ عبدالحق آورده قالوا انما
 منع من عن ذلک کراہتہ ان یسند علم الغیب الیہ مطلقا و لا یعلم الغیب الا اللہ انتہی و بعد از آن بن عبارت
 موجود اولانہ مستحب ذکرہ فی اللہ و اللعب الی آخرہ و آنچه گفتہ کہ نسبت علم الغیب بسوی غیر خدا تعالیٰ
 کفر ست انخ قطع نظر از آنکہ بطلان آن در سابق معلوم شدہ اولادین صفحہ کہ از ملام علی قاری
 نقل نمودہ انما یعلم الرسل من الغیب ما اخبر ان بن حکم کفر میکنند یا نہ و ثانیاً در عبارت آورده خوش
 و چه حکم ترک کراہتہ ان اطلاق ثابت ست نہ کفر عجب و لاوری میکنند عبارت کراہتہ ذکر میکنند
 و حکم کفر از ان ثابت می نماید و ثالثاً بایہ ثبوت اقرار صاحب تقویۃ الایمان کہ یہ بات کہی کہ او کو
 اندر نے ایسا مرتبہ دیست انخ بہر حال باقی ست **قوله** بخاری در صحیح خود از ابن عمر رضی اللہ عنہما
 روایت کردہ کہ فرمود بنی معلوم منہ عن الغیب لا یعلمہن الا اللہ الی آخرہ اقول و شیعۃ اللہ اعلمون
 مراد آن ست کہ سبب تعلیم العی بحساب عقل و محاسب اینہا را ندانند و اینہا از امور غیب اند کہ بجز خدا آنرا کسی نداند
 آنکہ وی تعالیٰ از خود و بداند بوجہ یا انہام الی آخرہ **قوله** حافظ ابن حجر در فتح الباری نوشتہ و
 انما انکر علیہا ما ذکرہ من الاطراحیت اطلقت علم الغیب و ہی صفہ تخص بالمد تعالیٰ انتہی الی آخرہ
 انک و سائر ما کاد الیہ صلوٰۃ علیہ علیہ السلام و تعالیٰ

ایامه لا انه متقل بعلم فلک كما قال الله تعالى عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احد الا من ارضی
 من رسول الی آخره **قوله** تفصیل علم که از تفسیر عزیزی و غیره نقل کرده مضر خصم نیست و چون از حدیث
 عائشه نیز اختصاص علم بوجود خدا تعالی ثابت است شرک بودن اثبات علم امور خیریه ای غیر خدایتعالی
 مستفاد ازین حدیث است الی آخره **اقول** نشان این امر عدم تمیز از مضر و نافع است و بوارق که از تفسیر عزیزی
 انقسام غیب بطرف انصافی و مطلق و بدون غیب مطلق خامد الله تعالی و مطلق کردن حق سبحانه و تعالی را غیب
 خاص جائز و واقع بودن اخبار غیب بر ادیبان کرام به ثواب و منقول بودن اطلاعات بعض اولیای کرام
 بر لوح محفوظ نقل نموده و از مرقاة عبارت در مطلع علی البینات و تیسرین فی اجسام العالم السفلی نقل نموده
 که از این پنج دین استماع غیبیت برگرفته میگردد مضر و دون چه معنی دارد استفاده شرک بودن اثبات علم
 امور خیریه ازین اختصاص مخالف است بتصریح مستندین او در شریعة البینات بنیل حدیث فی خمس لا یعلمهن
 الا الله ثم قرع ان الله عند لاهل الساعة الخ فرموده از اهل سنت است که سبب تعلیم الهی بحجاب عقل و تکلیف
 اینها را نمائند اینها از امور غیب اند که هر خدا کسی از اندامها را که وی تعالی از نزد خود کسی را بداند بوحی
 و الهام انتی و در تفسیر احادیث گفته فلک ان تقول ان صمد به اختاره انکان لا یمکنک الا الله لیکن عوز ان
 یعلما من شایسته من محیته و اولیایه بقرینه قوله تعالی ان الله علیم خبیر علی ان یکون بحسب معنی انهم
 فافقت فیما فافقت ذکر انهم لان جمیع الغیبات که فلک فافقت ان فافقت انهم مع علم الغیبات الی
 آخره و چگونه عایشه حضرت عائشه رضه تحمل به قول فافقت فافقت فافقت فافقت فافقت فافقت فافقت فافقت
 آید که قطعی نظر از او هم بشیر که در حدیث مستندین او و ثواب و ایت حضرت عائشه مع العلم و علم و معرفت
 حضرت عائشه را که بر بانی الرجم است حججه الاسلام و احیاء فرموده قال ابو بکر بن الصدیق رضه لعائشه
 عن قوت المناها احوال و کانت ربه حائل فافقت فافقت فافقت فافقت فافقت فافقت فافقت فافقت
 نیست الخ و در بیان این روایت از عائشه رضه مروی است لعل فیها صاحب تقویة الایمان که
 بر دعای وی و از حدیث لادری و انما رسول الله ما یفعل جانا لایکد استلال نموده و گفته جو که که استماع
 نمودن سه معامله که بیک شواهد و شایان خواه قبرین خواه آخرت مین سوا و سبکی حقیقت کیس و معلوم نمین
 نه بنی کونه ولی کواخ و بوارق فرموده در این حدیث که کور است او در حدیث
 مشکلی چون الحکل که علماء انواع کلام در معنی آن کرده باشند و مقام استلال از کمال ضلال است آیت

او کافر بودند یا مسلم در قدرش البته مرده و حق است و اما است بهم چیز از شیوات و اشیاء و حکما
صداقت حق و اسما و افعال و آثار و کجای عالم ظاهر و باطن و اول و آخر احاطه نموده و الی آخره **قول**
یا ایا سعادتم شکر که تقدیر علم یقین دانی در شرک بودن اثبات مطلق علم است نه علم غیب این **قول**
یا ایا سعادتم شکر که در متعین بود علم غیب هم بهر تقدیر معتبر نموده اند و بواسطه اعلام حق سبحانه علم غیب
برای جمیع دین اولاد است و مرده و اندک غیبی در غیب اضافی مانند عالم ایوان و عالم اصوات الی قوله که
در حقیقت غیب نیست از آنکه پیشتر شد تراست و غیب حقیقی است که اثبات آن بغیر از اشیاء شرک
و کفر است که علم غیب از حد ذات مختصه و تعالی است الی آخره **قول** او که انچه بهر بیند اندک غیب
اضافی که در جمیع عالم است و در هر حال باشد بشود و در امر که تراست است غیب اضافی است یعنی
اطلاعات محبوبان حق سبحانه در هر مرتبه با قول و احوالیکه از مقتضای شان در دنیا و ماورای آنست که علمای
این را داخل شرک نمی نمایند و از تقدیر عزیزی ظاهر که این داخل در علم غیب مطلق خاص حق سبحانه
نیست چه غیب خاص است که در سببها همه مخلوقات غائب باشند و ثانیاً حکم که در شرک است که با اثبات
غیب حقیقی با واسطه نظام حق سبحانه البته درست است اما علی الاطلاق حکم عام کردن مستند این بود
را که در قرار دادن است از تفسیر عزیزی ثابت که در دلان را اظهار غیب خاص حاصل میشود و او یکنوا
اگر چه اظهار بران حاصل نیست اما اظهار آن بر ایشان جائز و واقع **قول** که این اعتراض ناشی از بیست
عدالت که در نزد یک به نسبت موعود و متعینان مراد است نه به نسبت خدای تعالی الی آخره
قول این جوانب شکی نیست از انقضای عبارت تقویت الایمان این تقدیر نموده که شرک که نزد او نام است
و بری است که خاص حق سبحانه است برای غیر او تعالی پس اعتقاد سعادتم کسی امری که نزدیک بود
از این امر بماند و بماند و بماند که حق تعالی انچه نزدیک از او و در او باشد با مخصوص می باشد
و شکر که بهر تقدیر شرک در دست تواند شد **قول** عبارت تفسیر را بعد از صدر نمایشان اگر ترد
نماید با وجهی که در شرح علم بهر تقدیر از قبر یا بشد یا بعید از آن حاصل است نقل نموده حالانکه
در دنیا و بعد از آن است که در حق و بعد از کفایتی که در میان قبر و متعین است مانع از ادراک حال
نمیشد که از این تقدیر باشد انچه **قول** تفسیر نظر از آنکه دعوی خوف و اندک انقضای است باری گوید که انچه
در این تقدیر از او و در او باشد با تقویت الایمان این تقدیر نموده که شرک که نزد او نام است

از مرقاة نقل نموده قال القاضی و فکرت ان النفوس الزکیة انما تسیر فی الدنیا و الدنیا فی الدنیا
عرجت و انما تسیر فی الدنیا و الدنیا فی الدنیا و لم یبق لها حجاب فخری الکل کالمشاهد بنفسها و باجرامها و ملکات الی الخ
ایچونیه گفتند که در کلام قاضی که صاحب مرقاة نقل نموده باین وجه نظر است اول مستند بودن خبر از علانی نبی
پس از آنکه تمام بقای حجابی در دین همه اشیاء مانند مشاهد ممنوع و هیچ چیز بی روی نیست که فرمود و یروید
صالحی اند علیه و آله و سلم لیون سئل اقواله و یعرفون فی تصحیح ادل بنی و یدینهم فافعل انهم
منی فبقال انک لا تدری ما احد ثوابک الی اخره اقول درین حدیث بیان عالی تهیه
است و قول قاضی متعلق بعالم بزرگ پس بوجوب این حدیث در آن نظر جانر نخواهد بود اگر در قیاس است
پس باینکه معرفت اعمال و احوال قومی خاص نباشد مستند آن نیست که در بزرگ هم حاصل نباشد
پس صاحب رسال لازم است تطبیق درین روایت و دیگر روایات متناقضه حال قیاس است مثلاً در تفسیر خبر
آورده اند و یکنون الوصل علیک که شهید آیفی باشد رسول شامی گواه زیرا که او غلیظ است
بنور نبوت بر تبه هر مستدین نبی خود که در کلام درجه از دین تن رسیده است و حقیقت ایمان او باین
و حجابی که بیان از ترقی محبوب مانده است کدام است پس اومی شناسد گمان از شمار او و حجابی که
شمار او احوال نیک و بد شمار او اخلاص و نفاق شمار الی قوله و ازین است که در روایات آمده که
بهی را بر اعمال امتیاز شود و مطلع بسیار ند که فلاسفه امر و چنین می کنند و فلاسفه چنین می دانند
او اسه شهادت تواند کرد و این قول دوم مقتضای این کلام شریف در و و سلام و قریه و
برابر است بلا واسطه الی آخره اقول نشاء این کلام تنبیه بر تروید نیست و او باخبار را نماند
قوله سوم از مسلمات او بودن حیات آنحضرت صلعم در قبر حیات و عانی و بیوی است و این
بر رسیدن و سلام او پس صلعم به تشریح چگونه صورت بنواخت اقول نشاء این کلام
معانی الفاظ است حیات آنحضرت صلعم در قبر حیات حقیقی بر رخى معاش حیات دنیوی است پس شانی
از تجر و از علانق بدنی و دنیاوی مثل انوم و عقلت و غیره نیست لطیفه در بوارق فرموده احوال امتیاز
او را که و استماع ارواح در عالم بزرگ کلام اخبار از هر جا که باشد و اطلاع بر احوال آنها با حجاب
و اعلام خلاصه عزوجل نه شرک لازم می آید نه علم غیب خاص خدا را ایچونیه گفتند اما که در آنها
ارواح کلام اخبار از هر جا و اطلاع بر احوال آنها بدون اعلام و استماع خداست و اینهاست علم غیب

خاص و تعالی است برای غیر خدا و آن شرک است و ما را میکه استماع و اعلام خدا تعالی برای غیب است
بنصوص قطعی مانند لصوص و اله بر اختصاص غیب خاص باو تعالی ثابت نگردد عدم آن متحقق نیست
اعتقاد و اعلام و استماع با عدم ثبوت هیچ مفید و رقی شرک نباشد از اقول اول این قدر غیبیه که
اگر که ادوات کلام احیاء و اطلاع بر حال آنها از برزخ نماند چاکه باشند هرگز غیب خاص نیست بلکه
داخل غیب اضافی چنانکه هر کسیکه معنی آن در تفسیر غزالی فهمیده باشد بر وظایف است و ثانیاً اول کلام
او بنا بر فرض است با وجود کلامش در اول کلام قید بدون اعلام خدا تعالی در شرک معتبر داشته پس
بموجب این کلام سبب این اعتقاد حکم شد باطل محض است و در آخر آن بے تکلف میگوید که خبر و حق
اعلام با عدم ثبوت هیچ مفید و رقی شرک نیست این چه سخنهاست است لعل فیقه صاحب تقوی الایمان
که در بحث شرک فی التفرق دعوی تعلیم نموده در بوارق محمدیه فرموده در فصل سوم که در شرک فی
التصرف ذکر کرده در آن فصل آیه کریمه قل من یبدل مالکوت کل شیء و هو یجیر ولا یجیر
علیه الی اخره و آیه کریمه قل لا املک لکم ضراً ولا رشداً الخ آیه کریمه و یجدون من
دون الله مالا یملک لکم الی اخره آیه کریمه لا یتیم من دون الله مالا ینفعکم ولا یضرکم
الی اخره و آیه کریمه قل ان الله لا یملکون مثقال ذره الی اخره
ازین آیات کلمات هیچ نوع ثابت نمی شود و دعوی که در اول کتاب نموده و شمار کرده کار با گفته
خواه یون سمجته که آن گامون کی طاقت او سکو خود بخود سپاسه خواه یون سمجته که اندیشه او سکو
ایسی قدرت بخشی سپاسه هر طرح سپاسه شرک ثابت می شود سپاسه آنچه گفته ازین آیات کلمات اقتضا
علم غیب علم جوارق و غیره کامله ملکیت نفی و منکر هر چیز که کار با شمار کرده مقرر بر آن است ثابت است
و اثبات صفات از صفات معقوله و تعالی و غیر او تعالی گویند عطا این صفت بآن غیر باشد شرک است
الی اخره اقول در این نظر از آنکه او عار ثبوت بودن اختصاص علم غیب ازین آیات کلمات اقرای است و
بمصادیق مثل شهود و غیره و او را در دست دزدی که گفته چنان دارد و قطع نظر از آنکه صفت از صفات
از صفات معقوله و تعالی و غیر او تعالی الخ حالش آنیکه حصول علم غیب و تصرف بطریق سحانه بتصریح مستلزم
او چنانچه واقع است پس باید دانسته را نادیده و نادانسته کردن جرعه همین کس است و آنچه گفته اوست پیش
از انصاف این صفات نباشد الی اخره اقول انصاف باین صفات اگر استقلالی است البته مستلزم استحقاق

عبادت والوہیت است و بدون آن علی الاطلاق اقسام باین صفات را الوہیت قرار دادن باطل
ست و آنچه بموجب البوارق گفته کہ اعتقاد مشرکین عرب ہمین قدر بود کہ خدای مالک علی الاطلاق موجودان را
خالد الوہیت عطا فرمودہ است و بران تصریح فرمودہ پس اگر اقسام بعضیات موجب استحقاق عبادت
کہ الوہیت پیش از ان نیست باعتبار وجوب شرک بنوع اعتقاد مشرکان عرب کہ بعضا الوہیت بود و شرک
نشتری و اتنامی باطل فاما مقدم شدہ **اقول** قیاس دیگر صفات بر الوہیت احادیث پیش نیست مانند
قیاس مشرکین فرق این قدر است کہ اوشان خاص را عام کردند و بجدید عام را خاص کردند و تفصیل این
خود در بوارق موجود است **الطیۃ** و بوارق مجزیہ فرمودہ ما از کبرای اوقول کردیم کہ خود و تصرف بالاعتقاد
است پس از عاودہ آن عبارت بنیادہ است **آخو** مجزیہ زمان تحریف نمودی یعنی عبادات بصیغہ جمع گفتند
عبارت بصیغہ مفرد نوشتہ گفتند کہ این کذب مرتجح است نتیجتا تصرف بالاستقلال ہر ان عبارت نیست چنانچہ
آن عبارت این است **شک** آن است **الی آخو** **اقول** حالا در بوارق پیشینا تفصیل
غزنی منقول بعض خواص اولیاء اللہ را کہ الہ خارجہ تکمیل را نشانیدی نوع خود کردہ و برین حالت ہم تصرف
و بنیادہ الی آخرہ ہم از تفسیر غزنی و اذواط و تصرف استعانت منقول شدہ است و متصحب از ایشان
بالاستقلال خواست کنند و قضاعت و عرض ایشان را در جناب او تعالی واجب القبول گوئد و کہ جناب شد
بماندستی ہم از ان قول **ایضا** کہ سانیہ کہ وقع بلا دیگران **ایضا** کہ سانیہ کہ وقع بلا دیگران **ایضا** کہ سانیہ کہ وقع بلا دیگران
انیکہ قول آن دیگران **نمائیل علیہ** و تفسیر الایمان کہ در کفر فی التضرع کردہ و در حدیث خاسا است **فعلی اللہ الخ**
در بوارق فرمودہ آوردن حدیث باب توکل در باب شرک عجیب کاری است **الخ** انجور کہند اول جار نیکیہ در باب
توکل نہ کہ کوگرد و نہ فرستہ کہ بر چہ کہ **الخ** و در حدیث منقول توکل باشد دوم بقرینہ تفسیر ہم اقامت استیلال
باین حدیث بر و شرک فی التضرع بدو جہ امکان دارد اول آنکہ منع از سوال و استعانتی کہ شنائی توکل
است از آنست کہ بسا وقت از عدم توکل شرک فی التضرع ناشی میگردد پس منع از این حدیث منع شرک
فی التضرع بالضرور باشد دوم ہر گاہ سوال و استعانت و امور اختیار یہ مخلوق از غیر او تعالی کہ شنائی
توکل است باین حایت ممنوع شد سوال و استعانت و امور غیر اختیار یہ مخلوق از غیر او تعالی کہ شرک فی التضرع
نست بدرجہ اولی ممنوع باشد **الی آخرہ** **اقول** اینہ خرافات کا راہ فی نیست ما و تفسیر **الطیۃ** سوال بود
از غیر خدا از زندہ باشد یا مردہ قریب باشد یا بعید **امرا** اختیار یہ باشد یا غیر اختیار یہ وقت حاجت باشد یا

باید حاجت طلب و عاید باشد یا غیر و عاشق شرک قرار نگیرد و حکم اطلاق شرک بر همه تفصیل قطع نظر از آنکه
 جهالت ظاهر و ضلالت باهره است خود مخالف تقوئیه الایمان است **قول** صاحب
 تقوئیه الایمان ازین حدیث اختصاص سوال و استغاثت بخدای تعالی که مستلزم رد استغاثه
 سوال از غیر او تعالی است فمیده نه رسول استغاثت از انبیاء و اولیا و غیره و حکایت عبارت
 و تفصیل سوال استغاثت الی آخره **اقول** برگاه صاحب تقوئیه الایمان ازین حدیث اختصاص
 سوال و استغاثت بخدای تعالی فمیده پس چنین است اطلاق سوال و استغاثت از غیر خدای تعالی شرک
 و کفر باشد باین خصوص سوال استغاثت از انبیاء و اولیا حال آنکه اسماعیلیه حکم شرک بر سوال و اولیا و انبیاء
 کرده اند و میکنند بر طلاق سوال و غیر او اگر آنچه بزبان حال شد بر حدیث مذکور مطلق سوال مختص
 بخدا فمیده حکم شرک بر سوال میکنند پس این جنون و دیوانگی است و حکم رکعت عبارت
 بجهت تقوئیه الایمان است **قول** وجود لفظ توکل در نفس حدیث چه مضمر است لال است بر و شرک بسیار
 است و اعتبار نسبت به خود و ادعی بطور شرک از عدم توکل بخدای تعالی باشد الی آخره **اقول** و بود توکل
 از این مضمر است لال است که کسیکه در مرتبه تکوین داخل نباشد هرگز در شریعت شریف حکم شرک بران نیست
 بر برگاه و نویسد میگوید که عدم توکل مستلزم اشرک نیست الی آخره پس استدلال صاحب تقوئیه الایمان باطل
 در دید **لطیفه** صاحب تقوئیه الایمان که استدلال نمود بحدیث بسیار احد که بر آیه حاجت خدای تعالی
 و استغاثت و حتی بسیار که نشیخ نخله اذا انقطع هو یارق فرموده که با سحر و جادو هیچ علاقه ندارد و این
 باینجه ترجمان گفته علامه و فتن این حدیث بر و شرک فی المتصرف ظاهر است که درین حدیث امر
 است بخداست بر حاجت از خدای تعالی و آن مشعر است بر نی خواستن بر حاجت از غیر او تعالی الی آخره
اقول از دعاوی بلا دلیل نباید تقوئیه الایمان ظاهر نمیکرد و این تطویل لاطاع کل عاده همان
 و دعاوی سابقه است و پس **لطیفه** عجوبه گفته در حدیث سوم لفظا و حتی بسیار که نیست این زیادت در حدیث
 سوم است الی آخره **اقول** این چه دلالتی است در نسخه تقوئیه الایمان مطبوعه مطبع دارالسلام
 و علی بنی عنایت حسین این لفظ موجود است در نسخه مطبوعه میر خاں این لفظ متروک شده بگوید
 ترجمه حدیث ترجمه آن موجود و واضح ترندی هم این روایت را ترجیح داده است بر روایتی که در آن
 این لفظ نیست **لطیفه** صاحب تقوئیه الایمان حدیث طولی لا اغنی عنک من الله شیا الا ان

وارادہ نمودہ و در ترجمہ گفتہ میں نہیں کام آنے کا انحصار ہے اللہ کے یہاں کہ انخ و یوارق فرمودہ عدم
 مناسبت ترجمہ بالفط حدیث پر ظاہرست و اعتقاد و نیامدن آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بکار کسی از اہل قرآن
 پیش خدا کا مومن نیست لہذا عجوبہ گفتہ انکار مناسبت ترجمہ بالفط حدیث ہاشمی از جناب است و در ترجمہ بطور
 حاصل معنی موافق محاورہ و عرف امروہ مطابق شرح شرح حدیث است الی آخرہ **اقول** جواب میں کہ مذکور
 صریح میں برہست کہ لغتہ اسد صلا الکافیہ میں کجا لا اغنی عنکم من اللہ و کجا اینکه سیرہ کام آئینہ کا تھا و اسے اللہ
 بیان کہہ و دعویٰ طاعت بقیت شروح ہم از ہاں تا حیلست لازم بود کہ عبارت شرح نقل سے نمودہ و نا اخیر برائی
 جہاں عبارت سے چند نقل نمودہ و پیچک عبارت ازین قول موجودیت **قولہ** و اعتقاد و بیان آنحضرت بکار
 کسی از اہل قرآنست و موقع خطاب کہ ارادۃ اللہ بآن متعلق شدہ باشد مقتضای ایمان است الی آخرہ **قولہ**
 حکام میںست کہ صاحب تقویۃ الایمان علی الاطلاق حکم کردہ کہ میں کام آنے کا کچھ و قیود و دفع خدا ہے
 کہ ارادۃ اللہ بآن متعلق شدہ باشد الا بقدر انداخت **قولہ** بکار آمدن بطریق شفاعت و در حقیقت بکار
 آمدن نیست لہذا **اقول** این قول انکار صریح از نفع حقیقی شفاعت مستند ہے و اخیر در لہذا کہ گفتہ کہ شفاعت
 محض قانون و ارادۃ خدای تعالیٰ می باشد الی آخرہ پس ازین دلیل دعویٰ قرآن ہست کہ ہر از جناب ارادۃ اللہ
 پیشکار در انفع و نفعی باشد خواہ نفع دینی پس ازین انکار بکار آمدن ثابت نمیکرد و کہ در حقیقت و توبہ الایمان
 بہر از آنکہ کہ **قولہ** **وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَاُولَٰئِكَ هُمُ الشَّاكِرُونَ** کہ کون پہلے وہ شخص کہ اوسے کہ ثابت نہ
 ہے تصرف ہر چیز کا انخ و بعد از ان نوشتہ جب کافر و نہ ہے بھی چوبیسیم کہ عالم میں تصرف کسکای الی آخرہ
 بعد از ان نوشتہ کہ غیر خدا کے وقت کے کافر بھی اسپنہ بتوان کہ اللہ کے برابر نہیں جانتے ہست
 بلکہ اوسکا مخلوق اور اوسکا بندہ ہے سمجھتے تھے اور اوسکے بقابل کی طاقت ثابہ نہیں کہ یہ کہ
 بکار آمدن میں ہاں ہاں در نزد و نیاز کرنے اور انکو اپنا وکیل و سہارا بنی سمجھتے تھے اور انکا کفر نہ تھا
 و عجوبہ گفتہ مقتضای این آیت ترک فی التصرفست کہ مشرکین باوجود انراقت اعتقاد میں تصرف فی
 شرک فی التصرف ہست نہ است و طلب حول آن بگردان میکردند الی قولہ پس این آیت ثابت نہ ہے کہ مشرک
 شرک فی التصرف معنی کردند کہ ثابتست کہ شرک فی التصرف میکردند باوجود اعتراض مقتضای ان آیت
 الی آخرہ **اقول** عجیب جواب ہے ربط است کہ نہ بطاعت تقویۃ الایمان می پرواز و نہ بکلام خود توجہ می کند و
 تقویۃ الایمان صبر و اجابہ قائل نہ بود کہ مشرکین تصرف غیر بایان نمودہ و اور ہی را کہ شرک ان مشرک کا ہاں ہاں

و اصل شرک فی العبادت ساخته است لطیفه صاحب تقویت الایمان که شرک فی العبادت عبارت از ادای
 اموریکه حق سبحانه براسعه خود خاص کرده است برای اینها و اولیا و غیرهم داشته و برای اثبات تفسیر
 آن امور مخصوصه بحق سبحانه و شرک بودن ادای آن برای غیر فصل چهارم مقرر نموده آیاتی چند ذکر کرده
 در بوارق شریفه فرمود ازین آیات دعاوی که در اول باب نموده اصلا ثابت نیست این پنج کلمه از آیت
 اولی و سادسه انتقص من عبادت باو تعالی و اشاع آن برای غیر او تعالی و از آیت ثانیة انتقص من عباد
 باو تعالی و اشاع آن برای غیر او تعالی و از آیت ثالثه شرک بودن دعا و عبادت غیر او تعالی الی قوله فیه
 است دعوی صاحب تقویت الایمان **ای قول** عجوبه هرگز تقویت الایمان نفی ندارد و درستی دانسته
 که انتقص من عبادت باو تعالی که در آیات مذکوره است هرگز نیست دعاوی او نیست **قوله** این سابق ذکر
 کرده بدو شکر گزینت منیع قیام تعظیفیست و ازین حدیث است الی آخره **ای قول** سابق ازین گذشته که
 بنابرین منسوب بر مخالفت جماعیه سلف کلام است و بس لطیفه و تقویت الایمان که احادیث عبادت
 لات و غیری و روح ششدر و کفر و غیره در آفرینان پیش نموده و بوارق محمدیه فرموده انما یعملون
 را با دعاوی مختصره از کمال هیچ عاقله نیست این پنج کلمه گفتند از حدیث دوم و چهارم و پنجم و ششم پیشین
 آنحضرت ظاهرست که درین زمان اشراک فی العبادت و دین امت حسب ارشاد آنحضرت حاشا و یاد
ای قول نشان میدهد چه تمامان ادواحه است یعنی نفی تقویت الایمان از میان پیشین گوئی
 دعوی صاحب تقویت الایمان را چه عاقله تخصیص نمودن حق سبحانه برای خود امور را که در مقدمه
 ذکر فیه ده خلاصه از دعوی او میسر دارد و بسبب اثبات این امر از قرآن و حدیث از استنباطات
 و اجتهادات و دعاوی خود این بدعا ثابت نمودن گو یا کلام خود کلام خدا تعالی قرار دادن است و بجهان
 است حال فعلی بنحیسم که انکار از بیگانگی در عاقله خواست لطیفه صاحب تقویت الایمان که برای
 اثبات شرک فی العبادت احادیث شوم و طیره و غیره آورده و بوارق محمدیه برای رفع متاع کلام شاه
 ولی ابدا در دعوی نقل فرموده انما یعملون گفتند آنچه از حجه الله البالغہ نقل کرده چه مخالف خصم است
 مراد شما منسوب است که شرک تزویج برای جسم ماده اعتقاد اصابت کرده بسبب زن محبت
 است نه آنکه دران فی الواقع شوم است این و بعد از آن بعد نقل چندی از عبارات گفته مقصود از ذکر
 بیه الا

بوده اند اگرچه قول بعضی گویند که شاه ولی الله صاحب باشند یا ستمان سنت وی نباشد و این قول صحیح
نفرین بر آنچه صاحب تقویت الایمان گفته بود این **اقول** حکم مبهم مخالفت بیان حجت بالهیه بیان
تقویت الایمان و تعیین مدار از طرف خود نمیشود بر نفییدن معنی عبارت حجت بالهیه همان عبارت
وجود نفی الحدوی لا بمعنی نفی اصلها لکن بحرب بطنو مناسباً استقلالاً الی قوله فیه یعن الاستقلال
بهذه الامور لان هذه ليست لها حقيقة البتة كيف والا حادوث متطابقة علی ثبوت الحق و علی ثبوت
اصل الحدوی و علی ثبوت اصل الشوم فی المرتبة و النفس و الدار فلا جرم ان المراتب فیها من حیث جواز لایزال
بها و من حیث انه لا يجوز لها خصم فی ذلک فلا یسمع خصومة من ادعی علی احد انہ قتل بله او ارضها لکن
و سائر ان است اما الاثوار و النجوم فلما یبعد ان یکون لها حقيقة فان اشترع انما اتی بالبعی عن الاستقلال
لان فی الحقيقة البتة ان و همچنین ادعای همزانی بسیاری از طهای شریعت بصاحب تقویت الایمان اقوی
بیش نیست عبارت اول که از شرح صحیح مسلم امام نووی نقل نموده و اختلاف العلماء فیها است
فقال مالک و طائفة تها على ظاهره و ان الدار قد یجعل الله یسكنها لها الضر و الملك الی آخره و ان کرانی آورد
فانقلت الشوم قد یکون فی غیرها فاما معنی احصر قلت قال خطابی الیمن و الشوم علامتان لما یصیب الانسان
من العز و الشرف و لا یکون شی من ذلک الا فیض الله الی آخره و از مر قاة آورده قال شارح یعنی من اعتقاد
شیئاً سوی الله ینفع او یضر بالاستقلال فهدا شرک ان و از طبعی شریعت مشکوة آورده و اختلاف فی کفر
تخلی مطران بنو که ذلک قولین اخذت با کفر با بعد بحال لاصل الایمان و فیه جهان احدیها من قال متفقاً
بان الکوکب فاعل بدیشی لکن کرم اهل بجاهلیته فلا شک فی کفره و هو قول الشافعی و الجاهلیون ثانیاً
انه قال متفقاً بانه من المد و ان النور علامته له لهذا لا یکفر و الا لئلا یرکوه کراهته ترمیمه شیخ خلاصه آنکه
درین باب اختلاف است بعض علماء کرام و ایضا اعلام قائل و اقصیت حقیقت این اشیه بوده اند بعض
دیگر انکار آن فرموده اند اما حکم کفر پس بغیر اعتقاد و استقلال و غیر حق سبحانه درست نیست پس حکم دخل
نمودن صاحب تقویت الایمان در شرک بے اعتبار اعتقاد و استقلال هیچ گونه درست نمی نشیند و بر آنکه
اعلام تهمت شرک لازم میکند و آنچه از مدارج آورده با جملة اجماع دارد علماء امت بر کراهت رقیه بغیر
کتاب المد و اسمای و صفات انتہای قطع نظر از آنکه کجا حکم کراهت و کجا حکم شرک این قاری ندیده که در بیان
مقام از مدارج بعد قول قرطبی موجود که شرک و توسل که بدوستان خدا و سائر شان میکنند پس

قرب ایشان بدرگاه حق و درگاه رسول و سعی کشد و اگر تعظیم میکنند ایشان را به همین طریق نزدیکی
خدا و تعظیم رسول میکنند نه به تقلید از شیعیان و اول تنزیهی بودن این نبی سنائی بودن شیعیان
از عداوت مشرکان نیست الی آخره و قول کلام در شرک و حکم غل اندازی اصل ایمان است که نبی تنزیهی بود
صیح سنائی آن است پس این سخن سازی عجوبه چه کاری آید **قول** دوم قول فغابی که مخالفت اصل الی قول
مسلم ختم نیست **نسخ** و قول عداوت عجوبه تمام فرقه ضاله است که خود به یکی از علما دین مشهور اونی شوق است
خواه کل مراد خواه به تحریف الفاظ استناد میکنند و چون مخالفت صریح می نمایند بی شک از طرف خود برانگیخته
گرام این چنین اعتراضات را نتیجه میکنند و تهمت مخالفت احادیث تنزیهیه می زنند و شیعیان را به همین فحاشی در
شرح شفافیس عبارت منقوله نوشته و فی شرح التجانی ما جاء ان نبی عن التشریک فی البیتة بین الله
و غیره و لا یما به ان شیه الله تعالی موقوفه علی مشیه غیره تعالی عن ذلک الی قول از نیمه ظاهر که
موجب این نبی تشریک و مشیت است نه عطف به و اول **نسخ** و عبارت شرح تجانی صرف
لفظ نبی است و آن شامل است تنزیهی و تحیر می را پس این استدلال باطل است اما این حال چه بوده و عجوبه
آنکه در همان مقام پس عبارت مذکوره در قول شرح تجانی موجوده فاما و الخلف التشریک بعد از ان فی الفعل
مشیه غیره مجاز است لکن التشریح عطف مشیه العبد علی مشی الله علم ان کون موقوفه اولی ان کون مصدریه
و علی او همین انحراف مذکور است ای کاین او کائنات است **قول** و فی غیر فغابی و شرح شده نوشته و اما احادیث الاول
قد یب بعض تحقیقین الی ان قال فلا یجوز تشریک مشیه غیر الله بشیه سوار فی ذلک الی صلیح و غیره
از نیمه ظاهر که موجب این نبی تشریک و مشیت است نه عطف به و اول و نیمه للتساوی الی آخره و قول این
چه جرات است که از آخرین عبارت استثنای ترک نموده که صیح باطل همان معنی او بوده و آن است
الا بنهم الدالة علی التراجی الی آخره **فقی** و نقل این عبارت شرح شفافیت از اول و اوسطا آخر
ست برای غایتش وجه نبی لا نقول ما اشار الله و ثبت است حال آنکه این عبارت از کتاب است و بهر جهت
بیشتر لطیف الی آخره و قول عجوبه بگز بوارق نفییده و بهر جهت که بگوید و عبارت
بوارق در اول موجود و شرح حدیث بن خطیب القوم انت نوشته اند و این استیضا موجود و فی غیره
درست است و نه نداشت وجه نبی لا نقول ما اشار الله و ثبت است از این جهت که عبارت بنی نقل نموده و بقیه
صحت نقل هم ضرورت که غایه الامر اختلاف بنبوت سیده منتهی تنزیهی تحیر نبی فغابی خود فرموده و انتم تنزیهی را

انچه بر تقدیر می تهرمی هم از مذهب اسماعیلیه چه طایفه صاحب تقویت الایمان که بنیل حدیث
 نقلت انت سیدنا فقال السید هو الله احدیث قائل تفصیل و جواز اطلاق
 بیک معنی و عدم جواز سبب دیگر شده در بوارق محمدیه فرموده هر چند این قاعده خاص برای
 تصریح اطلاق سید صاحب سید احمد پیر زبان جاری گردیده مگر تمام مبادی فساد را برین برکنده چه برگاه
 مقرر شده که به نقد او را و نه معنی از معانی حکم متبدل می شود پس بجهت سبب این قاعده مخصوص شد
 سید و در عید جای گردیده و حکم قطع شرک نافذ گردیده انچه بجهت تبدیل حکم از تبدیل معنی در اول
 مجموع ما منوع است چنانکه از امارات کفر ظاهر است الی قوله و تسبیح اولاد و درازی خود و بیدیت و غلامی
 غیر خدا متعالی شعار است کمین است الی آخره اقول درین مقام هم انچه برای تصریح بیان تقویت الایمان
 حیران و پریشان گردیده این پیر زبان چا ویده این تقدیر شده که تسبیح العبدی را و امارات کفر منوی
 گو یا خور و شایع قرار دادن است سابقا از مستندین او نقل نموده شده که سجد و امارات کفر است و
 سجد برای تعظیم استاد و والدین و غیره در آن داخل نیست پس این تسبیح چگونه مطلقا در آن داخل تواند
 و آنچه بلفظ شعار شده کمین خورنده گردیده قطع نظر از کلامیکه در آن است خود از طبعی در تسبیح نظر نماند که آوده
 بود و الا نظر آن کرده که تسبیح لانه کلمه و نه متر و نه بین الکفر و الایمان فیما را نظر بصاحب ادا لانه
 شعار اسماعیلیه انچه پس بضرر بودنش از شعار مشرکین هم حسب تحقیق مستندین او حکم کراهت تنزیهی
 لاحق بود که گردید حکم شرک علی الاطلاق صریح گرامی است حالا حال اطلاق لفظ عجب و تسبیح بطلان
 از متقین و متاخرین باید شنید و از آنکه اخفا و خطبه حضرت امیر المومنین عمر فاروق رضی الله عنه و کلمات عجمه
 و خادمه انچه و پیچان است در اعلام الاخبار و غیره علامه خطاوی آورده قال علی رضی الله عنه عجب من علمنی حرفا
 ان شاسبا ع و ان شایع را بحق و نام صاحب خا و حضرت ربیع بن ابی سفیان بن اسحاق بن عبدالمطلب
 است که خود هم صحابی بودند و پدر هم صحابی و جد هم صحابی بودند اند چنانچه در صحیح مسلم و ترمذی و غیره در روایات
 لفظ عبدالمطلب موجود و نام استاد صاحب درختار عبدالبنی است چنانکه از درختار ظاهر است و مصنف سنن
 الحدی و در خلافت البنی که مستند اسماعیلیه است شیخ عبدالبنی است و در القاس العار فین قوم شیخ یونس عبدالبنی
 از آن گویند که مردمان را از ذکر قرین مادر سجد بنشیند و بر بنی صلی الله علیه و آله و سلم صلوات فرستند الی آخره و در
 شریعت الله که ...

بود الی آخره پس بوجوب قول صاحب رساله اینهمه حضرات و انارات کفر و شرک معافانند که قنار بوده اند
لطیفه در بوارق فرموده اگر گویند که فقط عبد و محاوره یعنی میگزینایه محض فطرت است عبد الدهرم و
عبد الدینار و عبد العصار و احادیث موجود است الی آخره انجونه زبان از اطلاق عبد العصار غماض نموده
و عبد الدهرم و عبد الدینار این کلام کردند که عبد الدهرم و عبد الدینار که در حدیث وارد گردیده بهر
علامت است نه بهر وجه استحسان الی آخره **اقول** صاحب بوارق کس دعوی فرموده بود که جناب سرور
صلی الله علیه و آله و سلم علامت عبد الدهرم و عبد الدینار فرموده اند بلکه در حدیث و استحسان نموده اند تا این
قول متوجه گردد کلام همین قدر است که اطلاق لفظ عبد منصرف و معنی عابد نیست بمعانی دیگر هم مستعمل شده
مانند محب و ملازم و تابع پس اطلاق عبد الدینار یا یعنی صحیح خواهد شد اما آنچه انجونه بعد ازین گفته و اگر اطلاق
وجود در کلام شارع برای جواز تسمیه کافی باشد تسمیه بشیرک و کافر و عبد شمشیر جایز باشد الی آخره **قول**
نهایت در مقام تعجب است که باینهمه جهالت و حوصله تصنیف میبارد و نمی فهمد که مناد کلام بر مجرد وجود لفظی
در کلام شارع نیست بحث در معنی است اگر لفظی بکدام در کلام شارع مستعمل باشد البته اطلاق آن لفظ در معنی
در محله که آن دوران معنی موجود خواهد بود صحیح است مثل لفظ عبد که بمعنی خادم و محب آمده پس همچنان کافر و شرک
جاییکه معنی کفر و شرک موجود خواهد بود بلا تامل صحیح خواهد بود **لطیفه** در بوارق محمد بن قزوه شیخ عابدی است
که از عمده علمای حرمین طبرستان بود الی قوله در مانند مسائل بر مسائل شیخ مرحوم احتیاج مهم می کند رساله دار فضا
درین سلسله و استحسان نموده است این تسمیه را انجونه گفتند استحسان عابد سند می که از نم نه بیان رئیس
المبتهدین بود اگر صحیح باشد بر خصم حجت نمی تواند شد **ان** **اقول** بر اصل عقل و دین مخفی نماد که نهایت چالاک
ساخته که ذکر احتیاج مائمه المسائل را گذاشتند و بغایت منه باکی پدید آفتند که عالم طعن بدین معنی و کلام
بر حضرت شیخ برافراشتند حال آنکه گویند که اگر حضرت شیخ از مبتدعین بود و صاحب مائمه المسائل و غیره که بر
او چرا استناد بجهت وی نموده **لطیفه** در بوارق فرموده و احکام اطلاق الفاظ مشترک فی التمسک و
نیت و اراده خاص معنی معین تقریباً آفریده بود موجب شرک و کفر گرد و تشریحی است جدید بر شرع
احتمال مجاز و استعاره و کنایه هم که صحیح کلام باشد معتبر است چنانچه در سابق ذکر یافت شایع صاحب در تحفه
انرا عشره نوشته اند معنی امامت که در اولاد حضرت امیر نه باقی نماند یکی در دیگری را وحی می یافت همین
تفسیر است و در نهفته معنی ولایت بوده الی آخره **اقول** ازین است که حضرت امیر و غیرت طایفه او را

تمام امت بر شال بران و مرشدان نمی پرستند و امور کونیه را وابسته بایشان میدانند و قاعده و رور و
وصدقات و نذر و سنت بنام ایشان رائج و معمول گردیده چنانچه با جمیع اولیای راهبیهین معامله است
انتهی پرستی و مرشد پرستی و وابستگی امور کونیه بایشان و نذر و سنت بنام ایشان نسبت تمام است
باید دید الی آخره آنچه بزمان گفته حاشا که مراد شاه صاحب از آنچه در متن نوشته تجویز پرستش حضرت
امیر و نذر و نیاز براس وی و تصحیح اعتقاد و وابستگی امور کونیه بوی باشد بلکه مراد شاه صاحب صرف
بیان حال مردم است نسبت جناب امیر قطع نظر از جواز و محبت آن حال الی آخره اصول چهارمین
خرافت قطع نظر از تفهید مردم بوارق محمدیه ندیدن تمام عبارات تحفه است حالایه بینند و میهند که در
تحفه غرضی درین مقام از بیان حال جهال نبوده است بیان معنی امامت که مراد اولاد حضرت امیر رانی باشد
است آنچه نام است را که در عبارت تحفه است عبارت از جهال است قرار داده جهالتی است ظاهره لطیفه
صاحب بوارق محمدیه در بحث معنی لفظا که عبارت تفسیر کیه و غیره ذکر فرموده و چنانچه اجماله امامت مساکل
مخوف و چنانچه در شرح مکتوبه بی این لفظ که از امامت موجود آنچه در شرح مطبوعه مذکور که انانی امامت یافته عقیدت
شمرده و سبب آن قرائن گردانیدند که در رساله گفته اعتراض بر امامت المساکل شود و اندر به تقدیر این قدر
دانستند که از امامت المساکل بدون معنی شرعی آنکه معبود است و از همین قدر اکثر خرافات صاحب لایا
مردود میشوند که بواسطه معنی دیگر هم استعمال شده باشد پس همه تطویل اولاد فاضل است معنی شرعی چیزی
دیگر و استعمال گردیدن یکبار معنی بجای دیگر و در شرح بر امری دیگر است لطیفه در بوارق فرموده ترک
در شرح عبارات است از شراب گردانیدن غیر خدا را بخدا الوهیت خواند و الوهیت معنی استحقاق عبادت
مثل بت پرستان خواند و الوهیت معنی وجوب خود شل محسوس را میگوید گفته مراد استحقاق عبادت است اگر
انصاف بصفت و افعال متفرد او تعالی است که موجب استحقاق عبادت است باشد کلام نیست و انشا
خدا شرک یکین انکار از شرک فی الصفات و الافعال میباشد این را باید که انانی قوله و از در حاجت این
حد نظر است و بر آنکه شرک که تعالی توحید است و توحید عبارت از نفی شرک یکبار در الوهیت و خواص الوهیت
پس شرک عبارت از اثبات شرک الوهیت و خواص الوهیت باشد اثبات شرک که تیسر عالم و خلق اسماء و غیره
مثلا اثبات شرک است و خواص الوهیت حال آنکه شرک گردانیدن در استحقاق عبادت باین معنی مرد
و وجوب و حلال و حرام و سنت است از اصول برای و در این و در سبب کفایت میکند جواب سوال اول

اول از نامه المسائل بنید که در این جواب سوال اول شرک چه معنی دارد و شرع اول گفته در شرع شرک
 گردانیدن غیر خدا بخدا و الوهیت یا در استحقاق عبادت است الی آخره و استعمال آنکه بمعانی دیگر هم بیان
 نموده و همه لفظ استعمال شده افزوده در آن معانی می نویسد و نیز شرک در شرع ثابت کردن صفات خاصه
 خدا تعالی را بغیر خدا استعمال شده الی آخره پس آنچه اعجوبه بر بوارق دارد و نمودار است بآنکه المسائل و ابیان
 خواهند هر چند حاجت کلامی دیگر نداشته اما فائده دیگر باید شنید و آن اینکه در هر دو شیخ عبارات نقل نموده
 و گفته آن ز سیده در شیخ اول یعنی مراد بودن اتصاف بصفات از استحقاق عبادت عبارت مسأله
 ابن امیر الحاج نوشته و الا الوهیه الاتصاف بالصفات التي لا جعلها استحق ان يكون عبدا و الی آخره
 و از بیضی وی آورده اول بصفات لهم يستحقونها لا جعلها الخ اگر عطا الله عقل میباشند پس باید که مراد از استحقاق
 عبادة اتصاف بصفات نیست بلکه اتصاف بصفات علت استحقاق عبادت است و جمیع مشرکین
 معبودان خود را مستحق عبادت میدانند گو قائل اتصاف بصفات خاصه نبوده باشند و اگر مراد از استحقاق
 عبادت اتصاف بصفات خاصه باشد تا مشرکین مشرک نباشند که بقرین کبریا اما عیله در علم و قدرت
 و دیگر صفات خاصه دیگری را شرک و برابر خدا نمی دانستند و در شیخ ثانی از شرح مقاصد آورده حقیقه التوحید
 اعتقاد عدم الشریک فی الا الوهیه و خواصها و لا زاع لا اهل الا سلام فی ان تدبیر العالم و خلق الاله
 و استحقاق العبادة و قدم ما یقوم بنفسه کما من الخواص الی آخره قطع نظر از آنکه صاحب بوارق که در
 معنی شرعی شرک اعتبار الوهیت داشته و آن مطابق بآنکه المسائل است و در شرح مقاصد هم مصرح
 است و ان قال بالین او اکثر خص باسم المشرک اعجوبه خیال نکردند که در عبارت منقول که شرح استحقاق
 عبادت را مختار تدبیر عالم و خلق اجسام و قدم قرار داده پس ذکرش بجز اظهار جهالت اعجوبه چه فائده
 لطیفه در بوارق فرموده صاحب المسائل که تردید نموده در الوهیت و استحقاق عبادت و گفت که
 شرک در شرع شرک گردانیدن غیر خدا را بخدا و الوهیت یا در استحقاق عبادت است انتهی خطا نمود
 و خطایش ثابت از همان سند که همانا ذکر نموده و هو قوله فی شرح التعلیل فی الا شرک هو انما
 الشریک فی الا الوهیت یعنی و وجوب الوجود کما للمجوس و بمعنی استحقاق العبادة کما لعبدة الاصلنا ما الخ
 اعجوبه گفته تجلی بر تردید در الوهیت و استحقاق عبادت ناشی از جهالت است چه الوهیت که بمعنی استحقاق

به شرک اعلیٰ اونی سزای شرک اعلیٰ خلود فی النار و سزای شرک اونی حی و روح معین و هر دو غیر مغفور متعذر
 این هر دو شرک ممکن نیست در یاقی گنایان الله تعالی را اختیار است که منزه و با عظمت تشریف است جدید
 جمودی آخره ایچو گفتند که تهمین این شرک و آیت که بجهت وقوع آن نکره در حقیقتی تشریح جدید نیست و مغفور بود
 بعضی کبار و غیر مغفور بودن بعضی دیگر خودی و هیچ وجه شاعره است گو عالم تقیین شک را فنی کنند انما قول
 قطع نظر از رکاکت کلام و لا خود و صفیه سابقه اقرار نموده که از شرح عقاید جلای و کلام این ظاهر و خصمت و خیالی
 و دیگران ظاهر که مراد از شرک درین آیت کفر است الی آخره در اینجا همه را فراموش نموده و ثانیا لازم بوده که
 از تفاسیر و کتب عقاید و طایقت تفصیل تقویه الایمان بذهب جمهور اشاعره ثابت میکرد و در نه مجسده
 دعوی بلا دلیل است و آنچه از شرح موافقت آورده منشأ آن تفهیدن معنی بعزب بعضیهاست در همان
 مقام در دلیل جمهور نوشته الثانی الایات الدالیه علیه ای علی عقود الکبیره قبل التوبه نحو قوله تعالی
 و یعرف صاده و ن ذلک لمن یشاعر ان ما هذا شرک و اخل فیہ و لا یکن التقیب بالتوبه لان الکفر
 مغفور صا قبل کم تسادی مانع عنہ الغفران و ما ثبت له و ذلک مما لا ینطبق کلام عاقل فضلا عن کلام الله
 و قوله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً فانه عام للکل فلا یخرج عنه الا باجماع علیما ازین کلام باطل گردید
 او عام محض پس از آن نمی خود تفسیر را حجت گرفته مذیب جمهور اشاعره قرار دادن و از تصریحات اعمانی
 نمودن کار هیچان نیست بعضی کبار و عذاب بعضی با اعتبار دیگر است نه با اعتبار اقسام که برین تفهید دلیل مذیب اشاعره
 نشو ان شرک کاش تفسیر غیر تری می نمید عبارتش اینیکه مذیب جمیع که صحابه و تابعین از مشرک باین فرموده اند
 و اهل سنت و جماعت از اعتقاد نموده آنست که ترکیب کبر و قابل غفوت اگر چه به توبه میر و الی ان قال
 غیر معلوم نیست که کدام یک از اصحاب کبار مذیب خواهد شد و کدام یک را مغفور مطلق خواهد فرمود و از جهت
 و از سبب بیجم اینهم از حدیث اندریم آیات قرآنی مانند ان الله لا یغفران یشرب لشیبه و غیر آن نص صریح اند و درین
 الی آخره طرفه آری اگر بخواه از کتب مشهوره مضمره تصریح مذیب جمهور اشاعره مطابق تقویه الایمان
 نقل نماید قابل انکسار خواهد بود و لایطیحه در جراتی فرموده شرک غیر مغفور که سنه آن محد و در قرار
 و از آن فرموده تفسیر می شود که چهیت و نه غیر التضرع بیان کرد و صرف همان قدر ظاهر ساخت که این
 است که سواسی اعتبار از آنچه پیشتر شرک منی العلم و شرک منی النقص و شرک منی العباد
 و شرک منی العباد است که از اقسام اعتقاد شرک غیر مغفور است که از اقسام اعتقاد شرک غیر مغفور است که از اقسام اعتقاد شرک غیر مغفور است

شُرک مقابل توحید و تقیض ایمان است الی آخره آنچه بعد نسبت کذب و اقتراف که خارج از بحث و در محاسن است
گفته ظاهر که مرادش از شرک غیر منقوضه که سه اشکال دارد و گفته بعد اقسام شرک فی العادة و ریاست -
الے آخره **اقول** کاش تقویت الایمان میدید و سه فمید از متر و کلام تا آخر کتاب ظاهر که امور
مذکوره اقسام شرک تقویت الایمان حسب بیان ابو منافی اصل ایمان و توحید اندام تقسیم در آن امور
نموده لطیفه در بوارق محمدیه که اعتقاد مشرکان عرب با الوهیت اصنام خود را کار خود و
شان از توحید و بتی نمودن از کثرت طیبیه لاله الا الله و گفتن اجعل لاله الما واحداً هذا
عجیب و غیر مذکور بود آنچه زبان اولاً بر طلاق لفظ الله تراست هیچ پیش کرده شاید که انتشار آن
رسم کتابت لفظ الله بوده باشد بهر صورت این نزاع قابل آن نیست که عاقله تعجب آن نماید و
شایسته گفته مشرکین عرب عبادت غیر خداست تعالی میکردند و معبودان خود را که میگفتند از آنکه مستحق
عبادت میباشد و عبادت شان افعال تعظیمیه بتدلیع و خضوع از دل با امید جلب منفعت و دفع
مضر است بود و همان افعال تعظیمیه بر اساس ارواح ادبیا و متفابرهاست فقیه این است بجای آنرا و
نویشان استحقاق آن تعظیمات میدادند که لفظ الله بر او بیا و ارواح و قیور ایشان اطلاق نمیکند لیکن
از اثبات معنی آن پاک ندارد الی آخره **اقول** انتشار این خرافات جهالت است از حقیقت اعتقاد
استحقاق عبادت و نه بر این اسلام تحت تعظیمات اندیاء عظام و ادبیا و کرام هرگز اطلاق اتفاق نمیکند
و حجت الله الباقیه گفته احکم ان العبادة هو التذلل لاقصی و کون تذلل تقصی من غیره لا یخلو اما ان
کیون بالصورة مثل کون عتیما و ذلک سجوداً و بالذات بان فوی بهذا الفعل تعظیم العباد و بالذات
تعظیم العتیه للمملوک او التلاوة للاستئذان لثالث لها و لما ثبت سجود القسمة من الملائكة
لا و علی السلام و من اخوة یوسف یوسف علیه السلام و ان السجود استلزام تعظیم
و جب ان لا یكون التیمیة لایذیه الے آخره **لطیف** در بوارق فرموده الغرض از بودن
مشرکین عرب معتقد الوهیت اصنام و کافر شدن آن تمام بهمین کلام و در استنشان بتان
را برابر خدا و الوهیت نیست معبودیت تمام کتاب و سنت کتب شریعت پرانند الے آخره
آنچه گفته مراد از برابر بودن و الوهیت چیست برابر داشتن و استحقاق عبادت فی حکم
باید دانست و استحقاق عبادت با لا صالة و بالذات الی آخره **اقول** اگر آنچه کاش

یک عبارت تفسیر عزیزی میدیدم محتاج این سوال نمیکردید بدلیل من الناس من یجتذ من دون
الله اندا گفت یعنی از وقت آدمیان که ممتاز بشعور و عقلی اند از جمیع مخلوقات و مرتبه هر نعمت
سازم شناسند من یجتذ یعنی جاذبه هستند که براسه خود میگردانند از راه کمال صلاحت و آمده و از حد
آدمیت برآمده من دون الله یعنی سوا سے خدا که منعم حقیقی و محبوب بالذات غیر از دو عالم نیست
الذات یعنی همانا این خدا مال آنکه این قدر لائق طایفه بشر می کند از آنکه غیر او برابر او تواند شد اگر چه
یک کس باشد چه جاسه این همه ابنوه خدایان باز بر اعتقاد همتا سنی هم اکتفا نمی کنند بلکه در هر چیز
آنها را برابر خدا می کنند حتی که حیوان هم یعنی دوست میدارند آنها را کتب الله یعنی مانند دوستی
که با خدا باید داشت زیرا که او تعالی را بالذات و بالاصاله دوست باید داشت و هر چه غیر او است یا بحکم او
محبوب است مثل انبیا و اولیا و صلحا یا بنابر آنکه بکرده او تعالی و سبب حاجت روائی این کس شده
مانند مال و اولاد و خانه و اینها بے فمید علاوه محبت بالذات و بالاصاله آنها را دوست میدارند
الی اخره محضاً و همدان گفت بے علامه انبیا کی خدا و محبوبیت او بالاستقلال در محبت برابر خدا
می سازند و مذکور و قرابین بنام آنها می دهند اسل آخره لطیف در یوارق فرموده این
و با بیان کو چک ابدالان مشرکان همه را بر طاق نیان گذاشته در و اشی حیران و خدلان
و افترا و بهتان حیران و پریشان اند میگویند که پیغمبر خدا که وقت که کافر بھی اپنے
بتون کو ابد کے برابر نہیں جانتے تھے بلکہ اوسی کا مخلوق اور اوسی کا بندہ سمجھتے تھے اور
اوس کے مقابلے کی طاقت نہیں ثابت کرتے تھے گو یہی چکارنا او نیست مابقی اور نذر و نیاز
کرتی اور اون کو اپنا وکیل اور سفارشی سمجھتا ہی او کا کفر و شرک تھا جو کوئی کسی سے یہ معاملہ
کرے گو کہ او سکوا اسکا بندہ اور مخلوق ہی سمجھے سو او جمل اور وہ شرک دین برابر ہے و متعلق
قول است بجهت تشریح چه مشرکین تبان خود را مالک ملک علی الاطلاق و برابر خدا و صفات
کمال و مقابل او نمی دانستند مگر تبان را ال اعتقاد و میگردانند و در الوهیت یعنی معبودیت که شرعاً و شرک
بران سبب برابر میدارند و همین بود شرک تبان و در امور غیریه تصرف بالاستقلال و صفات
تبان معبودانه را واجب القبول گو کرده انتخاب باشد میدارند چنانچه هر چه در دنیا باشد که برای
نکور شد بخدایان قرن شیطان از اعتقاد الوهیت تبان نسبت بمشرکان انکار نمود و مدار شرک

برانقبال نهاد و افعال مشرکین را با تیان شست با نبیا و اولیا با وجود عدم اعتقاد الوهیت
 و معبودیت شرک و کفر قرار دادند حال افعال انبیا بعضی حرام بعضی مکروه بعضی مباح بعضی مستحب
 بعضی منون بعضی واجب چنانچه چیزهای آن گذشت از آنجا که زمان حرکت عجیب که وقت یعنی از
 شروع مقوله ذکر عبارت تقویة الایمان و حال کبر صاحب تقویة الایمان در باب حبس القبول
 و استن مشرکان شفاعت معبودان خود را کرده انتخاب باشد و متصرف بالاسقلال
 و استن شان و برابر استن شان کان لم یکن قرار داده از فقره سنجایان قرن شیطان از
 نقل نموده گفتند اگر راست گوشت نشان و هر که ایشان که ام جازا اعتقاد مشرکان بالوهیت تیان
 افکار نموده اند فقط **اقول** قطع نظر از دیگر تصریحات کاش در عبارت مذکوره تقویة الایمان تامل نمود
 که در دو مقام لفظ موجودی بکار نرساند بلکه می آید و کفر تنها اگر مشرکان قائل
 بالوهیت تیان بود و پس چه در آن چنانچه دارد **قوله** حکایت نهادن مدار شرک بر افعال
 کذب است الی آخره **اقول** اگر بعد فهمیدن تقویة الایمان این او عاقل نموده نهایت جرات بر کذب قیام
 است و الا کمال جمل صریح است اما آنچه حیا نموده که حکم شرک بر افعال تعلیمی عبادت از جهت امارت اعتقاد
 الوهیت آنهاست الی آخره محض حماقت است با وجود تمسک صاحب تقویة الایمان و حکم آن علی
 الاطلاق این تعلیمات و تخصیصات بچیز پیش توان رفت **قوله** و هیچ فعلی از افعالیکه محکوم
 به شرک است که نجات بدین نفع و امید طلب منفعت و دفع مضرت بجا آورده نشود مباح و مستحب
 و سنون و واجب نیست الی آخره **اقول** سابق ازین ثابت گردیده که سفر براس زیارت قبر
 بنی و ولی که بخدیو علی الاطلاق شرک نوشته اند حالش آنکه حسب تحقیق مستدین او برای زیارت
 قبر شریف مستدین است قریب واجب و برای زیارات اولیا که کرام مستحب و مباح است و قس
 علی الامثال لطیفه و باریق نموده و مناشی فساد چنانکه با وجود دعوی توحید یعنی
 که توحید یعنی دانند باین معنی که تیان گفته اند باین شان رو میگرد و درین باب برابر مشرکان
 اند چنانچه مذکور شد مشرکان از کلمه توحید رو میگرد و همچنان مذکور این گروه شیطان مشرکان
 متفقد الوهیت تیان سواهی خارج بوده اند که از کلمه توحید بی نفی الوهیت همه سواهی یکی از مشرکان
 رد کرده و بخدیو باینکه مشرکان متفقد الوهیت تیان نبوده اند پس کلمه توحید که در مذکور مشرکان

میکند و دعوی این مدعیان هم میکند لفظ آله را در تمام تقویۃ الایمان یعنی شرعی ترجمه نموده
 انچه اقول درینجا هم انجوبه از ذکر عبارت سابق شمر نموده از فقره لفظ الہ را انچه نقل ساخته و در جواب
 آن هم بر قید شرعی نظر فرموده بخت گفتند که لفظ الہ بر معنی معبود مقصور نیست معنیش متعدد است
 الی آخره این قدر نفصیح که در بوارق کے دعوی قصر علی الاطلاق است و انچه در بوارق است مطابق
 آن در مائتہ المسائل هم مصرح است سوال دوم لفظ الہ چه معنی دارد در شرع جواب معنی آله معبود است
 الی آخره **طریقہ** در بوارق فرموده دوم اینکه در آیات کمال افعال و اقوال مشیر کن منظم بعبادۃ مذکور بحذف عبارت
 صرف بسبب افعال و اقوال حکم شرک قائم نموده چنانچه در ذیل آیہ الدنیر انخذوا من دینہ اولیاء
 ما تعبدون الا یقر بونا الی اللہ نہ فی نوشتہ اس آیت سے معلوم ہوا کہ جو کوئی کسی کو پنا
 حایتی سمجھے گو کہ یہ جان کہ او کے سبب خدا کی نزدیکی حاصل ہوتی ہو سو وہ مشرک ہو اور جو چیز
 اور اسد کا نام شرک الی آخره انجوبہ زمان درینجا ہم از مابقی چشم پوشیدہ مناقشہ فی المثال اکمال
 خود نمیدہ مدعی تحریف و نقل عبارت تقویت الایمان گردیدہ جائز است آنکہ تقویت الایمان مطبوعہ
 مطبع دار السلام دہلی بمکتبہ عنایت حسین کہ قبل از بوارق مطبوعہ گرویدہ بہ بینہ کہ عبارتش
 بعینہ مطابق نقل بوارق است و اگر در نسخہ مطبوعہ کہ اتمی مطبعہ تغییر و تبدیل کردند پس ازین تحریف
 صاحب بوارق ثابت نمواند شد بر تحریف طائفہ اسماعیلیہ حجت قائم توان کرد مخفی نخواہد بود کہ
 کہ در تقویت الایمان در بحث شفاعت لفظ بے سبب گذر نہیں کر سکتا موجود بود کہ در حیات مصنف
 بر دہشمن نموده شد و مولوی حیدر علی ٹوکی در تصحیح همان لفظ جانفشانی نام نموند معنی این حضرت
 در نسخہ پیر جانی وغیرہ تحریف آن نموند کہ این اہل از فہم الذہنین ظاہر است **طریقہ** در بوارق فرمودہ
 معنی آیت آنکہ کسی کہ گرفتند بخدا را و بیا و گفتند کہ عبادت نمیکند او نشان را مگر برای آنکہ ترسید
 اگر اندام را سونی خدا تحقیق اللہ حکم خواهد کرد و میان نشان انجوبہ گفتند انہی فخرع علی لف نفایر
 معتقدہ است کہ جملہ تفسیر ہم باضمار قول خبر مبتدا است و یا حال از ضمیر اخذوا الی آخره اقول حال کوثری
 انجوبہ آنکہ ترجمہ حب بوارق از معنی فخرع مخالف تفسیر قرار دادہ و این قدر ہم ندیدہ کہ شاہ
 ولی اللہ دہلوی در ترجمہ خود تحت این آیت نوشتہ اند انکہ وہو نشان گرفتند بخدا و گفتند عبادت
 نمیکند او را مگر ترسیدیم کہ اگر خدا را بیا و گفتند کہ عبادت نمیکند او را مگر ترسیدیم کہ اگر خدا را بیا و گفتند کہ عبادت

نسبت اختراع و مخالفت نموده بشاه ولی السیام می نماید یا نه قطع نظر از آن حکم بمخالفت تفاسیر
 محض اغوار جهال است چه هرگاه خود احتمال حال بیان یکنی پس اذن ظاهر که حکم بر مجرد اتحاد ولی نیست بلکه
 بر اتحاد اولیا و عبادت شان است چه حال فیه می باشد و حکم بر مقید راجع میگردد و هر دو با بقید نه
 صرف بر مقید لطیف در بوارق فرموده صاحب تقویت الایمان لیقربونا بالتخیر و استعلق نموده و
 بعد از میان کان لم یکن قرار داده مطلق فهمیدن کسی دیگر را ولی خود شرک قرار داده اگر چه
 بدانند که بسبب آن اولیا نزدیک خدا حاصل می شود و همین است حال او در بیان فوائد سایر آیات از
 آنچه گفته اند از جهت تقویت الایمان تعلق لیقربونا به تعبیر نه با تخیر و او بودن تعبیر به تقدیر قول
 خبر مبتدا ظاهر است الی آخره **اقول** کلام در بیان فوائد تقویت الایمان است که از طرف خود اینجا
 نموده مرتب میسازد و اما آنچه گفته که از عبارت فائده با وجود تکرر لفظ نیز تعلق به اتحاف منضم نیست
 پس انکار بریهیات را علاسی نیست باقی خرافات انجوبه قابل ذکر هم نیست **قوله** شرک بودن
 مطلق ولی فهمیدن کسی که امر او نیست بلکه ولی فهمیدن بمعنی حمایتی الی آخره **اقول**
 درین مقام با وجود توجیهات سابقه باز بر سر اصل نجسیت رفته حکم شرک بر حمایتی فهمیدن مسلم داشته
لطیف در بوارق فرموده سوم آنکه هر جا که لفظ من دون الله وارد شده این همه تفسیر
 بکثر نموده قرار داده که مشرکین تیان را برابر خدا نمی دانستند حال آنکه این لفظ بمعنی غیر و سواست
القول من الناس من یختلن یعنی جماعت هستند که براس خود می گیرند از راه کمال
 ضلالت در آمده و از حد آدمیت بر آمده من دون الله یعنی سواست خدا که منعم حقیقی و محبوب
 بالذات غیر از او در عالم نیست انداد یعنی هم تالیان خدا حال آنکه این قدر و لائل ظاهره منع میکند آنکه
 غیر او را بر او تواند شد اگر چه یک کس باشد چه چاک این انبوه خدایان الی آخره آنچه گفته اند درین کلام اشعار
 بانکار ازین که مشرکین تیان را برابر خدا نمی دانستند و درین انکار انکار است از آیات بیانات از
اقول این قدر نفی نکرده که اگر درین اشعار انکار آیات است پس صاحب تفسیر غزالی اول منکر آیات
 بیانات باشند و حال آن آیات آنکه در آیات تصریح است بعباده نمودن شرکان تیان را پس این ابر
 داشتن در عبودیت ثابت شد که اصل مقصد صاحب بوارق است باقیما ندان امر که در ملکوتی
 دعوت خود را بر نمیدانند و خود اعتقاد استحقاق عبادت اعتقاد و شفاعت بهر مسدود است و این کلام

صاحب بوارق و نیتقام با کفار آن اشعار از او صاحب بوارق خود جایا تصریح آن فرموده **قرآن**
حصر معنی لفظ دون و غیره و هو باطل است زیرا که دون را معنی متعدد است **ان** **اقول** صاحب بوارق کی
از تعدد معنی لفظ دون انکار کرده مقصدش همینکه انکار برابرد استثنی مشرکان معبودان خود را که صاحب
تقویت الایمان از معنی کثرت ثابت کرده دعوی او ازین قدر ثابت نیست چنان لفظ بعضی غیر سوا
است فقط پس اگر این لفظ بیک معنی مستعمل شده که متضمن آن خواهد بود که آنچه صاحب تفسیر عزیزی
و غیره نوشته اند از اعتقاد مشرکان باطل باشد پس همه تطویل که در میان معانی این لفظ از مفردات
و غیره نموده محض لاطائل است **قرآن** دعوی مخالفت تفسیر کتب بهر تفسیر است **ان** **اقول** از عبارت
تفسیر عزیزی ظاهر که مشرکان معبودان خود را برابر خدا میدانستند پس انکار مخالفت تقویت الایمان آن افود
تصحیح است و همچنین ظاهر است از دیگر تفاسیر لطیفه در بوارق فرموده چنین مضمون در دیگر آیات در لفظ
دون موجود الله مع الله بل هم قوم خصمون این است که آخره انجمله گفته از موجود بودن همین مضمون
بی من دون و دیگر آیات لازم نمی آید که مشرکین میان را برابر خدا می دانستند **ان** **اقول** انجمله
در هیچ مقام نه تقویت الایمان می فهمد نه بوارق و جواب نوشتن ضرور حالا باریش بود صاحب
تقویت الایمان که انکار از برابرد استثنی نموده به تصریح حصر کر گفته که می پکارنا اور منت کرنا اور
سفارشی همچنان می آید که کافر و مشرک تھا و برای تعلیل می خواهد که از لفظ دون این دعوی ثابت نماید
و هر گاه از آیات کریمه نیز لفظ دون اثبات الوهیت مشرکان برای تبیان ثابت شده همه دعاوی
او مردود شدند **قرآن** در آیت ثانیة ذکر خبریت به نسبت حضرت عیسی یا به نسبت حضرت مائمه صلوات
علیه وآله و سلم نه به نسبت خدا عز و جل چنانکه در جم کرده الی آخره **اقول** این رسم صاحب بوارق از
کجا فهمید پس همه تطویل بنیاده کرده به مقصد صاحب بوارق همین قدر است که مشرکان قائل الوهیت
نمی بودند و این بود شرکشان و این امر ازین آیت صراحت ثابت **قرآن** تقوه به از و تم تعالی
و تها فت ناشی از جهالت است تسمیه معبودان باطله باند و توحید تسمیه است نه بالتحقیق بضمایوی در
انوار التزیل نوشته **ان** **اقول** عبارت بضمایوی لما تکرر العبادة الی عباده تا که موجود و این
فقره تمام بیان تقویت الایمان باطل میگردد و مطلب صاحب بوارق به ثبوت می رسد آنچه در این عبارت
در تفسیر در سه تفسیر تفسیر صاحب بوارق که در کتاب خود در این عبارت

و در جمیع صفات مانند او میدارند مثل بحث صاحب بوارق در معبودیت است قول
نخبر از ثبوت مجبوبیت و شفاعت خواص بشر و تقوی فی امور علما که بطریقیکه شرع بان ناطق
است انکار است **الحق قول** قطع نظر از دیگر مقامات همین قدر به بینند که در تقویة الایمان
گفته مگر سببی بکار نالی قوله اور سفارشی سمجنا یعنی او تکافر و شرک تھا سو جو کوئی کسی سے یہ
معامله کرے گو کہ او سکوا اللہ کا بندہ و مخلوق ہی سمجھے سو وہ اور ابو جہل شرک میں برابر
ہے الی آخرہ اما تقدیر اینکه اعجاز زمان پیش آورده در جنب تصریحات اطلاقیه و تعیمات
تصریحیه صاحب تقویة الایمان فائده نتوان داد لطیفه در بوارق محمدیہ از ترجمہ مقدمہ
ہدایت مکیہ منقول کن توحید اعتقاد و حصہ الوہیت است در واحد و اقرار شرط است نہ کن
و اعمال از فروع و عوارض **الحق** گفته حصہ کن توحید و اعتقاد حصہ الوہیت بمعنی مجبوبیت
چنانکہ سیاق و سباق کلام مشرک لالت بران دار و باطل است **الحق قول** قید بمعنی مجبوبیت
در اینجا از طرف خود افزوده و سیاق و سباق را قرینہ حصہ قرار داده حالانکہ در بوارق در سابق
تصریح است بہ تعیم الوہیت خواہ بمعنی معبودیت خواہ بمعنی وجوب و وجود و در کلام صاحب
ہدایت مکیہ کہ در الحاق در خصوص معبودیت کلام واقع گردیده در بیان شرک مشرکان
عرب عمدتاً آنحضرت صلعم است نہ در مطلق اطلاق لفظ شرک و توحید نا مخالف شرح مقادیر
و معنی وغیرہ باشد آوردن آن عبارات در رد و ہدایت مکیہ چہ مفید در همان شرح مقادیر
موجود و ان قال بالآئین او اکثر خصائص اسم المشرک الی آخرہ لطیفہ از ترجمہ مقدمہ ہدایت
در بوارق محمدیہ منقول کن شرک اعتقاد و شرک است در الوہیت و اقرار شرط است و سجدہ
و طواف و نذر وغیرہ از فروع و عوارض و بی اعتقاد الوہیت این اعمال و افعال اعتبار
ندارد یعنی مرکب این افعال بی اعتقاد و اقرار شرک نیست **الحق** اعجاز با اولاً از چالاک کی خود
قید بمعنی مجبوبیت یا زیادہ نموده گفتہ کہ حصہ کن شرک اعتقاد و شرک است در الوہیت بمعنی
معبودیت نیز باطل است فقط حالانکہ صاحب بوارق تعمیم نموده است از وجوب وجود
معبودیت باز گفتہ سجدہ و طواف بتوروند و راز عبادت است الی قولہ پس مرکب
این افعال برای غیر خداستعالی بالا اختیار و رضای قلب مشرک است **الحق قول**

دفع جمله این و بام از سابق باید طلبید و مرکب سجده و طواف قبور را بحکم ظاهر شرع
 مشرک قرار دادن به تمجیل صاحب مائه المسائل لب کشادن است لطیفه از ترجمه
 مکيه در یواری محمدیه و لایان این معنی نقل کرده که مشرکین عند رسول الله صلعم اصنام را اله
 اعتقاد میکردند و برای روان قرآن مجید نازل گردید و غلطی شان این بود که خاص را عام
 نمودند یعنی صفت الوهیت را که خاص بالله است عام فهمیدند و سجده از راه غلطی عام را خاص
 فهمیدند یعنی تصرف بنیا و اولیا را که عام است و مشابه تصرف خدا و تاثیر قدسی یعنی با سباب
 ظاهری تعلق ندارد و خویش یافته در وهم افتادند که اینگونه تصرف خاص بخداست پس که
 اینچنین تصرف برای بزرگان اعتقاد کنند مشرک گردید و در فرقه در غلط فهمی برابرند و سبب
 غلطی هر دو فریق قیاس غائب است بر شاید و همچنانکه شرک واجب لاحترار است حکم شرک
 هم برخلاف شرع واجب الاجتناب قرن شیطان چنان فرار دادند که مشرکین آن عند
 اصنام را اله اعتقاد میکردند بلکه شرک شان همین افعال سجده و طواف و تقبیل و نذر و یاد
 کردن در مصائب و نذر کردن و تعظیم ساکن آن و امثال ذلک بودند هر که این افعال
 بانی و ولی کند مشرک است گو اعتقاد الوهیت نداشته باشد لی ان قال شرعاً معتبر در توحید
 شرک همان صفت الوهیت است و پس که آن صفت در غیر ذات واحد حق به نیکی یافته نمیشود
 نه بالذات و نه بعطای او تعالی نه کامل و نه ناقص بخلاف سایر صفات و افعال الخ ملخصاً
 و بعد از آن منقول و این صفات خاص ذات او تعالی و افعال خاص او تعالی یعنی حیاتی که
 خدا تعالی راست آنچنان حیات و قدرتی که خدا تعالی راست آنچنان قدرت برای دیگری
 ثابت کردن هم مدار شرک شدن نمیشوند لی قولاً اگر اعتقاد الوهیت نباشد از اثبات سایر صفات
 شرک شرعی عیباً شد الخ انچه به از شرح کلام اغماض کرده گفتند که منکر است از شرک فی الصفا
 و الافعال الخ فیه با اعتراف به شرک فی الالهیه الخ اقول اولاً این اطلاق افترا بحت است
 صاحب هدایت مکيه کلام را مقید کرده است بقید شرعی پس احتمال شرک در شرک فی الصفا
 مضرا نیست و ثانیاً از مائه المسائل از جواب سوال اول بودن شرک فی الالهیه بمعنی شرعی
 شرک در ذات الهیه است و شرک در صفات الهیه است و شرک در افعال الهیه است و شرک در
 احوال الهیه است و شرک در احوال الهیه است و شرک در احوال الهیه است و شرک در احوال الهیه است

ثابت پس باید که صاحب مائت المسائل القبولی من المبتدعین عطا نماید و آنچه گفته که از سبب
 کلامیه نهوید شد که مدار شرک شرعی اثبات شرک است در وجوب وجود و خواص آن که مثال
 است سایر صفات **الحاق قول** در شرح عقائد معتزله لایقال فالقابل يكون العبد خالقا
 لا فعلا يكون من المشركين چون الموحدين لانما قول الاشراك هو اثبات الشريك في الالهية
 بمعنى وجوب الوجود كما للمجوس او بمعنى استحقاق العبادة كما لعبد الاصنام والمعتزلة لا يشبهون
 ذلك الى آخره **قوله** غيب اني وتصرف بمخلة خواص است پس باعتقاد غیب وانی و تصرف
 مخلوق شرک شرعی عائد میگردد **الحاق قول** غیب اني و تصرف که بمخلة خواص است آن
 و استقلالی است و پس بر اثبات آن البته اطلاق شرک بیک احتمال صحیح است گو شرک شرعی
 حسب تصریح مستندین او تواند شد و بدون قید استقلال بر اثبات تصرف غیب اني تبصر
 او حکم شرک هرگز صحیح نیست تا شرک شرعی بودن که محل بحث است چه رسد **قوله** و آیات
 بینات ثابت است شرک فی الملک شرک فی الطاعة و شرک فی الحكم الى قوله انحصار شرک شرعی
 لازم نمی آید **الحاق قول** حال ثبوت شرک فی الطاعة و غیره سابقا معلوم شده که از محل بحث
 خارج است و صاحب تقویة الایمان خود شرک ببحث عنه را صرف چاقیم نوشته و حال انحصار شرک
 شرعی آنکه کلمه لا اله الا الله که در شرع برای حصر الوهیت حق سبحانه و تعالی الوهیت غیر وی جل شأ
 کلمه توحید مقرر شده خود دلیل قطعی است برای انحصار شرک شرعی در اثبات الوهیت بر
 غیر و عبارتی چند که برای تعلیل جمال نوشته از هیچیک عبارت تمام انحصار شرک شرعی و اشراک
 فی الالهیت بنبوت نرسید پس قول شارح عقائد و صاحب مائت المسائل و غیره چگونه از
 عبارات مردود خواهد گردید لطیفه از هدایت یکیه که در بوارق محمدیه منقول این نهج بیان
 است شیطان اصل مطلب را گذاشته مدار شرک بر چهار چیز نهادند علم و تصرف افعال
 عبادت و افعال عادت و عبادت که دعوی خود از کلام شارح ثابت میگردد الی قوله از جمله
 صفات صفت علم را اعتبار نمودند و دیگر صفات را و به خلاف المعقول و المنقول اما اول
 پس برای لزوم ترجیح بلا مرجح و تخصیص بلا تخصیص الی قوله عادت است شیطان است
 که یک لفظ از یک گرفته هیچ خیال اطراف و جوانب ننموده زبان دراز میا میکند همچنان

بجست هم بجل آورده اند حال اشیت که درین آیات تخصیص علم غیب است بخدای عزوجل و در آیت
کرمیه لا یظهر علی غیبه احد الا من ارتضی من رسول استیضاهم موجود اگر غیب مدار
شرک میبود اظهار دیگری برو امکان نداشت جمهور مفسرین و اکابر دین تطبیق نموده اند از این
در اینجا هم عجب بهمان حرکت سابقه نمودند یعنی از کلام سابق که در آن اعتراض ترجیح بلامرجم و غیر
مذکور بوده اغراض ساخته در علم غیب گفتگوی لایعنی نمودند **قول** غیبی که بواسطه اخبار معلوم
گردد علم غیب بران اطلاق نکنند زیرا که مراد از علم غیب علم غیب است بقوت خود بلا واسطه
یا علم کل غیب **الحاقول** در نهایت جمالت بتلاست در تقوئه الایمان هم که گویند شرح
کتاب التوحید بجهت علی الاطلاق تصریح نموده و از مطالع آن ظاهر که محل بحث استعمال
و اطلاق خصوص لفظ نیست بلکه حکم تکفیر بر اصل مسلم است و آنهم مقید نیست بقید بلا واسطه
یا قید علم کل غیب پس عجب به که معلوم گردید علم غیب بواسطه اخبار ترجیح میزند اما در اطلاق لفظ
علم غیب بحث میکند خارج از بحث است **قول** بودن تخصیص علم غیب بخدای تعالی درین آیات
خود مسلم نیست البتة عین است پس اگر اطلاق علم غیب بر آنچه از اخبار معلوم شده باشد صحیح بود
صریح تعارض تهافت در آیات مذکوره و آیه لا یظهر لازم آمدی **الحاقول** این چه بلاست
در هیچ مقام عبارت بوارق نمیفهمد خود در بوارق حواله اکابر دین در تطبیق موجود است و مسلم صاحب
هدایت مکیه و صاحب بوارق تخصیص علم غیب باعتبار ذاتیت و استقلال و بلا واسطه آلت
که آن هیچگونه معارض آیت مذکوره نیست پس حکم لزوم تعارض بتبیین است بر نه فهمیدن معنی
لزم و بالجمله دفع جمله او نام از عبارات شرح خفاجی و تفسیر عزیزی و غیره که سابقاً منقول بخوبی
گردیده **قول** پس اثبات علم غیب برای غیر خدا تعالی شرک باشد **الحاقول** در قول سابق
که خود گفته بود غیبی که بواسطه اخبار معلوم گردد اله و ندانست که درین هم اثبات علم غیب است
و علاوه از عبارات سابقه در اینجا هم که خود چند عبارات نقل مینماید بجهت آن از تفسیر نیشابوری
آورده ان الرسول ایضاً لا یعلم الغیبات بان یطلع علیه من تلقاء نفسه و بنجاصتیه فیہ و لکنه
انما یعلم ذلک من طریق الوحی الی آخره **قول** از منظر بعض غیب بودن کسی نسبت داشتن
غیبی که منظر است بران از خبر صریح صادق نیست هرگز روانیت این نسبت علم غیب مختص بخدای تعالی

است بغیر او تم و آن شرک است الی قول اخبار حال مستقبل را که بعض غیوب است از علم غیب داخل
 کرده است الی آخره **اقول** سابقا از وقت از عقیده شیخ ابو عبد الله در کرامت اولیاء الله
 منقول شده فی علم الغیب معلوم نیست که آیا بران حکم شرک میکند یا نه و در امریکه شرعاً جایز باشد
 اثبات آن بطور کرامت برای اولیاء کرام موقوف بر خبر خبر صادق داشتن و حکم شرک لازم نمود
 ضلال صریح است و معنی اثریکه نقل کرده از سابق باید فهمید **قول** قطع نظر از اینکه در توقیفیت
 اسماء الهی عموماً نیز علماء کلام است **اقول** عادت این فرقه است که در هر بحث مذہب محتاج
 چه بود را ترک میکنند و اقوال نادره را اختیار ساخته مدارا عرض میسازند و در شرح مواقف بعد
 ذکر قول باقلانی و غیره گفته و ذہب الشیخ و متابعه الی انه لا بد من التوقیف و هو المختار الخ و در
 شرح مقاصد گفته فعمدنا لا یجوز وعند المعتزله یجوز و الیه مال القاضی ابو بکر الی آخره و آنچه گفته
 که اطلاق آن بر خدا تعالی شائع و ذائع بلا تکلیف است در خواص و عوام پس گویا اجماع باشد بر
 اطلاق آن بر خدا تعالی الخ حالش آنکه این دعوی اجماع از خواص و عوام محض باطل است که
 در کفر و عدم کفر آن اختلاف است تا باجماع جواد چه رسد گونزد محققین قول کفر باطل باشد
 چنانچه از خبر رائق و غیره ظاهر است **قول** در اینجا بحث در اطلاق لفظ حاضر و ناظر بر خدا تعالی
 نیست الخ **اقول** اینقدر نمی فهمد که نجدیه عرب و هند که این اطلاق را بر غیر خدا تعالی شرک
 گفته اند معنی شرک چه نوشته اند بموجب تصریحات نجدیه و الا خود خاص فرمودن حق سبحانه
 این را بر خود ثابت باید ساخت بعد آن حکم شرک باید پرداخت **قول** در فتاویٰ نبرزیه
 مرقوم است من قال ان ارواح المشائخ حاضرة بعلم کفر الخ **اقول** اولاً مراد حضور نفس
 است ورنه چه خواهد گفت در حق ملا علی قاری که در شرح شفا نوشته لان روحه علیه السلام
 حاضر فی بیوت اهل الاسلام و در حق شیخ عبد الحق که در جامع البرکات نوشته وی صلی الله علیه
 وسلم به احوال و اعمال امت مطلع است و بر مقربان و خاصان خود و مسد و فیض و حاضر و غایب
 الی آخره و ثانیاً این اقوال صاحب هدایت مکیه که بحث او در شرک شرعی است چه مضرت و کدام
 مخالفت **قول** خود اعتراف است بغیب مطلق بودن صفت حاضر و ناظر بودن هر جا و در صفی
 نوشته که غیب حاضر غیب مطلق است الخ **اقول** حاضر و ناظر داشتن هر جا و خبر بر خبر حق

برابر داشتن که بران اطلاق غیب مطلق نموده شده است امر آخر و مجرد حاضر و ناظر دانستن بمقتوی
 مذکور امر آخر **قول** شهید درین آیات بمعنی شاید و شاید لاشی است نه بمعنی حاضر و ناظر هر چیزی
 الی قول در فتح الغریز بتفسیر و ادعوا شهید را کم من دون الله نوشته بمعبودان و ایشانرا شهید را بدو
 وجه لقب داده اند اول آنکه شهید اجمع شهید است و شهید ما خود از شهید دست بمعنی حضور ایشانرا
 اعتقاد چنان بود که معبودان ما را علم محیط و قدرت کامله بالغیر حاصل است **الحاق قول** حاش
 اینکه بودن شهید بمعنی حاضر و ناظر هر چیزی دعوی صاحب بدایت یکیه است و بنجدیه کی حکم شرک
 مقصور و منحصر در حاضر و ناظر دانستن هر چیزی نموده اند که این تعلیط عوام مینماید در تفسیر غزیری
 بذیل و یکون المرسل علیکم شهید نوشته یعنی و باشد رسول شما بر شما گواه زیرا که او مطلع است بر هر چیزی
 بر رتبه هر متدین بدین خود که در کدام درجه از دین من رسیده و حقیقت ایمان او چیست و حجابی
 که بدان از ترقی محبوب مانده است که ام است پس وی شناسد گناهان شمارا و درجات ایمان شمارا
 و اعمال نیک بد شمارا و اخلاص و نفاق شمارا اندا شدادت او در دنیا بحکم شرع در حق امت مقبول
 و واجب العمل است و آنچه او از فضائل و مناقب حاضران زمان خود مثل صحابه و از واجدان پیش
 یا غائبان از زمان خود مثل اویس و صله و مهدی و مقتول و جال یا از معاصب و مثالب حاضران
 و غائبان میفرماید اعتقاد بران واجب است و ازین است که در روایات آمده که هر نبی را بر عمل
 امتیان خود مطلع میسازند که فلانی مر و چنین میکند و فلانی چنان تا روز قیامت ادای شهادت
 تواند کرد **الحاق** و یکی از طریقات اعجازیه آنکه در عبارات تفسیر غزیری در بیان اعتقاد مشرکان نسبت
 بمعبودان شان که مذکور بود که معبودان ما را علم محیط و قدرت کامله بالغه حاصل است الی آخره
 و ازین امر جمله خیرات طائفه شجریه که در باب بیان شرک مشرکان عمد آنحضرت بکلمات حصر
 نوشته اند مردود و دیگر دید پس بجهت سجای قدرت کامله بالغه قدرت کامله بالغه نوشتند و این قدر
 نه فهمیدند که ازین تحریف چه حاصل در تفسیر غزیری خود جای دیگر مصرح است اعتقاد قدرت متعالیه
 نسبت بمشرکان برای اقصای ثواب است بعطای حق سبحانه تصرف اولیا و کرام **قول** درین حدیث
 ذکر عرض انواع اعمال به شخصان آن هم در عالم حیات نه بعد وفات است **الحاق قول** قطع نظر از
 کلامیکه در کلام اعجازیه است در کتب مستنده اعجازیه بغرض تشخیص اعمال است هم در حیات و نبویه و هم

چات برزخیه بخوبی ثابت نما مرسل حاجت الطویل نیست **قوله** عرض تفضلی را رد میکند بسیاری
 از احادیث از جمله است انچه ابن عباس روایت کرده که فرمود انکم محشورون جفا له **اقول**
 درین هر دو حدیث که ذکر قیامت است پس متنافی عرض برزخی تواند شد **قوله** در رسیدن صلوة
 و سلام از هر جا حاضر و ناظر بودن وی صلعم و خیر سر چیز در هر وقت برابر دشتن لازم نمی آید
الحق اقول این عدم لزوم دعای صاحب هدایت مکیه را بجا چنانچه مضرت نیست **قوله** غیبت
 نبی یا ولی وقتیکه تکلم خواهد نامش بر زبان بردن غیب است به نسبت نبی یا ولی و شرک نیست
 که اظهار بران واقع نشده بجهت عدم دلالت دلیل **الحق اقول** نشاء اینهمه کلام نه فهمیدن
 معنی غیب مطلق و اضافی است که در تفسیر عزیزی مذکور **قوله** تصرف غیر از مالکیت نفع و ضرر
 و قدرت و اختیار همه چیز باینست الی آخره **اقول** نشاء این کلام اعراض و انماض
 از تصریحات کبر او خود است اگر کبر او حکم شرک بر مجرد مالکیت نفع و ضرر و قدرت و اختیار
 همه چیز باینست و ندان چنانکه گنجایش میداشت حالانکه تصرف را که بنجدیه مدار شرک فی التصرف
 قرار داده اند صراحتاً تعمیم از تصرف استقلالی و غیر استقلالی در آن نموده اند پس مالکیت امر
 آخر و تصرف امر آخر صاحب تقویة الایمان خود در هر طایفه المستقیم اذن مطلق و تصرف عالم
 مثال و شهادة برای کاملان ثابت بنماید **قوله** در بحر الرقی و غیره از کتب فقه مستطوع
 است **الحق اقول** هر دو از تصرف تصرف ذاتی و متقلالی است و در نه چه خواهد گفت که در تفسیر
 عزیزی اقرار تصرف ارواح کامله در عالم دنیا موجود و در نظر هر حق و اقسام زیارت آورده
 او تفسیر برکت حاصل کرنے کے لیے ہے پس وہ زیارت اپنے لوگوں کی قبروں کی تحری
 اسلئے کہ اونکے لیے برزخ میں تصرفات و برکات ہیں بشمار **الحق اقول** حکم شرک بر نفس
 کردن این افعال بالا اختیار بدون اجبار بطلب هر شرع نافذ خواهد شد **الحق اقول** از عمده
 این افعال سجده است و صاحب مائت المسائل خود قائل تقسیم نیست لطیفه از هدایت مکیه که
 در یوارق منقول نسبت یا فعالیکه اختصاص مع اطلب و اگر دیده یعنی آن افعال را از
 بندگان خاص برای خود طلب فرموده است کردن آن افعال برای دیگری یا اعتقاد او است
 او شرک است ولی اعتقاد او بهیت شرک نیست غایة الامر ممنوع خواهد بود و قید طلب یا اختصاص

از برای آنست که بعضی صفات و افعال خاص اند برای خدا مگر طلب نیست مثل ان الحكم الا الله
 که اختصاص حکم بخدا از ان یافته میشود مگر طلب نیست یعنی خاص مرا حکم گویند و دیگر را مگویند
 که خصوصیت طلب بی منع طلب از غیر میباشد و مثل ایاک نستعین الخ عجوبه گفته اگر خاص طلبت
 را حکم حقیقی گفتن و دیگر را گفتن مطلوب نیست مقصود از تخصیص حکم در ان الحكم الا الله چه
 باشد الخ **اقول** نشاء این اعتراض فهمیدن معنی لفظ طلب است از جهالت خود حمل بر معنی
 لغوی کرده گفت اگر خاص خداست عالی را حکم حقیقی گفتن و دیگر را گفتن مطلوب نیست الخ
 و نه فهمید که صاحب بوارق کی گفته که تخصیص مطلوب نیست کلام درین است که در اموری که
 اختصاص مع صیغه طلب در کلام حق سبحانه دارد در ان هم تفصیل است و علی الاطلاق حکم
 شرک عام جاری نیست پس در اموریکه خصوصیت آن ظاهر بکر صیغه طلب نیست در ان چگونه
 اطلاق حکم عام شرک صحیح خواهد شد لطیفه در بوارق فرموده عقیده دوم گویند هر بدعت
 حرام و کفرست الخ عجوبه گفته اگر گفتن حرام و کفر هر فرد بدعت را مراد داشته پس این صریح
 افتراست الخ **اقول** حال اینکه در تقویمه الایمان گفته شرک و بدعت سه بهت بجهت کیه دو
 چیزین اصل ایمان بین خلل و التی بین و باقی گناهان سه بجهت بین که در اعمال بین خلل و التی
 بین الخ و همچنین دیگر که از نجدیه عرب و هند گفته اند پس آنرا افترا نام نهادن غیر از انکار و
 روشن با وجود آفتاب چه باید گفت لطیفه در بوارق فرموده و تعریف میکنند بدعت را
 با آنچه حادث شده باشد بعد زمانه تبع تابعین الی آخره آنچه گفته مراد ایشان از امر حادث بعد
 زمانه تبع تابعین امریست در دین که نه خود در زمان صحابه و تابعین و تبع تابعین موجود شده است
 و نه نظیر آن و مراد از وجود آن در قرون ثلثه است که در قرون از قرون مذکوره بلا تکرار
 در ان جاری شده الی آخره **اقول** اولاً این تاویل هرگز نپذیرد و امید تواند شد چه
 ایشان بر بسیاری از امور که حکم بدعت کرده اند و میکنند انهم دین نظائر آن از قرون ثلثه
 ثابت فرموده اند و ثانیاً امریکه در قرون صحابه یا تابعین موجود شده اما بران نگیرد و اگر چه
 آنرا حادث بعد زمانه تبع تابعین گفتن محض جنون است **قول** و حادث بعد زمانه تبع تابعین
 بالعموم ان که را با اجماع بد باشد الخ **اقول** قطع نظر از دیگر خرافات اولاً در یک بحث دیگر

بعیدیت تبع تابعین اعتبار میکنند و گاهی بعیدیت تابعین این چه جنون است انالله وانا الیه
 راجعون و ثانیاً چون فعلیکه در زمانه آنحضرت نه خود موجود بود و نه نظیر آن مگر در زمان صحابه
 یافته شده بموجب تعریف مسلم و از بدعت خارج است و همچنان فعلیکه در زمانه صحابه نه خود
 یافته شده نه نظیر آن اما در زمانه تابعین یافته شده و همچنان فعلیکه در زمانه تبع یافته شده پس
 فعلیکه درین هر سه زمانه نه خود یافته شده نه نظیر آن اما دیگر ائمه دین بدلیل شرعی ثابت فرمود
 باشند چه علی الاطلاق حرام گردد و این تجدید زمانی نیست پس چیست و چه دلیل است بر این آنچه
 تبدیل اجماع برای اضلال عوام آویخته مجروح دعوی اوست و عباراتی که نقل کرده با وجود تعارض
 و تنافت که خود هم بدان پی برده گو برای تعلیط عوام کلام مهمل در آخر آن نموده مگر قطع نظر
 از آن در سبک عبارت ذکر اکثر هم نیست تا باجماع چه رسد **قول** در شرح مقاصد رقوم است
 ان البدعة المذمومة هو المحدث فی الدین من غیر ان یکون فی عهد الصحابة و التابعین لاول
 علیه الدلیل الشرعی انتهى **اقول** ازین عبارت صاف ظاهر که محدثیکه در عهد صحابه و تابعین
 نباشد اما دلیل شرعی بر آن دلالت کند بدعت مذمومه نتواند شد پس این دلیل افاده نقیض
 مدعی او میکند و همچنان آنچه از مجالس طریق و غیره آورده الزیادة فی الدین و النقصان **عنه**
 الصحابة بخیر از من الشارع لا قولاً و لا فعلاً لا صراحة و لا اشاره که بموجب این اقوال هم آنچه در
 زمان صحابه و تابعین نه خود موجود باشد نه نظیر آن اما ائمه دین با اشاره قول یا فعل شارع
 آنرا مستحسن غرمانند موم نتواند شد **قول** علامه نجدی بجواب مصری نوشته و اذا کان المراد
 من الحادث بعد القرون الثلاثة ما لم یکن نفسه و لا نظیره موجوداً فی زمان من ازمنة القرون
 الثلاثة بالشیوع و بدون نیکر و من الحادث فی احد من ازمنة القرون الثلاثة ما کان شائعاً
 فیه بدون رد و انکار و جری به تعامل المسلمین فیه تبیین ان ما حدث فی احد من ازمنة القرون
 الثلاثة بالرد و الانکار کالخروج و النصب و الرقص و القدر و الاجماع و الاعتزال و غیره پس
 بحادث فیه معنی اندی یعنی عنه اسم البدعة فالقول ببطلان ما قالوا ان ما حدث فی احد منها فهو
 لیس ببدعة **اقول** این قول شیخ نجدی قطع نظر از آنکه ترکیش هم محض ناقص است
 خطی بیش نیست هرگاه بدعت ضلالت نام امری گردیده که بعد قرون ثلثه بوجود آید پس

به خروج ورفض هرگز اطلاق بدعت ضلالت صحیح نتواند شد و تطویل لاطلاک فائده نخواهد داد
و آنچه شیخ نجندی مذکور در باب توقع خیر و ربا بعد از منه تلمذ گفته ان توقع الخیر فیہ قلیل الخ
پس این هم اقوال است بضمالت نجندی که علی الاطلاق منکر آن هستند و آنچه شیخ نجندی گفته و اما حدیث
من سن سنة حسنة فمعه من اتى بطريقه فضیلة یقتدی بها كما ذكره الفتی فی مجمع البحار ناقلاً عن الطیسی
لا من احدث طریقة حسنة الخ نهایت جرأت کرده که درین بحث حواله جمع البحار نموده و ندانسته
که در مجمع البحار آنچه بذیل انجدریث و دیگر احادیث فرموده است از ان حج و بن نجسیت برگرفته میگردد
و بذیل این حدیث نوشته سوارکان ذلک الهدی او الضلال هو الذی ابتدعه او کان سبوحاً

الیه انتهى و بذیل بدعة ضلال نوشته و هو تر از عن البدعة الحسنة انتهى و بذیل قول امیرالمومنین
فا فرقوا بین البدعة النجاسة و البدعة النجاسة هی نوعان بدعة بدی و بدعة ضلال فمن الاول ما کان تحت عموم
ماندب الشارع الیه و خص علیه فلا یدم و بعد الاجر علیه سجدیث من سن سنة حسنة و فی ضده من سن سنة
سبئة و من الثاني ما کان بخلاف ما احر به فیدم و ینکر علیه لی آخره قوله قال شیخ الاسلام بن
تیمیه فی الصراط المستقیم و من النکرات فی هذا الباب سائر الاعیاد و المواسم المبتدعة و انما من المکروه
سوار بخت لکراهة التورکیم و لم یبلغ الخ **اقول** قطع نظر از آنکه استناد بکلام ابن تیمیه درین مقام
خالی از وقاحت نیست حال سرگردانی این طائفة آنکه کبر ایشان و لا علی الاطلاق بر بدعات
مثل شرک حکم خلل اندازی اصل ایمان میشود و بدلا حقان قدری تنزل نموده تردید بدعت و در
کفر با حرام نموده و آنچه باین هم تنزل نموده بکراهت تحریمی بعض بدعات هم قائل گردیده و از
کلام منقول ابن تیمیه در کراهت هم تقسیم موجود پس حامیان تقویت الایمان را استناد بهیچ کلام
نمودن چه زیادتست فی الحقيقة اینهمه اثر ختم الهی است و پس و ثانیاً آنکه در عبارت ابن تیمیه
اشری از شجید زمانی نیست پس نجدیة را چه مفید و ثالثاً چیزی که حسن آن باستنباط از کتاب و
سنت ثابت باشد در همین عبارت از بدعت ضلالت خارج کرده پس اموری که ائمہ دین تأییدات
از احادیث استنباط نموده حکم تحسان فرمایند بموجب این قول ابن تیمیه بدعت ضلالت است
شد قوله و در جملة احمدیه بجاوب ملحه یکیه مرقوم است الخ **اقول** اولاً در عبارت منقول تسلیم
نموده که قیاس بر حدیثین و دلیل شرعی است و بعد از ان گفته و با ثبت بدلیل شرعی پس بدعت الخ

پس باطل گردید قبول نجایی که بحدیث تاجیه مانده است و تابعین بوده و ثانیاً در عبارت مذکوره که از امام غزالی
و امام عینی و ابن حجر شتند نمودن از اقوال همین مستندین و دعوی بحدیثیه مردود میگردد و
اقوال این علما که امام دیگر را نموده نظام با سباحت مسطور و معروف و مشهور و ثانیاً در عبارت مذکور
از طریق محمدیه آورده و ثبت کل ماقبل فی بدقه حسنه من جنس السباده و حیده ماذونافیه الشیخ
اشاره و دلالت الی این کلیه گردان و این حدیث نجایی شکسته است را بقا در عبارت مذکور موجود
علی ان المایقار رسول الله و لم یفعله و لم یقره مع وجود مقتضی و عدم مانع و لم یبدل علیه لیل
بشرعی بقدر مستحالی آخره ازین عبارت صاف ظاهر که عدم قول و فعل آنجناب صلیع با وجود
مقتضی و عدم مانع و دلیل ضلالت نیست و در صورتیکه کلامی دلیل شرعی بران دلالت داشته
باشد ازین هم در خلافات بحدیث ظاهر و خامساً در عبارت مذکور گفته که عدم اخذ حضرت بلال رضی
رضه عنیه بعد از وفات او از آنحضرت نه مانع موم نمیشود از حدیث صحیحین یا بلال حدیثی بارجی عملی
فی الاسلام الحدیث الاول اگر مشروح حدیث میسرید اینچنین گفته میگفت در قرآنه گفت
آخرنی بارجی عملی ای اخذ حدیث از و بعد از آنست ما عملت علما ای خاصاً من لدنی الم الطیفه
عجوبه در باب ما فیه بعد الصلاه که در نه و ن ابن حجر و شیخ علی قاری و احمد و بی بر امام نووی
و عزالدین عبد السلام و تعقب کردن صاحب رد المحتار به در مختار ذکر نموده او لا نفید که
این بحث در کراست و عدم کراست است پس صاحب تقویه الایمان و دیگر نجایی را بجا میگوید
نموند و ثانیاً حال آنست که اینک بسیاری از محققین مستندین صاحب ساله تزیج اباحت
فرموده اند و علامه خفاجی در شرح شفا فرموده و الاصح عندنا انها سباحه الم و قطع نظر ازین هم
صاحب تقویه الایمان خود در رساله که بجهت گفته همه و ضلع از قرآن خوانی و قاتکه خوانی و طعام
خورشیدن سواکن این چاه و اشاره و عاوس متعارف و انچه بدعت است گوید حنبلیان
است مثل معانقز و غیره و صاحب رساله جامع و یا نصر الم الطیفه در بوارق محمدیه که بحواله
سیرت شامی استخوان هم گفته و صاحب رساله اعلام در ایام مولد مذکور و اسما چندنی از ان
مستفوا بوده انچه گفته اند این حدیثی در قول حجت را نموده اند و سابعاً مانده ابو الحسن علی
بن الفضل البغدسی الی آخره اقوال این پانفایت است اینقدر نفید که سیرت شامی و مصنفش

مستند کبریا عجوبه و مشهور و معروف بین العلماست در مقابل او احمد بن محمد مصری و کتاب و اقوال
 لائق ذکر است که استناد و شهرت مصنف و مصنف مانند سیرت شامی و صاحب آن ثابت نماید
 و ازین امر بنجدیه با وجود تکرار مطالبه عمده برآیند باز بار بار ذکر آن بر زبان آوردن تنها
 و قاحت است و همچنان است حال فتاوی ذخیره السالکین و نورالیقین و غیره و قطع نظر
 از نیمه حکم بنجدیه که بدعت مثل شرک خلل انداز صلا یمان است از عبارتی که بنجدیه بنام قول محمد
 و غیره پیش میکنند ثابت نمیکرد که در آن عبارت هرگز بر مولد اینچنین تموده اند پس تائید
 بنجدیه را از آن چه علامه غایه الامر آنکه استخوان آن مختلف فی شده و بس قول در منهیه طریقه مجیدیه
 در بیان بدعات مستنکره نوشته و العاشر اجتماع النساء و توحید بن بالجهر و خلوت من فی بیتا جنبی
 و خروج من للمنیة و التعمیر و العیادة و زیارة القبور و الدعوة لاداکان للاجنبی و قرا من مولود
 البنی صلعم بالجهر بحیث یسمعه الرجال من خارج البیت خصوصاً ذوات الازواج و الشوابیح الزریة
 و الطیب الی آخره **اقول** آوردن این عبارت در تائید بنجدیه بر تقدیر صدق نقل منهیه نیز
 خالی از جنون نیست که قرات زمان مولد بنی صلعم را بجهت در نیعبارت که داخل ممنوعات کرده
 آنرا هم مفید نموده است بحیث یسمعه الرجال من خارج البیت پس از مذہب بنجدیه چه علامه **قول**
 شامی در رد المحتار نوشته اما نوندر زینا الی قول فایق منه الذکر بقراءة المولد فی المنابر مع اشتغال علی النساء
 و اللعاب آخره **اقول** این عبارت را هم بمذہب بنجدیه چه علامه که کلام رد المحتار متعلق تدریقه مولد
 در منابر همراه اشتغال بر غناء و لعب است و بس و صاحب رد المحتار آنچه در باب بدعت تحقیق فرموده است
 از آن و ساوس بنجدیه مردود میگردد **قول** که کسانیکه از مجوزین عمل مولد شمرده بعضی انسان مجبولین
 اند **الحم** **اقول** واه سبحان الله چه صاحب حیاست بر ذکر حواله سیرت شامی این اعتراض و خود
 که با استناد قول محمد مصری پرداخته اینقدر خیال نکرده که صاحب قول معتقد و بسیاری از کسانیکه
 نام شان در آن مندرج مجبول اند و بعضی کسان که غیر مجبول اند را وی از او شان همان مجبولین
 اند و چون کتاب سیرت شامی و مولفش معتقد و مستند کبریا عجوبه و مشهور و معروف بین العلماست
 پس کسانیکه از آنها در آن استناد نموده اطلاق مجبولین بر او شان نمودن نهایت جهالت است
قول و بعضی ایشان مطعون بانواع طعن **الحم** **اقول** با وجود نبودن شان مستندستندین

اگر کسی طعن نموده باشد بر صاحب بوارق چه اعتراض در حال این وجه آنچه نوشته بر تقدیر صحت عمل
حاشا اینکه مستندین و کبرابران آنچو بر این وجه استناد نموده و او را در محققین داخل نموده اند
بمنجمله آن شاه ولی الله دهلوی و ذوقه العینین گفته قال الحافظ الحدیث المتقن ابن و نفع الخ و قدیر
چنین در رساله دلیل محکم از سیرت شامی آورده قال رئیس المحققین ابن و نفع الخ و قدیر
که یوسف الحجازی و یوسف بن علی بن زریق یک کس است که در سیرت شامی بدین دو بابت مذکور
گردیده مجروح دعوی اوست که دلیلی بران پیش نکرده و همچنان است حال دعوی یک کس بودن
ابن البطاح و نصیر الدین و آنچه نسبت تجویر السوی ابن الجوزی ناشی از التباس ابن الجوزی است
این الجوزی قرار داده و مسلمانی که نشان آن اشتباه است و بس پس تا هم انقدر تامل بنمود که ابن الجوزی
مجوزا بر یک خلل اندازد اصل ایمان است قرار دادن چه دین داری است **قول** باقی این بحث در سوره
نمایه الکلام الخ **اقول** آنچه در حایه الکلام تلخیصات و تحریفات و مغالطات پیش نموده حال آنکه
آنها از رساله سیف الاسلام بر اهل اسلام روشن گردیده است **لطیفه** در بوارق محمیه که ذکر فتوی
شاه عبدالعزیز صاحب دهلوی و مولوی رفیع الدین صاحب دهلوی در باب عرس فرموده و بگوید
از انکار فتوی مولوی رفیع الدین دهلوی حیثا نموده بنسبت فتوی شاه عبدالعزیز دهلوی گفته
که امی فتوی شاه عبدالعزیز صاحب دهلوی در جواز عرس بیایه نبوت نمیرسد **اقول** قطع نظر
از آنکه مجروح انکار در هیچ امر که حد یا کس از مریدان و پیروان شاه عبدالعزیز در عامه بلاد هند
روایت آن داشته باشد چه بکاری آید اولاً در مجموع زبدۃ الفضل کج که جمع نموده کبریا ربطه
است و در فتوی شاه عبدالعزیز صاحب دهلوی التزم عرس بزرگان خود سال بسال موجود
و ثانیاً مملو بودن تالیفات مشهوره شاه ولی الله دهلوی و استاد و مرشد و پدر شاه عبدالعزیز صاحب
از خوبی و منفعت عرس بزرگان و شمول خود و کبر خود در عرس انچنان مانند آفتاب و شمس
که این فرقہ سلفیائیم هم در آن کلام کردن گاهی نتوانست پس بر تقدیری که کبریا شاه صاحب
مبتدع باشند و در اصل ایمان شان خلل باشد بالفرض اگر از شاه صاحب کلامی فتوی درین باب
بر شریعت نرسیده باشد چه مفید و آنچه از جرم الشیاطین انحصار بدعت در عبادات بدین مختص است
آورده اگر مطلبش حسب فہم او باشد صریح منافی است به تحقیقات عامه از سابقین و لاحقین

کتاب تبتیه السیفه در دفع طعن مجتهد زوافض که صاحب تحفه و کبر را از اهل بدعت قرار داده نوشته
اگر مراد از بدعت بدعت حسنیه است فقم و مرجعاً و تحکیم از فرق اسلام این قسم بدعت را ندانم
نمی شمارد و اگر مراد بدعت سنیه است پس التسلیم که ازین عبارت مفهوم شود چه بسیار چیزها و عباد
سلف نبود مثل بنابر درس و قناطر و تدوین کتب و علوم که خلف صلح پیدا کرد و مانند و در طریقه
زهد و عبادات و جهادیات و اشتغال اختراع بسیار واقع شده و اصلاحی ملامت و عتاب نیست
الم قول اجماع مردم و ختم کلام عبادت بدینیه محضه است **الم قول** حال این امر آنکه صاحب
مراط المستقیم گفته است بحسب علی التبع علیه وسلم در شب ریاست تنهایی باطلایع و اعلام صمدی و یقین تشریف
بر دارند و عافو و مذکوری را از صحابه امر نفرمودند که درین شب بشارت باید رفت چه جایگاه تا گیرد و ده
پس حال اگر کسی اتباع پیغمبر منظور داشته و در شب برات در مقبره صلح نمود و ادعیه و اقرب کند
او را بجا گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ملام کردن غیر مسلم و آنچه از تفسیر مفسر می و مارج و وصیت
شاه ولی الله و مقامات مظهریه و غیره عدم جواز فعلی جمال از سجود و طواف و اجتماع بعد الحوائج مانند
احیاء و انکسار و غیره بر میات عرفیه و از کتاب تکلفات و اسرافات و رما تمثال نموده چهار بدعت
خارج است که برای تعلیل کلام و تحلیط عوام باین طعنه خارج از باب می بردار و با این همه
باز اصل کتاب فاعلی نباید که گفته ای اگر چه از چهار بدعت بر تفسیر تحت آنهاست خواهی بود
اختلاف در بدعت و عدم آن است و باید پس قیلم قل ان الله لا یستعمل فی نفسه الممالک خود مختار عدم
که اینست در این کتابان سنت بر قبر آوردن این اقوال و در تأیید صاحب تقویة الایمان و غیره که
سکینه خلیل الرحمن بیان مثل شرک بر بدعت نموده اند چه کار چیست لطیفه در بوارق محمدیه
که ذکر کردی این اعلام امام خزان فرموده آنچه گفته قیلم نظر ازینکه در احیاء انواع کلام الی قوله
ضرورتی که در کلام امام خزان قابل تسلیم باشد **الم قول** اگر بعضی علماء اعلام بر احادیث
احیاء اعلام کلام متعلق صحت و عدم صحت آن و یا در مسائل احیاء العلوم کلام متعلق ترجیح
چهار و عدم جواز و علت و عدم علت امری نمودند و ذکر آن درین بحث خالی از سفاکت نیست
کلام و درین نیست که شیخیه و اموریکه حکم خلل اصل ایمان لازم میکنند و با وجود آن خود را از
اهل سنت و جماع نام آنگاه اهل سنت مثل امام خزان و غیره بطور استناد و بر زبان می آرند و اینها

قول شان از تحقیقات و تصریحات همان مستندین شان مردود میگردد و لطیفه در بیان
فرموده عقیده سوم فصل مباح بلکه حسن و سایر امور خیر از ملامت ملازمت و تخصیص زمانی
و مکانی حرام و کفر میگردد و الحاحی به گفته اصل این عقیده صرف همین قدرست که اعمال را که از
کتاب یا سنت اباحت و حسن آن در مکانی یا زمانی یا بهیستی و حالی یا بدون تقید و تخصیص
ثابت است از کتاب آن در غیر مکان یا زمان یا که ریاضیه نیست و حال ظهور و قیام دل تقید
و تخصیص آن مکانی یا زمانی یا بهیستی و حالی در قسم ثانی مکرر است و بدعت باقی همه غیر است
کسی از مبغضین جز این اعتقاد ندارد و الحاحی قول مخفی نخواهد بود که اصول تجرید در بزرگ هستند
شکر و بدعت را خلل اندازد اصل ایمان اعتقاد داشته اند و مانند شرک و بدعت است که است
نگذاشته اند حال اذیت شان بهر اسمیه و پریشان گردیده برای حفظ آبروی معتقدان این خرافات
مینویسند و انکار بدیهیات شمار میکنند و بر مخالفت تمت افترا از وریده چشتی خود می نمایند و این
خوب میفهمند که گما که حکم خلل اصل ایمان در کجا که است نفوذ یافته من بدو الطیفان حال قطع نظر
از آن همه باید دید که حکم که است را علی الاطلاق در بر دو قسم اعتقاد و صحیح نوشتن و حدیث و کتب
اقل سنت را گواه صحیح آن اعتقاد قرار دادن اگر برائت اهل سنت را خارج از اهل سنت و مخالفت
آنحضرت صلعم اعتقاد نمودن است حال قسم اول آنکه بسیاری از مجتهدین و ائمه دین عالمی را
که از کتاب یا سنت اباحت و حسن آن در مکانی یا زمانی یا بهیستی و حالی ثابت است از کتاب
آن در غیر مکان یا زمان تصدیق یا نفی نیست و حال ظهور مباح بلکه حسن فرموده اند و حال
قسم دوم آنکه اعمالی که از کتاب یا سنت یا طایفه یا بهیستی یا بهیستی ثابت است از اول و خصوص
و عقیده آنرا هم بشمار اعتقاد و لزوم توبه خاص و در قسم چهارم نیز این باشد که بسیاری از ائمه شیعه
اهل سنت جائز بلکه حسن فرموده اند پس این عقیده جدیدی هم که آنچه به تشریح شده مردود گردید
باقیمانده اختلافات مجتهدین عظام و مسائل فرعی که حسب اقتضا است خود یا یکی بر امری حکم
و حسن میفرماید و دیگری بر آن حکم که است از دلیل ثابت بنماید پس این اختلاف رحمت است
از این اختلاف یک قول گرفته آنرا عقیده اهل سنت و موافق حدیث آنحضرت و قول طایفه
رافضائیت و مخالفان سنت نامیدند که بقا بقول آنچو درین عقیده بهیچ وجه است پس مال

ضلال و عقیده مختصره مجالست در مقام بنابر اختصار ملام و طبع نظر از اقوال دیگران امت
صرف بر چندی از تحقیقات همین علماء اہل سنت کہ درین مسئلہ اجماع بنام شان ذکر کرده بحوالہ کتب
معتبرہ مشہورہ مختصر اشارہ میکنم تا حال ہر دو قسم واضح گردد و ایام نوودی انچه در بحث بدعتی
فرمودہ اند از شرح صحیح مسلم و انچه در بحث مصافحہ فرمودہ اند از اذکار باید دید و حافظ بن حجر عسقلانی
در بحث اہتمام مولد انچه فرمودہ اند از سیرت شامی و غیرہ باید دید و در المختار در مسئلہ تسلیم بعد
الاذان از نہر فائق آورده الصواب من الاقوال انہا بدعت حسنة الى آخرہ در بحر الرائق در بحث
تلفظ ثبوت بعد بیان اقوال مختلفہ گفتہ فخر من ہذا انہ بدعت حسنة عند قصد جميع الغرضية الى آخرہ و در
خطبہ گفتہ و فی التخصیص ذکر الخلاف المرشدین متحسن بذلک جمیع التوارث و بذکر العین الخ و در ہدایہ
بحث تلبیہ بعد بیان قدر سنون فرمودہ و لوزاد فیہا جاز خلافاً للشافعی ہوا معتبرہ بالاذان
و التثنية ولما ان اجلاء الصحابة كابن مسعود وابن عمر وابی ہریرة رضی اللہ عنہم زادوا علی المأثور ولان المقصود
النثار و اظهار الجبوتیة فلما منع من الزیادة علیہ الخ و در فتح القدیر فرمودہ بخلاف التثنية لانه فی حرم
الصلوة و الصلوة بتثنية فیہا بالوارد لانہا لم تجعل شراً کما لہ عدمہا و لذا قلنا یکرہ تکرارہ بعینہ
حتی اذا کان التثنية الثانی قلنا لا یکرہ الزیادة بالمأثور لانه مطلق فیمین من قبل الشارع نظراً لی فراغ
اعمال الخ و در بحث زیارت قبر شریف گفتہ ثم سأل النبی صلی اللہ علیہ وسلم الثناء فبقول لا یصل
اللہ سبک الثناء و التوسل بک الی اللہ ان الموت علی ماتک مستحب الخ و حال تحقیق
لا علی قارئ غیرہ بسیار از علمای اہل سنت و در تحقیق بدعت و در سہ امتحان مولد و دیگر امور معلوم
اجماع بہ خواہد بود پس حالا غور نمایند کہ آیا اینہ امور مخصوصہ و مقیدہ در کتاب و سنت مذکور و
موجود اند یا ہمہ مستندین و در خارجین از اہل سنت و مخالفین آنحضرت معروض اند و الحال
عبارات آورده ہن نظر باید کردہ قول در صحیح مسلم از ابی ہریرہ مرویت قال صلعم لا یخصوا
لیلة الجمعة بقیام من بین الیالی ولا یخصوا یوم الجمعة بقیام من بین
الایام الخ آخرہ اقول انچہ شرح محدثین در شرح این حدیث تحقیقات فرمودہ اند و ترجمہ
ہندی مشکوٰۃ ہم بارہ ازان مذکور ازان قطع نظر نمودہ میگویم کہ بر بناء انحدیث استنباط
عقیدہ جدیدہ و حکم خروج از اہل سنت و مخالفت آنحضرت ثابت نتوان نمود ورنہ بعارضہ عقیدہ

بہین حکم جاری کردن لازم خواهد گردید در نظام حق گفتہ نری جمعہ کے روزہ کھنے بیج شائین
 نے توجہیات لکھیں تو یہ بموجب مذہب و سنک کے ہے جو او سکو مکروہ کہتے ہیں اور بموجب
 مذہب حنفیہ کے حاجت ان توجہیات کی نہیں ایسے کہ او سکے نزدیک یہ مکروہ نہیں ہے
 چنانچہ فتاویٰ عالمگیری میں لکھا ہے کہ جائز ہے نری جمعہ کا روزہ بلکہ در مختار میں صحابہ
 لکھا ہے او سکوالی آخرہ قولہ نووی و شرح صحیح مسلم نوشتہ الاما قولہ اولاً اگر امام نووی
 و دیگر بسیاری از علمای کرام تخصیص شب جمعہ را بنا بر انجید مشابہ فہم خود مکروہ و نہستہ
 حکم کر است بر صلوٰۃ رغائب فرمودہ پس از نقد رآن عقیدہ عموماً ثابت نخواہد گردید و نیز
 تاہم ان امام نووی ہم در بسیاری از تحقیقات شان تحت مخالفت سنت خواهد رسید و ثانیاً و
 خصوصاً صلوٰۃ رغائب ہم اگر این حضرات حکم کر است فرمودہ اند و دیگر بسیاری از علماء
 کرام محققین اہل سنت حکم بچراغ استحسان آن فرمودہ اند و بر منکرین رو نمودہ اند ملائی قاضی
 و شرح اربعین بعد از انکہ کر است صلوٰۃ رغائب و نصف شعبان و موضوع بودن حدیث
 آن از ابن حجر آورده فرمودہ و فیہ ان الصلوٰۃ فی موضوع و احیاء کل لیلۃ بالعبادۃ مشروع
 و اذا لم یصح حریثہا لم یزیم عدم فعلہا نعم لا یعتقد سنیہا مع انہ جائز فی لیلۃ نصف شعبان
 قسوا لیلہا و صوموا یومہا فصلوۃ مائتہ رکعۃ فی کل رکعۃ قراۃ الاخلاص عشر مرات باہی طریق
 لا یكون من البدع المذمومۃ مع ما ورد عن ابن مسعود و رضوان ماراہ المسلمون حسنا فمحدث اللہ
 حسن الخمر طبعات خفیہ از محیط آورده لایکروہ الاقذار بالامام فی التوافل مطلقاً نحو القدر
 و الرغائب و النصف من شعبان و نحو ذلک لان ماراہ المؤمنون حسنا فمحدث اللہ حسن و
 فی تلک المصلوۃ مع الجماعة مصالح و فوائد نحو رغبات المؤمنین و اعطاء الصدقات و غیر ذلک
 و منع بعض الفقہاء ذلک لکن فساد ہم اکثر من اصلاح لان فی المنع منع الصدقات و منع رغبۃ
 الناس عن الحضور فی الجماعة و ذلک کیس مرفیاً عقلاً و سمعاً و من افتی بذلک فقد اخطا فی
 دعواہ الخ لخصائص ازیر باختلاف زحمت عقیدہ جدیدہ کہ غرض از ان خارج کردن المؤمنین
 از اہل سنت است چگونہ ثابت خواہد شد قولہ حافظ بن حجر در فتح الباری نوشتہ و اما تخصیص
 انصافاً بما یصلو فی الصبح و السرفقہ مثل عین السلام فی القواعد البیہتہ الباحۃ بما الی آخرہ

اقول آوردن این عبارت زیاده تر از سابق نافعی و سیدنی ظاهر کردن است که این
 این عبارت منقول مرود و بودن دعوی آنچه ظاهر میگردد و دیگر آنکه ابن عبد السلام و امام نووی
 را حسب اعتقاد خود از اهل سنت خارج داشته باشد **قول** در احکام الاحکام مسطور است و در
 عن ابي الصالح يات يده في موضع الاتري من ابن عمر قال في صلوة الضحى انها بعد لانها
 لم يثبت عنده فيها دليل ولم يروا بها تحت عمومات الصلوة **الاقول** در بحث اعتقاد و ذکر
 همچو **اقول** اختلافیه فرعیه است محض ضلال و فساد است اینقدر خیال نگرده که اگر حضرت ابن
 عمر رضی الله عنهما در حدیثی که در صلاته ضحی لفظیست طلاق فرموده اند خود آنجا
 همان باب است را ندیده اند پس حسب اعتقاد آنچه به جهت مخالفت سنت بر آن حضرت لازم خواهد
 گردید و در عبارت مذکوره که روایت بطرانی از حضرت ابن مسعود و غیره متعلق است کار حضرت ابن مسعود
 بر حلیه ذکر نقل نموده و حالش آنکه حموی در حاشیه شباه گفته قد یضطرب کلام البرزازی فی هذه
 فقال وفي فتاوى القاضي الجوزي ذكر حرام في قوله ثم قال فالتفت الى كور في الفتاوى ان الجوزي
 بالذکر و لو فی المسجد لا یمنع اخراجه عن الدخول تحت قوله تعالى ومن اعظم ممن صنع مساكن الله
 ان ینزل کون فیها **سنة** الایه و فی ابن مسعود و فی مخالفت **قول** کم قلت الاخرج عن المسجد **سنة**
 بطریق الحقیقه بخیر ان یکون الاعتقاد بهم العباد و تعلیم الناس بانه بدعة و الفصل الجائز یکون غیر
 جائز لغرض الحقیقه فلهذا غیر الجائز بخیر ان یخیر لغرض و ما روی فی الصحیح انه علیه السلام قال الدافعی
 اصبر انهم بالتبکیار یجوعوا علی الفسک انکم ان تدعواهم ولا تخافوا انکم تدعونهم قریبا انه حکم الحدیث
 یتمهل ان لم یکن فی الربح مصلح فیه یندعی انه کان فی غزوة و عدم رفع الصلوة تمویلا و البعد و ندعة
 و لکن انهم عن الجرس فی الغازی و ما رفع الصوت بالذکر فجاءت کما فی الاقوال و الخطبة و الحج الى کور
 و قد ذکر الشیخ الشمرانی بالهبة اجمع العلماء سلفا و خلفا علی استیجاب ذکر الله تعالی جماعته فی المساجد
 و غیر من غیر کثیر الا ان یثبوت جهرهم بالذکر علی اتم او مصل او قاری کما هو مقرر فی کتب الفقه الی آخره
 مخصوصا بکفایه و انچه از کتب معتبره مسلمین قراة در صلوة و غیره پیش نموده و نیز این تطویل لا طائل
 قیاس مع الفارق است فرقی در صلوة و غیر صلوة سابقا از کلام صاحب هدایه فتح القدر ظاهر گردیده
قول ذکر مختصر عبارت مقتضیه حمویه جواب لم یکنه مناسب مقام افتاد **الاقول** ضعیفی خواهد بود

که عبارت مذکوره مشعرست باینکه صاحبان هرگز نه لمعه یکیه نمیده نه کتب ائمه دین دیده ناچشم
 خواب چند دعوی بلا دلیل پیش ساخته در باب صوم عاشورا گفته فان هذا التوقيت لم یکن من الیهود
 من عند انفسهم بل کان فی شریعتهم فقط لازم بود که دلیل این دعوی پیش یمنمو و حالانکه در احادیث صحیح
 موجود فسخ بصومه تعظیفا و آنچه شرح گفته اند که آنحضرت صلعم بر مجرد صوم یهود اعتماد نفرموده و ازان
 خبر صوم حضرت موسی علیه السلام است **قول** و فتوی مولوی رفیع الدین صاحب و وصیت نامه مولوی
 عبداللہ اگر بصحت رسد بر شہم حجت نباشد **الحاق قول** کاش حرف نسبت وصیت نامه اگر انجیز
 کلمہ بوج میگفت گنجاش سید شت اما بنسبت مولوی رفیع الدین صاحب محض خرافت است کجاست
 در رسائل خود دستاوردشان کرده آمده اند و تشکیک و ثبوت و صحت فتوی محض وقاحت که
 بر رجب شہرت رسیده است **قول** ذکر کچڑہ امام حسین در مختار و قینہ نیست **الحاق قول** این
 اعتراض بر مولوی رفیع الدین صاحب بجهة عدم فہم معنی عبارت فتوی شان است عبارت
 فتوی اینکه تخصیص کہ فعل مخصوص است با اختیار و است باعث منع نمیتواند این تخصیصات از قسم
 عرف و عادات اند کہ بمصالح خاصہ و ناشی خفیہ ابتداء بطور آورده رفته رفته شیوع یافته در حق
 کچڑہ کہ صاحب در مختار و صاحب قینہ و دیگر فقہا تصریح نموده ہدای آخرہ پس حوالہ در مختار بر خصوص
 ذکر کچڑہ امام حسین نیست ورنہ اولاً در ادل جواب همان مذکور میشد بلکہ استدلال بکتب فقہیین
 کہ تخصیص باعث منع نمیتواند شد و از کتب فقہیہ مذکورہ کہ با وجود عدم ثبوت سنیت آن حکم ممانعت
 آن خصوصیت نمودند این مطلب ثابت و عبارت طحاوی حاشیہ و مختار کہ نقل نموده صریح ہوید
 ہمین است کہ در ان مندوب بودن مطلق توسیع طعام از حدیث نقل است و بر خصوصیت کچڑہ
 لم یرو فیہ اثر فتوی و لا باس بہ آورده و اخذ آن از حدیث بیان کرده و آنچه از منہاج السنہ
 و صراط مستقیم ابن تیمیہ نقل نموده حالش آنکہ حال کمال این حضرات دیدنی است کہ خود ہر دو عبارت
 مکتب یکدیگر است از منہاج در توسیع نفقات و طعمہ آورده و دروافیہ احادیث موضوع عقولہ توسیع
 علی الیہ و ذلک لیس فی کتبہ علی النبی علیہ السلام و داخل کرده آنرا در حکم لم یستحبوا احدا من الائمہ
 و اصل آن از ابتلاعی قائلین جناب امام حسین رضی اللہ عنہ و از صراط مستقیم آورده قدر وی فی
 التوسع علی الیمال فیہ آثار معروفہ **الحاق قول** در بوارق فرمودہ عقیدہ چہارم اصل در ثبوت

است اما آنچه گفته اصل این عقیده صرف ذکر اختلافات تقیاد اصولیین است الی قوله نه جزم نمودن
باینکه اصل در شریا و امور و احکام است و حاشا که کسی حرفی از اینکه اصل در همه شریا حرمت است زده
باشد آری اگر کسی از علما قائل بفضل شده باشد که در بعضی شریا مانند توقیفیات حرمت اصل است
و در بعضی اباحت انکار آن نمیکنم و این قول را هیچ میدانم **الحاق قول** قطع نظر از آنکه اینقدر
خیال نکرده که کبر او درین مسئله کجا قائل این تفصیل بوده اند و کدام جا و درین باب این تفصیلات
نموده اند اینقدر بهم یاد نمائید که خود در همین بحث در تفصیل المسائل بعد تطویل لا طائل بنام تحقیق
در مسئله است پس امر که اباحت و حرمت آن از شارع ثابت نشده حرام و مکروه است الی آخره **قول** آنچه
بعده کلام رسیده نوشته می باشد آن گوش باید نمود اول آنکه قبل از شرح و زمان فطرت را و در زمان فطرت
و آنکه مراد از قبل شرع همان زمان فطرت است الی آخره **قول** آنچه بعد با وجودیکه تفصیل المسائل در
المسئله فی عبارات منقوله آنرا تفصیله حالاً باز بینید که از تفسیر احمدی منقول و نه اجزاء علی قول من
بصل الی اباحت است و این منقول نیز فی اصل الوضع لان الناس کم تبرکوا سدی فی شی من الزمان
و اینها را باید از فی زمان فطرت قبل شرع تا آنکه **قول** دوم بنابر همین فهم زمان خلاف معتزله را
بنابر زمان فطرت قبل شرع است حال آنکه زمان خلاف هر دو همان یک زمان فطرت است این
قول مشار این هم ندیدیم و تفهیمین که متحققین است در مسلم هم موجود و خلاف المعتزله فانه
عزیم بر وجهی حکم فلهذا است و هم و کائنات لا فعال لوجوب الاحکام الی آخره و بعد از آن است اما المعتزله
و بعد از آن فعال الاختیاریه الی باید که فی وجهی محتمله او متوجه فیقسم الی الاقسام الخمسه و الی
آنکه فاهم قبل شرع ثلثه اقوال اول و آنچه از منهای الاصول و مکتوب نقل نموده اند است که
اشاره کلام درین مسئله متزلزله نموده اند و آنکه مانند معتزله قبل شرع قائل حکم باشند **قول** سوم
از آنچه نوشته ظاهر که چیزی که علت حسن و قبح آن بعقل معلوم نشود معتزله را قبل شرع معتزله است
و اهل سنت را و در آن سه فیه بیانست الی آخره **قول** در کتب مستنده او خود تصریح است باینکه
تزلزل باینکه قبل شرع تعلل حکم نیست و هر چه کسی کلام کرده بطور متزل کلام کرده است و آنکه حقیقه
آن تدبیر این است باشد **قول** چهارم آنچه نوشته که اشعریه و ماتریدیه از اباحت اصلیه معتزله منکر
که نزدشان قبل شرع حکم نیست بوجه منقول فیه است اول آنکه بعد تسلیم دعوی معتزله بجهل بدون

عقل چنانکه معنی تنزل است انکار شاعره از اباحت اصلیه بدین وجه که قبل شرع حکم نیست انکاری صریح
وارد الخ **اقول** اگر کتاب اصول میدید و معنی تنزل بضمیمه هرگز که این اشکال نمیکرد که انکار
حکم اباحت اصلیه قبل شرع بطور تحقیق است و تسلیم دعوی معتزله بطور تنزل است و بپوارق از تلمیح
منقول و بنده المسئله تور و فی اصول الاشارة علی التنزل الی مذیه سبب التمسک فی ان للعقل حکما الحسن
والقبیح والاف الفعل قبل البعثه لایوصف عندهم شی من الاحکام الخ **قول** که حکم بدو اشاعره قاطع
که تعلق حکم حادث است لیکن در زمان فتره تعلق نیز موجود و محل نزاع فتره پس عدم حکم نیز و اصل
در زمان فتره معنی ندارد الخ **اقول** حاشا اینکه حکم نزد شاعره گو قدیم است با چون تعلق حکم بدو
است که ثابت نمیشود بدون بیان شارع پس قول محققین اهل اصول از مسلمین انچه بد بعد حکم
است که معنی آن همین است و پس **قول** که انکار از اباحت اصلیه بدین وجه که قبل شرع حکم نیست و انچه
درست شود که اباحت اصلیه را حکم شرع گویند الخ **اقول** در اینجا نهایت مافیه خود ظاهر کرده
ندیم که چون شاعره از حکم قبل شرع انکار دارند پس اباحت اصلیه معتزله را که حکمی است از حکما
البته منکر خواهند بود و آنچه در تنقیح و غیره نوشته اند الا بانه الاصلیه لیست حکما شرعاً دران مراد
اباحت اصلیه معتزله نیست بلکه اباحت فتره است **قول** که صاحب سلم که نوشته الا بانه حکم شرعی لانه خطاب
الشرع بالتخییر والاباحه الاصلیه التي یقولون بها لیست من الاباحه الشرعیه فانها خطاب بالشارع
بالتخییر والاباحه الاصلیه لیست بخطاب ولذلك قالوا انها لیست بقایا للفسخ فالافعال قبل ورود البعث
مباحه باباحه اصلیه بمعنی انها لا خرج فی فعلها و ترکها فان ارید بها اذن فیه فمذاهب حکم آخر فالانظر
الاباحه نحو آخر من الاحکام و لا نزاع فیه لاحد فجعلها بمناسن الاحکام الشرعیه فی غیر موضع والمصنف
ایضا لم یرتض بهذا فیما ذکر من قبل و لعله لما ذکرهنا متابعه للقوم انتهى **اقول** در اینجا
حال اقرا یردانی باید دید که بحواله صاحب سلم عبارتی طولانی نوشته حالانکه عبارت سلم خائن
الاباحه حکم شرعی لانه خطاب بالشرع بالتخییر والاباحه الاصلیه نوع منه لان کلاما عدم فیه المدرك
الشرعی المخرج فی فعله و ترکه فذلک مدرک شرعی لحکم الشرع بالتخییر ففی لایكون الابعاد الشرع خلافا
لبعض المعتزله الی آخره و ازین عبارت مطلب صاحب بپوارق بخوبی ظاهر و اعتراض انچه بر صریحه
مردود میگردد لایجاد شده از طرف خود ایجاد نمود و آنچه ایجاب نمود **قول** که الی سنت منکر صرف اباحت

اصولیه معتزله یحیی بن یسئد الخ **اقول** صاحب بوارق کی دعوی محضی کرده که انکار اهل سنت و نزاع با معتزله مقصور در همین یک امر است نه دیگر امور تا این اعتراض را بگنجایش میباید و صاحب بوارق خود نقل فرموده الا با حاکم شرعی خلافاً لبعض المعتزله فاتهم لقیولون ابلح ما انتفی الحرج فی فعله و ذلک ثابت قبل الشرع و بعده ونحن ننکر ان ذلک با حاکم شرعیه الی آخره **قول** انکار از اباحت معتزله بصره بنا بر اختلاف در حد اباحت باشد نه بنا بر اختلاف در وجود حکم و عدم آن و بنا بر نبود حکم انکار از حرمت نیز لازم است الخ **اقول** بیشک اهل سنت از اباحت معتزله و حرمت معتزله قبل شرع هر دو منکر اند خصوصیت با اباحت نیست و ذکر انکار اباحت برای بیان خصوصیت نیست بلکه برای دفع و مهم است که اباحت معتزله چیزی دیگر و اباحت که اکثر خفیه و شافعیه قائل قول هستند چیزی دیگر **قول** و آنچه نوشته یعنی کسانیکه پیدا شدند الی **قول** اقتضاست بر بیان قول یحیی و ترک است قول محرمین الخ **اقول** آنچه گفته بینی است در همان مقام قول یحیی و قول محرمین هر دو مذکور و آنچه عبارت بوارق نیست و بحثیکه در اهل سنت است که اصل در شایع اباحت است و آن مختار اکثر شافعیه و حنفیه است یا خطر که مذکور نیست نیست بزمان فترت الخ آنچه به زمان نهایت چالاکي نموده که اولاً در نقل عبارت بوارق لفظ یا خطر را ترک ساخته و ثانیاً باین اعتراض واهی پرداخته و جماعت بحکم العلوم که نقل نموده خود و مطابق صریح به بیان صاحب بوارق است که نسبت بزمان فترت مذکور اکثر خفیه و شافعیه با حاکم معتزله **قول** دعوی اتفاق ناشی از جهل است الخ **اقول** قطع نظر از آنکه بوارق از مرزاجان منقول و تحقیق آن باید که العقل استمالها علی المصلو و المفسد و خلوه عننا و لم یعلق به الخطاب الکاشف عن حاله صریحاً مباح بالاتفاق الخ مستندین او صراحه موافق قول صاحب بوارق نوشته اند و اگر از کسی غلطی واقع گردیده قولش مردود ساخته اند پس ازین حکم جهالت مستندین و عائد خواهد گردید شامی و در رد المحتار و اعتراض بر قول صاحب در مختار که بر صاحب هدایه اعتراض نموده فرموده و فیه نظر من و وجه الاول ان ما مر عن اهل الذمّه لیس مبنیاً علی ان الاصل الا با حاکم لان الخلاف المذكور فیه انما هو قبل ورود الشرع و صاحب ابتدا انما اثبت الا با حاکم بعد ورود الشرع بمقتضی الدلیل یعنی ان مقتضی الدلیل با حاکم لکن مثبتاً بصحّه اعتراض و قد صرح بذلك فی اصول البزدر و می چیت قال بعد ورود الشرع الاموال علی الا با حاکم

بالاجماع مالم يظهر دليل الحرمة لان الله تعالى اباحها بقوله جعل لكم ما في الارض جميعا الى قوله الرزق
ان نسبة الاباحة الى المعتزلة مخالف لما في كتب الاصول ففي تحرير ابن الهمام المختار الاباحة عند جمهور
الحنفية والشافعية وفي شرح اصول التبرودي للعلامة الاكمل قال اكثر اصحابنا و اكثر اصحابنا شافعي
ان الاشياء التي يجوز ان يشرع باباحتها وحرمتها قبل وروده على الاباحة وهي الاصل فيها الى آخره
قوله ودر مسلم نيز كه اينقول را از ان نقل نموده م قومست واما الخلاف المنقول بين اهل السنة ان
الاصل في الافعال الاباحة كما هو مختار اكثر الحنفية والشافعية او الخطر في النفس فقيل بعد الشرع
الى آخره اقول قطع نظر از انكه درينقول تغيير به قبل موجود خود صاحب مسلم بعد از ان بلا فصل
فرموده وفيه ما فيه ليس ازينقول مجروح و مرجوح چگونه تصريجات مستدين او در باب نقل اتفاق
واجماع مردود شوند و بقولش بنشار آن جعل قرار داده آيد قوله و چون گفتيم كه حق تفصيل است
حديث ابن عباس كه متعلق به مأكولات غير ضاره اگر مفيد اباحت شده مضر باشد الى آخره
اقول بالفرض كه باعجوبه بعد اين تفصيل مضر نباشد اما بديگر و ثابته بلكه اعجوبه تير قبل اين تفصيل
كه در تفهيم المسائل مطلقا حكم كلي نموده بود چه مضر نباشد قوله و همچنين حال حديث ثعلبه شني
است ان اقول اين چه تغليب عوام و تفصيل انام است در حديث حضرت ابن عباس سبحت
مذكور بودن مأكولات اگر برخلاف شرح محدثين از محدثين خود كه از ان حديث استنباط بودن
اباحت اصل شياء فرموده بودند آن تخصيص نموده بود حديث حضرت ابى ثعلبه كه متعلق بمأكولات
است و در بوارق از مرقاة آورده دل على ان الاصل في الاشياء الاباحة و حمل آن حديث اگر
بر توقف برخلاف مستند خود نمايد تواند شد اما حمل بر تحريم چگونه شدن ميتواند قوله آنچه از
شرح وقايع و هدايه نقل كرده در شيائى مخصوصه است ان اقول كاش معنى عبارت شرح وقايع
ميفهميد كه انجين حكم نميكرد و آنچه از ابن ملك از شرح مصابيح آورده در ان عبارات حكم چيز است
كه شرع بيان آن ننموده مثل تشابهات قرآن و علم قيامت و غيره اما اموريكه از شرع ثابت
نصا يا دلالت كه بودن اباحت نيز اصل در شياء بعد شرع هم منجمه آن است پس از ان علاوه ندارد
بطبقه صاحب مائه المسائل دعوى نموده امريكه منقول از آنحضرت صلعم و صحابه نباشد
غير شرع است و در دليل آورده چنانچه صاحب هدايه عدم نقل را از آنحضرت و صحابه دليل گرفته

شمانی کتاب الصلوة قال کراه ان تنقل بعد طلوع الفجر بالقرن رکعتی الفجر لانه علیه السلام لم یزید علیها
 مع حرمه علی الصلوة و سنها ما قال فی باب الیوم لا یقل فی المصلی قبل الیوم انه علیه السلام لم یزید
 مع حرمه علی الصلوة الی آخره در بوارق محمدیه فرموده مدعی صاحب مائت المسائل ازین روایا
 علاقه ندارد چه عدم نقل چیزی دیگر و نقل عدم چیزی دیگر یعنی در حاشیه مینویسد ابن ابی عمیر
 الحدیث الذی فیہ عدم زیاده النبی علیه السلام علی رکعتی الفجر الخ اعجوبه گفته در نقل عدم و عدم نقل
 حکما فرق نیست الخ اقول کلام درست است لال بکلام صاحب هدایه است نه در کلمات ابن ابی عمیر
 زمان اگر صاحب هدایه معتقد اعتقاد مذکور بود چه راجح و چه بسیاری از امور با وجود عدم نقل مذکور
 میفرمود و حسب فهم انحضرات معاذا اللہ تجوز امور محرمه و ممنوعه غیر مشروطه و دیده و دلستند میفرمود
 و آنچه از مرقاة ملا علی قاری و بحر رائق یکد و فقره ذکر نموده همه متنی بر همان جهات است باری گوید
 که اگر عقیده مذکوره درست باشد پس همان ملا علی قاری که در همان مرقاة و دیگر کتب قابل تقسیم
 بدعت و مجوز بسیاری از امور که از انحضرت صلعم و صحابه متقول نیستند شده چرا دیده و دلستند میفرمود
 امور محرمه ممنوعه گردیده همچنانست حال بحر رائق و دیگر کتب فقهیه که بخبر از نا فهمی خود یکد و حرف مبهم
 و محمل را دلیل قطعی اعتقاد مذکور قرار داده بر اهل اسلام حکم ضلالت لازم میکنند و نمیدانند که اگر
 این اعتقاد صحیح باشد بر تمام فقهای کرام حکم مذکور معاذا اللہ لازم خواهد آمد و چونکه اقول صاحب
 بحر رائق و دیگر فقها شده و صاحب مستطیر پس از تطویل از پیش پیراه از انجوبه پرسیده میشود که حسب
 عقیده نجیدیه در انحضرات مجوز امور محرمه و ممنوعه بتبع قرار مییابند یا نه و بر شقی اول استدلال اقول
 شان چیز بسیار است و آنچه در تقسیم کرد و حمله نموده از اقسام الخافض و غیره رو آن ظاهر گردید لطیفه
 در بوارق محمدیه از شرح مسند مصری که رد قول ظاهر نقل نموده انجوبه گفته جواب قول مصری و توضیح
 احمدیه مرقوم است الخ اقول حال ختم انحضرات قابل تماشا است که گاهی عدم نقل از قرون
 باشد را دلیل ضلالت قرار میدهند و آنچه در قرون ازین قرون باشد مرتکب ترا متبع میگویند
 گاهی مجرد عدم نقل از انحضرت صلعم و صحابه کرام دلیل ضلالت قرار میدهند که برین تقدیر متبع
 بود این تابعین و تبع تابعین لازم نمی آید و گاهی صحابه کرام را نیز گنشته مرتکب فعلی را که از ان
 مذکوره باشند متبع میگویند و بر صحابه کرام نیز بقول خود این تحت لازم میکنند لیکن قطع نظر از ان

باید دید که اولاً در عبارت منقولیه جواب که در قول المتابعه که تجب فی الفعل سبب فی الترتیب تاویل
 مراد پیش نموده و گفته مراده ان المتابعه که تجب فی الفعل الذی فعله مسلم عباده علی سبیل الترتیب
 بدون الترتیب ایاناً من غیر وجه علی تجب فیما لم یفعله مسلم من العبادات و اما مع وجود مقتضی و مقتضای
 مانع المباحث آن که متنبی است که در قول ظاهریه موجود و من باور علی فعل لم یفعله رسول الله صلی الله علیه و آله
 فهو متبع لان عدم الفعل کفایه فی الحجة من غیرها و متبانی ان الامتثال الی آخره و میقول چه گناش
 آن تخصیصات است و ثانیاً در عبارت مذکوره که دعوی اجماع بر آن نموده و از جهات خود ذکر
 اینکار حضرت ابن عباس رضی الله عنهما و معاویه رضی الله عنهما و در باب استلام رکنین آخرین بکمال تطویل پیش نموده
 حاشی آنکه امام عینی در شرح صحیح بخاری فرموده یستفاد من هذا الحديث ان عبد الله بن مسعود
 من یستلم الارکان کلها و یؤدیها معاویه و عبد الله بن الزبیر و سواد بن غنیمه قال ابن
 المنذر و یؤدیها جابر و الحسن و الحسین و انس بن مالک و هذا فی ذمه عبد الله بن عباس و عمر
 و عبد الله بن مسعود و لا یتکم الا الرکن و الیما فی و یؤدیها عبد الله بن مسعود لانما علی قولهم
 علیه السلام و قطع نظر از آن خود از بخاری و غیره آورده عن عبید بن جریج انه قال یستلم الله بن
 عمر ابی بکر و عثمان و علی و ابراهیم و یؤدیها جابر و الحسن و الحسین و انس بن مالک و هذا فی ذمه عبد الله بن عباس و عمر
 الا الیما ینسب الی آخره حضرت بخاری و در جمالت و ضلالت کمال و از جهات آنکه در مورد مقتضای
 اجماع است و دعوی اجماع پیش می آرند و ضلالت آنکه در مجموع سائل حکم بضلالت و استماع بهای
 و ثانیاً آنچه فرموده است آورده بالجمله بالا ذکر و الدعوات التي شرعت شرعاً و تطویل من مقتضای
 و همچنین و دیگر بعضی عبارات که آورده نشاء آن همان نامحسوس کلام و تفسیر خود
 شارح و مخالفت امور مستوفیه نیست بلکه محل کلام قول ظاهریه است و باور علی فعل لم یفعله
 رسول الله صلی الله علیه و آله فهو متبع که مردود بود و این قول تبصریات صاحب مواهب و در حدیث
 و تهمان نقل مکرر و غیره مانند آفتاب ظاهر است و آنچه بقول عبارات توضیح و غیره که نسبت
 تاویل نمودیم به ثانیاً که در عبارت توضیح موجود است الحجة الناصدة الی التلیل و انما یؤدیها
 فانه یسأل الوجود و بعد از آنکه ثبت بالاجماع انه لا غایة واحدة فقط الامکان هر چند که آنچه
 ابرار بخیر میگفته من باور علی فعل لم یفعله رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فهو متبع انما یؤدیها

شود که برای جواز بر فعل آنحضرت بالاجماع دلیل دیگر نباشد و همین فعل آنحضرت علت جواز
 باشد و پس حال آنکه آنحضرت علت جواز در فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله بالاجماع ثابت نیست بلکه اجماع بر خلاف
 آنست لایق در بوارق فرموده عقیده پنجم تشبیه مطلقاً مستلزم مساواة است و برین عقیده
 فروع کثیره در باره تکفیر تخریج نمودند و اندام اعجوبه در اینجا هم از اثبات این عقیده لاجرا گردیده مقرر
 غیر از انکار آن عقیده ندیده و تخصیصات نموده عقیده جدید را ترشیده و گفته اصل این عقیده
 صرف همین قدر است از امریکه در آن تشبیه از کفار لازم می آید و چاره از آنست منع می کنند
اقول حال این عقیده جدیده آنکه بسیار از مستندین و از اموریکه در آن مشابهت لازم
 می آید و چاره از آنست منع نکردند آری بقصد تشبیه منع کرده اند پس آنهمه بقول اعجوبه بخلاف آنحضرت
 صلعم شدند و در این ساقیه در جواب مسئله رسم جوچک که در سنده و شان مروج است گفته اند
 به نیت ادای رسم جمالت باشد جائز نیست که در آن تشبیه بر رسم بنود لازم خواهد آمد و آن درست نیست
 قال علیه السلام من تشبه بقوم فهو منهم الخ لایق در بوارق فرموده مستندین عقیده جدید
 من تشبه بقوم فهو منهم که ابو داود و ابن عمر رضی الله عنهما و ضعیف روایت کرده است اگر چه حدیث
 پریشان وارد کرده شود چه زبان درازها که نمیکند لایق اعجوبه گفته تضعیف حدیث من تشبه بقوم
 بنا بر قول منادی بضعف یک اسناد آن با وجود تخمین همان منادی برای اسناد دیگر خبر غناد چه باشد
 الخ **اقول** در هیچ مقام عقیده کلام نمیکند منادی که اسناد او وسط طرانی را تخمین کرده چه مفید تجرید
 خواهد بود آری اگر منادی میگفت که این حدیث صحیح از صحاح بسته است البته مقید شود چه بقول ایشان
 جز حدیث صحیح بسته و انهم ما و قتیکه صحیح نباشد استناد نمودن نمی شاید قوله تضعیف منادی یک
 اسناد را شاید نباشد مگر از جهت عبد الرحمن بن ثابت الخ **اقول** با وجود غلبه جبل در هیچ مقام از
 رو تحقیقات علمای اعلام مستندین خود باز نمی آید حال آنکه در سند ابو داود و او لا عثمان بن
 ابی شیبیه است که با وجود وثقه بودنش محققین نوشته اند که او نام چنانکه در تقریب هم موجود و ثانیاً
 عبد الرحمن بن ثابت را در تقریب مجهول نوشته است و آنچه توثیق وی نقل کرده پس محتاج تصحیح
 نقل است و آنچه گفته ابن جان در ثقات ویرانگر کرده حالش آنکه ابن جان که عبد الرحمن بن
 ثابت را در ثقات ذکر کرده آن عبد الرحمن بن ثابت بن الصامت انصاری است از تابعین

که آن از روایت ابن ماجه است نه محمد الرحمن بن ثابت راوی ابو داود که ابن جان خود در میان خبر
تفریق کرده است در قریب اولاً بعلامت ابن ماجه نوشته محمد الرحمن بن ثابت بن الصامت الانصاری
المدنی قبل الصحیح و ذکره ابن جان فی ثقاة التابعین بعد از آن بعلامت ابو داود نوشته محمد الرحمن
بن ثابت الانصاری الاشعری المدنی مجهول من الثانیة یقال هو الذی قبله و فرقه ابن جان است
قول تخصیص تشبه سنیه عن تشبه در امر مذموم یا امریکه قصد تشبه بدان کرده شده باشد چنانکه از
بعض منقول است بی دلیل محض است و خلاف ظاهر احادیث و اقوال فقهاء **اقول** عادت
عجوبه است که امریکه مخالف اوجمی باشد آنرا بی دلیل محض و مخالف احادیث قرار میدهند و فقهاء
کاملین از مستندین و بدلائل شرعی تحقیق فرموده باشند در بوارق از خزان لا سبر آورده ان
التشبه بهم لایکده فی کل شیء بل فی المذموم و فیما یقصد به التشبه کما فی البحر و آنچه از نهایی آورده
پس مراد از صنیع اهل کتاب شعارشان است و رنه مخالف مستندین عجوبه بلکه مخالف اربعین است
قول در شرح فقه اکبر نوشته و کذا البس تاج الرفعة مکرره الی قوله من تشبه بقوم فهو منهم انتهى حال
خیانت عجوبه آنکه آنچه بلا فصل در همان مقام نوشته آنرا ندیده یا نفهمیده حال آنکه صریح بسطل
نیرافات عجوبه بوده و آن اینکه اما جواب بعض العلماء فی مقام الاتحاط علیہ لبس بزرگسوة بان قلنسوة
الارکیتة ایضاً بدعة فلیس فی محله فاما ممنوعون من التشبه بالکفرة و اهل البدعة المنکرة فی شعارهم لا یجوز
عن کل بدعة ولو كانت مباحة سوا کانت من افعال اهل السنة او من افعال الکفرة و اهل البدعة فاما
علی اشعار الی آخره و آنچه ادعای تحریف در نقل تفسیر عزیزی نموده حاشا اینکه در بوارق بعد نقل
عبارت عزیزی انتهى بملقطاً موجود آنرا ندیده یا نفهمیده و آنچه گفته که حاشا که تشابه از بسطون و
مفاد کلام صاحب تفسیر باشد الی آخره **اقول** حاشا اینکه مقصود صاحب بوارق رد عقیده
نجدیه است قطع نظر از آن رد عقیده جدیدۀ عجوبه هم از تفسیر سخوی عیان عجوبه گفته که امریکه در آن
تشبه کفار لازم آید و چاره از نیست ممنوع است و از مقبولة دلالت احادیث بر نمیی از تشبه
بکفار در افعال شان مطلقاً نقل نموده حال آنکه از عبارت تفسیر عزیزی ثابت که مطلقاً نیست
کفار موجب حرمت نیست و صدقه دادن در وقت کسوف و مهیا داشتن آب بر سر راه یا برای
مسافران که معمول بنفوس است با وجود مشابعت حرام نیست لطیفه در بوارق حکم شرک نمودن

نجدیه برهتخانه از ارواح انبیاء اولیا و دلیل آوردن بایه ایان مستعین و احادیث باب توکل مذکور
آنچه گفته از استعانة بار و اح انبیا و اولیا اگر طلب شفای مریض و آمدن غائب و کشش رزق
و دفع مصائب و غیر ذلک ازین ارواح مراد داشته پس در شرک بودن آن چه کلام ست باید نم
که شاید کسی از اهل اسلام منکر از شرک بودن آن نباشد و اگر دعا خواندن ازین ارواح بعد انتقال از
دار دنیا مراد داشته پس کسی قائل شرک بودن آن بمعنی شرکیه کفرست هنوز دیده و شنیده نشده
آری اگر این قسم بر بدعت و استعانة بجهل که نوعی از عبادت است یا شرک صغر گفته باشد محال استجاب
نیست که کلمات جمهور اهل اسلام مؤید همین است **الاقول** حکم شرک در قسم اول بر مجرد طلب دفع
مصائب و غیره بی اعتبار اعتقاد استقلال و خالق بودن غیر او تعالی فاسدست و آنچه ترقی نموده
گفته شاید کسی از اهل اسلام منکر از شرک بودن آن نباشد الی آخره منشاء آن جهالت است پس ایسم سبکی
در رفتار انتقام فرموده البایا الناس فی التوسل والاستعانة والتشفع بالنبی صلعم اعلم ان جواز
ذلک و حسنه من الامور المعلومه لکل ذمی دین و مومن البیر السلف الصالحین حتی جاء ابن تیمیة
فاختصر بالم یسبق الیه فی سائر الاعصار و قد وقفت له علی کلام طویل فی ذلک لکن رأیت
ان امیل منه فان وایا العلماء ارشاد المسلمین و کلام بذل شخص با بصد من ذلک و با جمل فالتوسل
علی ثلثة انواع الهم و در تفصیل آن فرموده النوع الثالث ان یطلب السئل منه ذلک لامل مقصود
یعنه انه صلی الله علیه وسلم قادر علی التنبی فیه و من یناقول القائل اسئلك مرافقتک فی الجنة
و الآثار فی ذلک ایضا کثیره و لیس المراد بنبی صلعم الی الخلق والاستقلال فهذا لا یقصد
سلم فصرف الکلام الیه من باب التبلیس فی الدین و لا یقصد الناس بسؤالهم ذلک الا کونه صلی الله
علیه وسلم سیما بالله تعالی مستغاث و الغوث منه خلقا و البنی صلی الله علیه وسلم مستغاث و الغوث
منه بیا الهم انتهى مخلصا و همچنین است در جوهر نظم و غیره و در قسم ثانی یعنی دعا خواندن از ارواح
که انکار قائل شرک بمعنی کفر بودن کسی نموده حالش اینکه قطع نظر از آنکه از فتوی مولوی نذیر حسین
و غیره اجمول و فروع نجدیه کند با و ظاهر است خود آنچه در تفصیل نوشته یادش نیاید جای گفته استعانة
مطلقا سوائی که مستثنی الشرع جواز یا منصرف و مختص بذات احد است و جای گفته استعانة بموتیها
از شرع مستثنی نشده پس داخل عباده است و مستثنی از شرک فی العبادة و حکم آن در تقویة الایمان

به بنید و قطع نظر از تفهیم و تبیین کتاب به بنید از رساله تطهیر لافیه و آورده تا فراد و الله تعالی بتوحید لایق
لا یم الام ان یكون الله عارضا لله تعالی و الله فی الشک لا یكون الله وحده و الله عارضا لله تعالی بتوحید لایق
قوله و من فعل ذلک بخلق من حی و میت سوا کان ملکا و نبیا و ولیا الا ضیاعا فقد اشرک فی عبادة و ان
اقر الله وحده الحق قوله کلمات جمهور اهل اسلام مؤید همین است جز اینکه بعض علماء مانند قاضی ابوبکر بن
الغزالی المالکی قائل جواز توسل به نبی صلعم شده الحق اقول حال کذب این دعوی از سابق ظاهر حجتا
اعاده نیست اما حال جبل و نامحی او در اینجا باید دید نهایت آنچه از عبارات متفویضه مخفی و المختار
و قواعد الطریقه ظاهر بهینه قدر است که بعضی الکیه زیارت برای توسل و تبرک مخصوص بنیادین و کتب
و دیگر آن ناجائزه آنکه جمهور اهل اسلام مطلقا ناجائز میدانند و بعضی علماء مانند قاضی ابوبکر بن
قائل جواز توسل به نبی شده اند قوله تقی الدین سبکی از عناد و رشف السقام بسالمة درین باب اگر گفته است
که قبل ابن تیمیه کسی منکر از توسل به نبی نشده حال آنکه این دعوی او غلط است و رد کرده است این را
ابن امیر الحاج و شرح منیه الحق اقول محض افتراء و از است لایق و کتب تاریخی و کتب فقهیه
حالا باید شنید که در شرح منیه گفته الفصل الثالث عشر فی صلوة الحاجه فی غیر ما عهد به شیخ
و اختلف الروایة فی الدعاء الذی بعد ما یصل عیث بن حنیف ضوان عن ابی سیدل الله علیه السلام
یا رسول الله ادع الله ان یشفی عنی عن بصری قال او ادعک قال یا رسول الله قد شفیت عن بصری
بصری قال فانطلق فتوضأ ثم صل رکعتین ثم قل اللهم انی اسئلك و التوجه الیک بنیک محمد بنی
یا محمد انی التوجه الیک ربک ان یشفی عنی عن بصری اللهم شفعه فی رجوع و قد کشف الله عن بصری و رواه
النسائی و اللفظ و رواه ابن ماجه و ابن خزيمة فی صحیحهم و الحاکم و قال صحیح علی شرط البخاری و مسلم
اخرجه الطبرانی بقصته فی اوله و لفظ الدعاء عنده ثم قل اللهم انی اسئلك و التوجه الیک بنیک محمد بنی الله
علیه و علی اله و صلیه و سلم نبی الرحمة یا محمد انی التوجه الیک ربک فتقضى حاجتی ثم تذکر حاجتک ثم قال انما
بعد ذکر طرفه و الحدیث صحیح قلت و شکل جدا ضافه بکذا فی التسخیر الحاجه من اطلاق انه مکروه لاجل ان
یقول فی دعائه اللهم انی اسئلك بانیا نیک و سلک كما یذا و یجئ انیا نیک و سلک معروا الی ابی یوسف
اللهم لا ان یتقال ان هذا مخصوص من هذا الاطلاق بوجود السمع فیه و لا یقاس علیه غیره لانه لیس
اصد من النماذج فین فی درجه فاذن من خصائصه کما یوضحه ما عن عمر بن الخطاب راعه قال قال رسول

الله صلى الله عليه وعلى آله وصحبه وسلم لما اقترفا دم الخطية قال رب سئلك بحق محمد لاخفرت ان يقال
 الله تعالى ادم وكيف عرفت محمد ولم اخلقه قال يا رب انك اخلقتني بيدك ونفخت في مني روحك
 رفعت راسي فرائيت على قوائم العرش مكتوب بالا اله الا الله محمد رسول الله فعلت ذلك لم تضف الي
 الاحب الخلق اليك فقال الله تعالى صد يا ادم انه لاهب الخلق الى ما اذا سالتني بحقه فقد غفرت
 لك ولولا محمد ما غفرت لك ما خلقتك رواه الحاكم في المستدرک وقال صحيح الاسناد ولكن
 الحق ان في دعوى الخصوصية نظرا فان في صحيح البخاري عن النبي ابن مالك ان عمر بن الخطاب
 كان اذا تحطوا استقى بالعباس بن عبد المطلب فقال اللهم انك انت توسل اليك بيننا فتقربنا
 وانا نتوسل اليك بعم بنينا قال فيسقون وما قيل في وجه الكرامة انه لا حق لاحد على الله في الظلمة
 نظر ايضا فان لبيد الله المخلصين على السد عز وجل حقاس انزلني عنده ومزيد المكارم والوجاهة
 لديه بمقتضى قول الحق ووعد الصدق فضلا منه وكراما لا اتحقا قاعا لم عليه سبحانه من حيث هم
 وجائز ان يكون من تحقيق هذه المرتبة العلية ومقتضى هذه المرتبة السنية ان يتوسل الى الله تعالى
 بها في انجاح المطالبات بدفع المكروهات وحصول المحبوبات والله سبحانه يفضل على السائلين
 بذلك كرامته وفضله واتمنا من وطولا ومما يوضح به في الصحيحين وغيرهما من معاذ قال كنت
 روف رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وصحبه وسلم على حمار ليس بطني وبينه الاموخر الجبل قال
 يا معاذ هل تدري من ملحق الله على عباده وما حق العباد على الله فقلت لله ورسوله علم قال فاجاب
 الله على العباد ان يوحده ولا يشركوا به شيئا وحق العباد على الله ان لا يعذب من لا يشرك به شيئا
 قلت يا رسول الله فلا وبشر به الناس قال لا فيتكلموا وقد روى ابن ماجه باسناد فيه
 مقال وقال الحافظ عبد العظيم المنذره وحسنه شيخنا الحافظ ابو الحسن المقدسي عن سيد الخلق
 قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وسلم يقول من خرج من بيته الى الصلوة قال اللهم
 اني اسئلك بحق السائلين عليك بحق محمد شاخي هذا فاني لم اخرج اشر ولا بطرا ولا رياء ولا
 وخرجت لبقاء من خطك وابتغاء مرضاتك اسئلك ان تعبدني من النار وان تغفر لي فغفرت لي
 انه لا يغفر الذنوب الا انت قبل الله اليه وجهه واستغفر له بسبعون الف ملك ولا اله الا الله
 ايضا ما ذكر الحافظ ابن حبيب وحدثني طويل اخرجه الطبراني في الكبير الداع له الى ما تقدم

استلک بنور وجهک الذی اشرقت له کسموات والارض بکمال حق هولک و
 بحق السائلین علیک ان تقبلنی فی هذه الغداة وان تجیرنی عن النار بقدرتک
 وکل من ینزل الی الدنیا فی النص فی المسئلة ولا یضر تضعیف الثانی بان فی سنده فضا الی بن جبریل
 فانه مع کونه علامه تشدد له الحدیث الاول فی هذا المطلوب والتدسیحانه علم الی قولہ در صفحہ ۱۳۸
 و ۱۳۸- این کتاب از زائمه فقه مانند امام مالک و امام احنیفه نقل کردیم که نزد ایشان توسل بغير
 خدا و صفات او جائز نیست الی قول حال اینکه سابقا و ضار کرده که دعوی اسماعیلیه از ویسیل
 آورده و پیش ثابت و آنچه عبارات طویل از صراط المستقیم و غیره آورده پس فی انتمه المسلمین
 من سجد للعرس الی استقبل قبر النبی یدعو عنده الی حال گذشت از سابق روشن گردیده لطیفه در
 بوارق محمدیه بعد عبارت تفسیر عزیزی که اکثر مسلمین فی صلوٰة خمسہ جمعه و جماعات و محاضرات و اح
 مقدّمه بنیاد و اولیا و زیارت قبور صالحین و عرفابه تلاوت این سوره تا تشریف بینمایند انتی مرقوم بود
 لفظ محاضرات و اح انبیاء و اولیا را باید دید و معنی آن از قرن شصتینان باید پرسید همچو به از نماز است
 و ریده چشمی گفته و یدیه شد معنیش از مبتدعین حسب مراد ایشان پرسیده میشود و الی آنچه به این منصب
 سائل و مجیب هم خبری ندارد و در نه انجین کلمه بر زبان نمی آوری و قول عبادت خدا بودن زیارت
 قبور چه مضرت الی قول نشاء این جرات است که مضرت نافع نمی پذیرد و اولاً معنی عبادت که
 اسماعیلیه قرار داده اند صریح بطلان آن ازین بیان ظاهر گردیده و ثانیاً چون زیارت قبور
 شهدا و صالحین داخل عبادت اند شد پس بحدیه که زیارت را بسوی جائز و ناجائز تقسیم نمود
 و قسم جائز زیارت قبر صالح و فاسق و ولدا و غیر ولی برابر داشته اند و از عبارت مذکور که بود
 زیارت قبور صالحین و شهدا داخل عبادت خدا یا نبوده که جان خود را در راه او باخته اند ثابت
 است پس چرا این عبارت مضراتشان نباشد قول استعانه از غیر آنرا منظره عوان الی دانسته
 که جواز آن درین مقوله کورست استعانه بحدیث غلات الی قول لفظ غیر خدا میگویند بلکه
 از دلالات بخصوص خوب و غلات و غیره امور مذکوره ندارد قول این مقوله نیز تعلق با عبادت
 ارواح ندارد بلکه تعلق با عبادت اسباب عادی و ظاهری است الی قول نمی بیند که در عبارت
 تفسیر موجود که بر غیر خود را عبادت میکند الی کلام اسباب ظاهری که عبادت قول شریف

استعانت از افراط و تفریط استعانة سفید جواز استعانة هر قسم غیر منقسم نیست **الحاق قول** اینقدر نه فهمیده
 که اگر استعانة قطع نظر از اعتقاد استقلال و عدم استقلال مختص سخن سبحان میبود و از غیر او تمسک
 چنانکه عقیده سماعیه است پس اعتبار استقلال در آن که در تفسیرت محض بی میبود لطیفه در
 بوارق فرموده مقوله منقسم صراط الذین انعمت علیهم **الحاق** به گفته غایت حاصل این مقوله را اگر دید
 حاجت است توسل الی الله بدون تقدیر حیات و ممات شان پس قطع نظر از اینکه جواز توسل با الله
 مختص فی بین الفقهاء است الی قوله و خصم گفتن میتوانند که قید حیات برای تصحیح کلام مرادست میگویم
 که این حاصل مفید جواز توسل نیست که را اگر دیدن حاجت توسل ایشان امر است و جواز توسل
 امری دیگر **الحاق قول** اولاً نسبت عدم جواز توسل الی الله بسوی امام عظم و امام مالک محل
 کلام است ثانیاً بر تقدیر تسلیم آن نیز عقیده سماعیه از آن ثابت نتوان شد که در مسئله اخلاقیه
 فقها سواى حکم الیهی و عدم لزومیت زیبا نیست چه جای حکم شرک و ثانیاً قید حیات بمعنی کلام
 خصم نتواند شد چه هرگاه توسل و استعانت غیر خدا شرک یا حرام باشد پس تفرقه حیات و ممات
 محض جهالت است چنانکه اموات غیر خدا اند همچنان ایها هم و بر تقدیر حصراً اختصاص سخن سبحان
 احوال اموات هر دو برابر مگر قطع نظر از آن همه میگویم که آنچه عجوبه غایت حاصل این مقوله قرار داده
 و آنرا عقیده جواز توسل مذشته یا محض تعلیط عوام است یا جهالت تمام در مقوله مذکور متحمل
 دخول در طریقۀ الی الله و توسل بآنها جستن محمود الی سلام شده **الحاق** پس بقول صاحب تفسیر
 از محمودیت توسل انکار نمودن راه مخالفت الی اسلام میبودن است **قول** این مقوله متعلق بآباد
 و اعانت ملائکه موکلین است **الحاق قول** چون قائل بآباد و اعانت ملائکه گردید پس جواب
 عقیده سماعیه شرک لازم گردید و گویند خصوصیت مسئله استعانت بار و اح از آن ثابت
 نباشد که مقصود صاحب بوارق از نقل مقولات تفسیر عزیزی مخصوص بآبستعانت نیست **قول**
 غنمای حاصل این مقوله جریان انقاع و استفاده از اولیا و دیگر مومنین و تصور افاده و اعانت
 و طلبیدن ریا ب حاجات محل مشکل از ایشان است **الحاق قول** **الحاق** به همین قدر با متناهی
 حاصل این مقوله قرار دادند معنی لفظ متعانة سفیدند یا بوارق ندیدند که در جهان مقوله هم
 اول عبارت تفسیر ائمه فاقده و بعد از آن عبارت تفسیر سورة نشت مقول و از عبارت

اولی تو جوارح برترین و مستفیدین هم حاصل است و از عبادت ثانیه دادن نصف در دنیا
به نبض خواص از اولیاء الله ثابت که موضع ضلال و غوایت اشقیاست **قول** این منتها حاصل
مفید جوارح استفاد و طلب حاجات نیست الی آخره **اقول** کاش عبارت بوارق میفهمید تا
رسوا نمیکردید و شروع و ذکر مقولات تفسیر غریبی موجود درین مقام بتوسط کلام عاقلان
آن که ایم علیهم التحیة و السلام نقل میکنم گویا مسئله تنعانه خصوصیت مذمت باشد که مؤید و معین
بدعا و بین و مفسر ضلال و غوایت آن اشقیاست **الم لطیفه** در بوارق مجزیه فرموده بخدیبه
تقابل شده اند باینکه ارواح را در عالم برزخ ادراک علم و سماع نیست **الم** آنچه گفته این آیات
و احادیث بهمین معنی در باب عدم سماع موتی متمسک معتزله نیست بلکه آیت کریمه لایذون
فیها الا الموتة الاولى و آیه کریمه انک لا تسمع الموتی و آیه کریمه و ما انت بسمع من
فی القبور در عدم تغذیه و تنعمیت متمسک معتزله است بحجت دلالت آیت اولی بر انتقاد
بعد موت دنیا قبل حیاة آخره که لابد است وجود آن بر تقدیر حیات در برزخ و دلالت بر
آخرین بر عدم سماع موتی و آیات ثلثه در عدم سماع موتی کلام احیاء متمسک مولانا جلال الدین
اقول بلا حظ کتب علم کلام ظاهر که متمسک معتزله مخصوص در عدم تغذیه و تنعمیت نیست
بلکه تمسک شان در باب انکار از حیات و عدم تغذیه و غیره است و موافق موجود احیاء الموتی
فی قبور هم و سالک منکر و غیره و عذاب الکافر و الفاسق کما حق عندنا و اتفق علیه سلف لائمه قبل
ظهور الخلاف **الم** و بعد از آن نوشته است حج المنکر بقوله تعالی لایذون فیها الموت الا الموتة
الاولی اولوا حیوان فی القبور لذا قوم بین الی آخره مخفی مباد که معتزله انکار از حیات و علمها
و تغذیه و تنعم و سوال و جواب دارند و برین امور این آیات و دیگر آیات پیش میکنند پس اگر در کتب
ذکر حیات و غیره نموده حرف بر ذکر عدم تغذیه و تنعمیت استفاق کرده باشند توان گفت
که این آیات متمسک معتزله در انکار حیات و ادراک و غیره نیست **قول** **الم** سنت منکر از عدم تغذیه
و تنعمیت و ثبت تغذیه و تنعمیت آن بوده اند نه منکر از عدم سماع موتی و قائل سماع **الم** **اقول**
آنچه بزیان را معلوم نیست که محققین مستندین و در کتب مشهوره مذکور است و در کتب معتزله
در جامع البرکات فرموده منمودی میگوید که تمام اهل سنت و جماعت اعتقاد دارند به موجودیت

اور رکات مثل علم و سمع و بصر مر سائر اموات را الی آخره در شرح بر رخ گفته و اما الادراکات کاعلم
 والسمع فلا شک ان ذلک ثابت لهم و سائر الموتی و علیہم اهل السنة الخ و خدیبا لقلوب فرموده اند که
 تمامه اهل سنت و جماعت اعتقاد دارند بنبوت ادراکات مثل علم و سمع مر سائر اموات را الی آخره
 در مواهب گفته و اما الادراکات العلم والسمع فلا شک ان ذلک ثابت لهم و سائر الموتی الخ و در مواهب
 گفته اعلم ان هذا الحدیث المتفق علی صحته صریح فی ثبوت السمع للموتی و حصول العلم لهم بما یحاطون
 الی آخره بعد تفصیل این سلسله نوشته و بالجملة الکتاب و سخته معلوان با جبار تدل علی وجود العلم
 للموتی بالذیاء و اهلها فلا مجال لانکاره الالجابیل بالاخبار و منکر بالذین الی آخره انجوبه این متذکرین
 خود را از این سنت میدانند یا خارج از ان قول درینقول مولا نا که در موت دنیا و حیات آخرت
 حیاتی و موتی نیست انقیاد را و از حیات حیات کامله است الی آخره اقول این اراده بحکم
 عدم فهم عبارت فارسی است قول درینقول مولا نا که مرده و خوابیده در هیچ موت یکسان اند
 فرق همین است که مرده از حکم بازگردیدن در دنیا نیست و خوابیده را حکم بازگردیدن است انتهی
 مراد از هیچ موت نفس تو فی است که در ان مرده و خوابیده یکسان است گو تفاوت و کیفیت تو فی
 باشد الخ اقول در اینجا هم نه معنی لفظ هیچ فهمیده نه کلمه حصر را که لفظ همین است دیده ناحق در پی
 اظهار جبل خود گردیده قول که این تقسیم مولا نامطابق ما ثور از ان حضرت و صحابه و تابعین و دیگران
 تفسیر است الخ اقول کاش اگر موضع القرآن هم میدیدیم چنین ادعا نمیکرد و در تفسیر آیت کریمه
 و ما انت بسمع من فی القبور نوشته او فرمایا تو نهیمن سنا تا قبرین پڑنو که او حدیث بین
 آیا ہے کہ سلام علیک کرو مردون سے وہ سنتے ہیں اور بہت جگہ مردے کو خطاب کیا ہے
 او کی حقیقت یہ ہے کہ مردے کی روح سنتی ہے اور قبرین پڑا ہے و ہر نہیمن سن سکتا و عبارت
 از بعض تفاسیر نقل کرده در بیع عبارت تصریح مذہب نجدی نیست پس دعوی موافقت محض
 اقرار و تعلیل جملست قول کلامی را کہ در اینجا غسوب بسوی شاہ عبدالعزیز کردہ بدین نسبت
 باور نداردیم چہ از ادلہ شرعیہ و از انجہ درین کلام بدین تقریب مذکور ثبوت شعور و ادراک نیست
 مگر تقدیر یا تمکذ و یا قیالم بہ نہ آنقدر کہ زائران قبر را شناسد الخ اقول کلامیکہ در اینجا غسوب
 بسوی شاہ عبدالعزیز صاحب در بوارق محمدیہ است انکار ان نسبت کم از انکار مشہورات نیست

چه فتوی مذکوره از وقت حیات شاه صاحب تائید وقت مکتوب مطبوع معروف و مشهور است
اما آنچه در دلیل گفته چه از اوله شرعیه الحاشی از مسبق از کلام مستندین و باید دید که شنیدن
اموات زائران قبر از اوله شرعیه ثابت کرده اند و آنرا در باب اهل سنت قرار داده اند تا آنکه
در غنیه الطالبین که مستند است فرموده و توسن بان المیت یعرف من غیر و راه لم قطع نظر از
این مضمون در تفسیر عزیزی بهم موجود پس باید که از نسبت آنها انکار کند و آنچه از طرف خود لفظ
زیاده نموده گفت و کلام ایشان خود شنید پس حماقت است که نه این لفظ در فتوی شایع است
موجود و نه کسی از اهل سنت مدعی آن و نه آنرا در نزاع نجدیه دخلی است قوله استبشار از صاحب
پس ماندگان بدریافت از اعلام خدا تعالی باشند از خود شنیدن و دیدن حال پس ماندگان
الحاق قول محض حماقت است که از طرف خود لفظ خود ایجاد نموده قوله سلام بر موتی و
همگامی بآنها که ماثور است برای تحسیر و عبرت اچاست نه برای اسماع آنها الحاق قول قطع
از آنکه از کلام ائمه اهل سنت مردود بودن این و سوسه ثابت انجوبه مائه المسائل هم نه فهمیده
در آن موجود سوال نور او هم سماعت موتی سلام زائر از شرع آمده یانی جواب سماعت موتی
سلام زائر در شرح شکوة ملا علی قاری از سیوطی نقل نموده بکذا عبارتة قال السیوطی و
اخرج العقيلي عن ابي هريرة رضي قال قال ابو رزين يا رسول الله ان طريقي على
الموتى فقل من كلامي اذ امرت عليهم قال قل السلام عليهم يا اهل
القبور من المسلمين و المؤمنین انتم لنا سلف ونحن لكم تبع وانا انشاء الله
للاحقون قال ابو رزين سمعون قال سمعون ولكن لا يستطيعون ان يجيبوا
قال يا ابا رزين لا ترضى ان يرد عليك بعد دهم من الملائكة انتم
و قوله لا يستطيعون ان يجيبوا ای جوابا یسمعه الله و الا فهم یرون
حيث لا یسمع انتمی اگر اعتقاد سماع اموات سلام زائر را مخالف نصوص کلام الله باشد
چنانکه مذکور است پس چه میگوید اعجوبه در حق حافظ سیوطی و ملا علی قاری
و صاحب مائه المسائل که مستندین او هستند قوله شاه عبدالعزیز در بعض فتاوی خود
نوشته اند و اخی که از ابدالان مفارقت شده اند تاثیر آنها در عالم اصلا در شرع نیامده و الا

اقول این چه جرات است از فتوی مشهوره شاه صاحب انکار نماید با وجودیکه اصل مطلب آن تفسیر
عزیزی است ثابت و خود از بعض فتاوی مجبوله سندی آرد با وجودیکه هیچگونه معارض و مزاحم فتوی
مشهوره نیست اما انچه به بیان کند که تصرف ارواح کامله در عالم دنیا از تفسیر عزیزی ثابت است یا نه
الطیفة مولوی عبدالحی که در فتوی خود نوشته است بعد از آن کس که مطلع مطلب غالب نگردد پس پیوست
و حال اهل قبور عجیب است از در بوارق محمدیه عبارات تفسیر عزیزی و تحفه در رد آن منقول انچه
گفته در تذکره و قالم و عدم قنای روح تزعیت مابه التزعاع سماع اموات کلام اچاست نه شعور و
ادراک لذت و الم آخرت الی قوله و غایت مستفاد عبارات تفسیر محمد مشهور و ادراک مذکور و اجملا
سطور نیست الخ اقول ماله تخصیص ماله التزعاع و سماع محض اخترع است که بچندیه از اطلاق و ادراک
و علم و سماع ارواح در مرتبه بحال و قال زائرین و توجه و تصرف ارواح در دنیا منکر اند این
تخصیص چه معنی دارد و تا آنجا که تخصیص غایت مستفاد عبارات شاه صاحب بانه نموده نماند
از کمال جهالت در عبارات تفسیر عزیزی موجود موت بمعنی عدم حس حرکت و ادراک و شعور جدا
بجدائی روح میدرد الی آخره و در عبارت تحفه موجود حال ارواح در عالم قبر مثل حال ملائکه
است الخ و نیز در عبارت تفسیر مستفاد بجهت زیارت کنندگان و اقارب و دوستان بر قبر مطلع
و ستائش میشوند الی آخره قائله مخصوص مورد قافح عموم لفظ نباشد الخ اقول واضح باد که
عدم اعتبار مورد عموم محال کلام است مثلاً آیا تیکه در حق کفار در باب نفی نفع شفاعت احسان
برای عابدین آنها دارند از ان نفی نفع شفاعت انبیا و اولیا و حق مسلمانان مراد گرفتن بجز نفی
بیش نیست در جمع الهی فرموده کان من عمر فیری الخ و ارج شر الخ لانهم انطلقوا الی آیات نزول
فی الکفار فجعلوا علی المسلمین قال المذنب تاب الله علیه و اشر منهم من سحیل آیات فی شر الیهود
علی علماء الاله المعصومه المرحومه طهر الله الارض عن رجسهم الی آخره قائله انچه در اینجا از حجت
البالغة نقل نموده بر سماع اصوات کلام احیاء و دیدن آنها احیاء و کلام کردن آنها با حیادلات
نمیکند الخ اقول در بوارق از حجت بالغة منقول از امات الانسان کان للسمه لسانه اخری
نیز فی فیض الروح الالهی فیما تفرقة فیما بقی من الحس المشترك کفی کفایة لسمع و البصر و الکلام الی آخره
و بعد از این است فیلهو بالاله لانه و صاعده الی آخره و هرگاه انچه در بوارق در حجت بالغة

منقول است تعصیده پس امید این معنی که دیگر تالیفات شاه ولی الله را که در یو ارق حواله است بنیده
فقد کجاست ما باید که در فیوض ارواح قدس مطالعه نماید و قطع نظر از ان از صراط مستقیم حال توجه
روحین مقدسین حضرت جناب غوث الثقلین و حضرت خواجہ نقشبند کمال سید احمد صاحب عالم
نماید قول که کفار کلام رسول خدا صلی الله علیه و سلم می شنیدند لیکن چون ثمره سماع از ایشان ظاهر نمیشد
پس شنیدن ایشان مشایبه شنیدن شده لهذا خدا تعالی کفار را در کورین را تعبیر بموتی و فهم که اصلا
سماع ندارند بر طریق تشبیه نموده **الحاق قول** واضح باد که اشتراک وجه شبه در میان شبه مشبیه
جز و رست مثلاً از زید کالاسد شجاعت زید ثابت خواهد بود و وجه شبه شجاعت است که در هر دو
مشترک است نه امریکه خاص باید باشد پس همچنان از تشبیه کفار با اموات عدم نفع کفار بدعوت
مانند اموات ثابت خواهد بود و وجه شبه همین عدم نفع را خواهند گفت و دیگر امور را پس ازین آیت
عدم نفع اموات البته مستفاد توان شد اما عدم سماع حقیقی پس عام ازین که حق باشد یا باطل لیکن
ازین آیات ثابت نیست چه جای آنکه این آیات نص باشند و انکار سماع چنانکه دعوی اسماعیلیه است
در مرقاة گفته لان المراد من الموتی الکفار والمنفی منسوب علی نفی النفع لا علی مطلق السماع او علی نفی البقاء
المرتب علی السماع الی آخره و در شعبه للمعانی گفته مراد بسماع عدم اجابت است مرحق را بلیل آنکه این
دو آیت نازل شده در دعوت کفار بایمان و عدم اجابت ایشان مرحق را الی آخره و از انان
العیون گفته و السماع المنفی فی الآیه بمعنی السماع النافع و یشرار الی ذلک الجلال السیوطی بقوله سماع
موتی کلام الخلق و رجاءات به عندنا الا انما فی الکتب و آیه النفی معنا سماع بهی حق لا یقبلون
لا یصفون للادب لانه تعد شبه الکفار بالموتی فی عدم الانتفاع بالدعوة الی آخره قوله
ازینجا خیال عدم سماع موتی باین اگر دو را از کار بود چرا اهل سنت بسجواب معتزله پابند دام
ایخیال شدند و گفتند که نزاع نیست و عدم سماع نیست چنانکه از اخبار و افکار و شرح مقاصد
گذشت **الحاق قول** آنچه در شرح مقاصد و غیره گفته اند از ان مطلب بخبریه که انکار ادراک و
اطلاع سلام و کلام را آخرین است حاصل نمیشود که در ان عبارات بیان نفی سماع است و چگونه
بیان شرح مقاصد موافق بخبریه تواند شد که در همان مقاصد و شرح مقاصد موجود و فاضل
لا یغنی ادراک الجزئیات عند فقهاء الالات و عندنا بقی اهل الظاهر من قانون الاسلام لا ادراک

المتجردة ايضا ولما يتفقد زيارة القبور والاستعانة من نفوس الاخيار الى آخره پس بموجب
صاحب مقاصد منكر بودن تجديز قانون اسلام ظاهرست قوله حنفية كثرهم المتدبرين طريق فقه
الم اقول محل بحث و مراد حنفية سماع عني است پس از نفی آن ادراك و سماع حقیقی لازم نیاید اگر
از کلام کسی از حنفیه انکار سماع متوهم شده مستندین اعجوبه بر آن متدبران نموده اند ملا علی قاری
در مرقاة بعد قول فتح القدیر فرموده اقول هذا منهم يعني على ان يعني الايمان على العرف فلا يلزم
نفی حقيقة السماع الم و در لمعات هم گفته یعنی الايمان على العرف لا الحقيقة الم اعجوبه را خبری نیست که
صاحب فتح القدیر در زیارت قبور گفته و قالوا في زيارة القبور مطلقا الاولى ان يأتي الزائر
من قبل رجل المستوفى لامن قبل راسه فانه التعب لبصر الميت بخلاف الاول لانه يكون مقابل
بصره الى آخره لطيفة در بوارق فرموده حال شبه دوم آنکه حضرت عائشة رضه در آن مقام
حاضر نبود صرف استبعاد عقلی آن صدیقه را در جنب مثل فاروق که حاضر واقعه بگوش خود
از رسول الله شنیده و در قرار دادن ازنا و اقصی است الم اعجوبه گفته بر نسبت رد کردن حدیث
از صرف استبعاد عقلی سومی عائشة رضه جرات کسی جز این دریده و همین است الم اقول
این چه حماقت است صاحب بوارق کی گفته که حضرت صدیقه رضه حدیث را از صرف استبعاد عقلی
رد کرده تا این طعن متوجه شود بلکه مصاف و صریح نسبت رد حدیث حضرت فاروق را
بسوی حضرت صدیقه رضه رد کرده اما آنچه اعجوبه گفته که رد کردن آن صدیقه رضه از جهت
مخالفت آن بمضمون قرآن بود الم قطع نظر از آنکه خود در نیقول رد کردن صدیقه رضه
شریف را تسلیم میکند گوید دعوی مخالفت نص قرآن اشاره بتکفیر حضرت فاروق و غیره از
دریده و منی خود و نماید حالش از مستندین او باید شنید ملا علی قاری فرموده اقول الحدیث
المتفق علیه لا یصح ان یکون مردودا لاسیما ولا منافاة بینه و بین القرآن لی آخره و در لمعات
گفته لکن العلماء اجابوا عن قول عائشة رضه و استدلوا بها بالقرآن و لم یلقوا هذا القول منها
یا یقول و نقل فی المواهب من الاسماء علی انه قال کان عنه عائشة رضه من القوم و الذکا و
کثرة الروایة و الغوص علی خواص العلم اما لا فرید علیه لکن لا سبیل الی رد روایة ثقة الانبیا
مثله یدل علی نسخة و تخفیفه استحالته کیف و الجمع بین الذی انکرته و اثبته غیر ناممکن لافقی لعم

ایک لا تسمع الموتی لانی فی قوله علیه الصلوة والسلام انهم یسمعون لان الاسماع هو
 ابلاغ الصوت من المسمع فی اذن السامع فان الله تعالی هو الذي ابلاغهم بان یسمعهم
 صوت النبی صلعم انتهى وقد اجاب ايضا بان المراد بالموتی ومن فی القبور هم الکفار مجازا من غیر
 نظر الی حقيقة الکلام والمراد بعدم السماع عدم اجابتهم للحق بدلیل ان الآيتين نزلتا فی دعاء الکفار
 الی الایمان وعدم اجابتهم لذلك قولی آری رجوع وی صدیقہ از انکار بنا بر روایت وی
 این واقعہ را کہ از سند امام احمد بن حنبل ضعیف نقل کنند الی قوله ناشی از فساد اعتقاد و الحق اقول
 این چہ حالت و دریدہ و سنی ست نمیدانند کہ مستندین و چه نوشته اند حالا بدانند کہ در لغات از سبب
 مروی بودن این حدیث از حضرت صدیقہ رض و مرغازی ابن سحاق با سند و جید و اخراج
 امام احمد با سند حسن قوم است پس از طرف خود بی نقل از ائمه دین سند ضعیف قرار دادن
 در جنب مقابلہ آن اکابر و نقل رجوع رافضی و اعتقاد نوشتن ائمه دین رافضی العقیدہ و
 گمراہ قرار دادن است حالا قدری حال قولی و فعل حضرت صدیقہ رض و آنچه علماء دین در
 ذیل آن نوشته اند باید شنید شیخ عبدالحق بذیل حدیث عائشہ رض کنت ادخل بیتی الذی فیہ
 رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابی واضع ثوبی و اقول انما هو زوجی الی فلما دفن عمر رض فوالله
 ما دخلت الا وانا مشدودہ علی ثیابی حیاء من عمر رض نوشته درین حدیث دلیلی واضح
 است بر حیوة میت و علم آن و آنکہ واجب است احترام میت نزد زیارت وی خصوصاً
 صالحان و مراعاة ادب بر قدر ایشان چنانکہ در حالت حیوة ایشان بود زیرا کہ صالحان
 را مد و بلیغ است زیارت کنندگان خود را بر اندازہ ادب ایشان الی آخره

بحث شفاعت

لطیفہ در بوارق فرمودہ از اہم مہات دین جدید بحث شفاعت است و مخالفت با اہل سنت
 و جماعت در مہیت و کیفیت آن الم اجمع بہ کہنے از شیخ عطاء اللہ ہم مذہبان این بلیغ شفاعت
 بدون اذن است الحق اقول این چہ افراط پر دازی و سخن سازی است اگر علاقہ از انصاف
 میداشت اثبات حقیقت کیفیت مذکورہ تقویۃ الایمان مراحتہ از کتاب و سنت لازم نیست
 و آن میر نیاید پس سبب بود کہ سکوت یمنہ و قولہ و بر اذن شدہ رفتن خبری اثری لات

نمسك بلكه خلاف آن از كتاب وسنت واقوال علماء امت ثابت میشود الم اقول شفاعت بر
 آنحضرت صلعم عطا گردیده و اذن آن حاصل شده چنانچه آیت کریمه استغفر لذنبتك
 وللمؤمنين والمؤمنات وحديث صحيح عطيت الشفاعة له علماء دين و دلالت حقيقت
 شفاعت آوردان در آن دلالت دارد و بر وز قیامت هم ظهور آن علی الاعلان خواهد گردید
 پس چنانکه انکار از حصول اذن جدید در روز قیامت باطل است همچنان انکار از عطا گردیدن
 شفاعت بانحضرت در دنیا صریح انکار احادیث صحیح است و در مطالع المسرات فرموده تم اعطاه الله
 قبول الشفاعة و تهابة الدعاء في الدنيا والاخرة الم و در عبارات و در اش اگر انکار از عطا گردیدن شفاعت پیوسته
 ذکر آنی مناسب نیست و بدین آن نیمه تطویل خارج از مقصود است بلکه بعض عبارات مرصع مخالف دعوی سماعیه است
 و در عبارات مرشد الطلاب بوجود بل الشفع لمن اذن الله في شفاعته انتهى و اینجا حاجتی نیست به توضیح
 عبارات منقوله و اما یک لطیفه یاد شنید و آن اینکه از موهب نقل نموده بالجملة قلت هذه الآية على انه تعالى
 صلى الله عليه وسلم كلما يرضاه و اما ما يعتبر به الجمال من انه صلعم لا يرضى و واحد من امته في النار
 الى آخره حال آنکه از رساله فوز المؤمنین ظاهر گردیده که اجله لاحقین برین قول صاحب سبب
 که با تباع ابن قیم سر زده است تعقب فرموده اند پس بر قول مجروح و مرجوح مذمب ایشان باشد
 که با وجود تنبیه هم بر این نیستند علامه زرقانی در شرح مواهب نوشته و قد روال العلامة الشريف
 نصنوي في شرح الشفاء و تبعه في التيسير على المصنف التابع لابن القيم بانه جراحة و سورا و اب الى
 خضاجي و شرح شفاء بذیل حدیث و لا یرضی رسول الله صلى الله عليه وسلم ان یتخلل
 من امته النار بعد قول صاحب مواهب گفته و ایضا بانه جراحة و سورا و اب و الوجه توجيه
 الحدیث بثبوت روایات و ان ضعف و لا یبعد ان يكون غراب العصاة لعصيانهم غیر مرضی
 الله تعالی فلا یرضی به رسول الله صلى الله عليه وسلم ایضا لان رضاه علی وفق رضی به و الله
 بالاقصاء و قد يكون مذموماً فاذالم یرض بعصيانهم و دخولهم النار لعدم رضی به به یدخلهم الله
 الجنة و لو بالآخرة للوعده و الرضى بفعل الله انما يجب من حیث انه فعل للمولى الكريم الحكم لاس
 حیث هو فی ذاته و هو المنفی فی الحدیث الثاني فهو صلى الله عليه وسلم لا یرضی بدخول احد
 من امته النار من حیث هو فی ذاته لاس حیث انه مراد الله فلا اشكال او الرضى مجاز عن

ترک الطلب ای لا ترک طلب العفو واحد من امتی فی النار ولا یلزم منه عدم الرضا حقیقه و کم
 طلب صلی اللہ علیہ وسلم لامته امورا و یهو فی مقام الرضا و اما و اذا وعد بالارضاء فلما بد من خالهم
 الجنة لا ترک الطلب فانه و فقیق فلا ینبغی ان تجرئی احد علی ابطال الروایات با و نام الشبهات
 الخ لطیفه در بوارق فرموده اختلاف است در آنکه شفاعت بر آنست بر آنست مستحقین ثواب
 یا برای اهل کبار مستحقین عذاب و ل مذنب معتزله است لی قوله و ثانی مذنب اهل سنت است
 گویند تاثیر شفاعت اسقاط عذاب است الخ انجو به گفته مذنب اهل سنت را مقصور بر شفاعت برای
 دفع عذاب کردن غلط است الخ اقول انچه صاحب بوارق فرموده محققین اهل کلام در کتب
 شریکه و عقائد بهین طور نوشته اند در مواضع و شرح مواضع گفته اجمع الامته علی ثبوت اصل
 الشفاعه المقبوله علی السلام لکن بی عندنا لاهل الکبار فی اسقاط العذاب عنهم بقوله علیه السلام
 شفاعتی لا اهل الکبار من امتی فانه حدیث صحیح و بقوله تعالی و استغفر لذنوبک و
 للمؤمنین و المؤمنات و طلب المغفره لذنب المؤمن شفاعته له فی اسقاط عقابه عنه و قال المتحرر
 انما هی لزیاده الثواب لا لدرء العقاب الی آخره پس از آن فہمی خود تعلیقا تمہ محققین چون نہایت
 نادانی است کہ مقصود ازین کلام اثبات قصر نیست بلکہ بیان مخالفت مذنب اهل سنت بجهت
 معتزله است و آن در عین است پس اگر دیگر جانا تقسیم شفاعت بچند انواع نموده باشد صاحب
 بوارق را چه ضررت لطیفه در بوارق مجدیہ فرموده مذنب مجدیہ آنکه شفاعت سه قسم است
 الخ انجو به بعد نقل عبارت تقویۃ الایمان گفته ازین غارش و نیار کہ نزد امر و سلاطین دنیا
 میباشد لہ صورت تصویر نموده نام صورت اولی شفاعت بالوجاہت و نام صورت ثانیہ شفاعت
 بالجنۃ و نام صورت ثالثہ شفاعت بالاذن نہادہ گفت کہ شفاعت بصورت اولی و ثانیہ در جناب
 باری تعالی ممکن نیست و شفاعتیکہ در جناب باری تعالی شدنی است شفاعت بصورت ثالثہ است
 و این عبارت تقویۃ الایمان گفته درین عبارت از قوله الصدکی جناب میں ایسی قسم کی شفاعت
 ہو سکتی ہے انتہی جاری کرویدن ہمہ جزئیات تفصیل صورت ثالثہ در شفاعتیکہ بجناب احدیت
 شریفہ مرافیت الخ اقول قطع نظر از آنکہ در عبارت تقویۃ الایمان تحریف نموده بجای
 قول اوس قسم کی شفاعت لفظ ایسی قسم کی شفاعت نہادہ لہذا تقدیر خیالی نموده کہ تقویۃ الایمان

در این گفته جنس نبی و ولی کی شفاعت کا قرآن و حدیث میں مذکور ہے سو اس کے یہی معنی ہیں طہرہ
 انما یتوبہ اقرار نموده کہ شفاعتیکہ در جناب ہارے تعالیٰ شدنی است شفاعت بصورت ثالثہ است پس
 اینہم تطویل محض لاطائل است علاوہ ازان عجوبہ را خبری نیست کہ کبرای او در صحیح صورت ثالثہ و جبریا
 او در شفاعت مذکورہ قرآن و حدیث در رسالہ صیانتہ الاناس غیرہ چہ تکلفات کہ نموده اند اگر
 مرادیکہ انجوبہ بیان نموده ممکن الاجرا میبود چرا کہ کتاب تکلفات و اہیہ نموده اند قولہ و اگر جریان
 بہر نیات تفصیل مذکور در شفاعت آخرت فرض کردہ شود پس محل بحث دوم مقام است الخ
 اقول محض اقرار است رسالہ فوز المؤمنین مطالعہ نماید کہ ہر فقرہ محل بحث است قولہ اول جو کہ
 چوری کو ثابت ہو گئی مگر وہ ہمیشہ کا چور نہیں اور چوری کو او سے کچھ پیشہ نہیں ٹھہرایا مگر نفس
 کی ثبات سے قصور ہو گیا سو او سپر شرمندہ ہے انتہی گوئید کہ مفادش اودن شفاعت ہے
 ناسب است و این مذہب معتزلہ است الخ اقول از پنج اطہر کہ انجوبہ با وجودیکہ جو کہ فصل
 الخطاب و تلخیص الحق درین افسوس کہ بنیاد ما ہرگز آنرا نہ فقیدہ اصل اعتراض ہمین است کہ انخصیصا
 مخالف مذہب اہل سنت است پس جو ایش ہمین قدر بودہ کہ از کتب جمہور اہل سنت این تخصیصا
 ثابت نہیں و اما از عمدہ جواب آن نہ بر آمدن و از طرف خود خاطر خواہ صورت اعتراض بر آئیں
 جواب ترا شنیدن حماقت است و قہر الہی آنکہ باینہم تکلفات و تصنیعات ہم جواب میسر نیامدہ قولہ
 اول مفاد کلام شفاعت بر آئینہ نیست بلکہ شفاعت بر غیر مستیج معصیت زیرا کہ مداومت
 معصیت بوجہیکہ از ارتکاب معصیت شرم نکند و آنرا پیشہ خود گرداند امارت است باحتیاجت الی آخر
 اقول محض مباد کہ این دوسوہ ایجاد نموده صاحب نشر است کہ گفتہ فردی گناہ کبیرہ است و آنرا
 پیشہ خود ساختن عبارت از حلال دہنن و دوام بران کردن عبارت از اصرار معصیت است
 و این ہر دو کفر است و در دلیل گفتہ قال فی شرح العقائد استحل المعصیۃ الّتی ثبت بدلیل قطعی
 کفر و اصرارہ کفر انتہی مخصا الی آخرہ و چون صاحب نشر تحریر او تقریر را و بروی طلبہ دہلی عاجز گردید
 حالا انجوبہ ازان تنزل نموده بجای عبارت امارت نوشتہ لیکن فقیدہ کہ اعتراض مخالف اہل سنت
 مرتفع میشود بی آنکہ این تخصیصات صراحتہ نقل نماید مستحق نبودن مستحب کہ بشار شفاعت است
 نہ کہ شفاعت است و نہ کہ شفاعت است و نہ کہ شفاعت است و نہ کہ شفاعت است و نہ کہ شفاعت است

و انستق است و شرمندگی ترجمہ حیات و توبہ عبارت از مذمت است از حیث مذمت را عدم عدم عفو
بسوی معصیت وقت قدرت لازم است و چاره نیست در توبہ از ان لہذا بعض علماء برای تقریر
توکید اضافت این قید بہ مذمت در توریہ کردہ اند الی آخرہ **اقول** نشاء این خرافات جعلت
از معانی و تراجم الفاظ برای تفہیم او کافی است آنچه در مظاہر حق ترجمہ مشکوٰۃ در باب الاستغفار
و التوبہ نوشتہ دو سکر یہ کہ گناہوں گذر ہوئے سے شرمندہ ہوا الی آخرہ قولہ دوم شفاء
برای تابین در دفع عذاب کہ از عبارت تقویۃ الایمان میفہمند مذہب معتزلہ نیست مذہب معتزلہ
شفاعت مومنین در رفع درجات و زیادت ثوابات است گو قصر شفاعت بر شفاعت بکراہل توبہ
در دفع عذاب الی قولہ مذہب اہل سنت نیز نیست لیکن مواخذہ درینوجہ مذہب معتزلہ بودنش است
اقول اگر عبارت اعراض میں دیدن خرافات بر زبان نغی آور و چون قرار دارد باینکہ قصر شفاء
برای اہل توبہ مذہب اہل سنت نیست پس شفاعت برای عازمین علی المعاصی و غیرہ مومنین در
گذردیدہ و بطلان تخصیصات تقویۃ الایمان خود از بیانش بظہور رسیدہ قولہ دوم قولہ بسبب
و رگز زمین کر سکتا کہ کہین لوگون کے و لو نہیں اس آئین کی قدر گشت نہ جاوے انتہی گویند این
قول معلل بودن افعال الہیہ و انکار عموم قدرت خدا تعالی لازم می آید گویم دعوی لزوم عموم
است زیرا کہ نشاء تو ہم معلل بودن افعال لفظی بسبب است و از افعال الہیہ علل بمعنی موثرات
و موقوف علیہا گوئیم لیکن اسباب بر آن سحری عاودۃ اللہ بنا بر رعایت مصالح و حکم است
استلخ اقول سیکہ ادنی فہم دار و میفہم کہ از تقویۃ الایمان ضروری بودن سبب و موقوف علیہ
بودن آن صراحۃً ثابت است قولہ نشاء تو ہم انکار عموم قدرت لفظ نہیں کر سکتا است و این لفظ
در محاورہ زبان مابد و معنی مستعمل است یکی بمعنی نفی قدرت دوم بمعنی خلاف مصلحت و حکمت الخ
اقول اینہم مغالطات بہ تتبع صاحب صیانتہ الاناس است و با وجودیکہ در تلخیص الحق دفع جملہ
او نام نمودہ شد از ان غماض نمودہ باز همان وسوس پیش نمودن محض حماقت است خلل
آنکہ رعایت حکمت ہم بر حق سبحانہ واجب نیست فعل و سبحانہ دلیل حکمت است نہ آنکہ او تابع حکمت و
مصلحت اندیشیدہ عباد است **قولہ** شفاعت بالوجاہت و بالمحبۃ بدان معنی کہ صاحب تقویۃ الایمان
باینکہ شفعہ آن در حجاب باری تعالی نمودہ هیچ مسلمان شجور آن نمیکند الخ **اقول** بعضہ کہ

برای شفاعت بالوجاہت وبالجت قرار نمودن مخالف صریحہ بتقویۃ الایمان است **قول**
مولوی حیدر علی رامپوری و دیگران نیز باطلی را کہ مولوی فضل حق خیر آبادی بصورت حق نمایا
کرده بود باطل فرمودہ بمشافتش ہدیہ گردانیدہ **الحق قول** انجہ مولوی حیدر علی ٹوکی بنام
جواب روکا غزینگاہ سیاہ کردہ بودند مولوی شاہ عبدالحق صاحب کانپوری دفع او بامش
نمودند و من بعد کہ در کلام الفاضل الکبیر تجویہات و ایسیہ پیش نمودہ شد ندب جوالبش رسالہ شکیت
النجدی البقیر تحریر نمودہ شد کہ بنجدیہ از جوالبش عاجز اند **قول** شفاعت بالوجاہت وبالجتہ در دفع
عذاب چیزی دیگرست غیر آخرت بدفع عذاب بقہر و غلبہ در شفاعت شفیع باظهار عجز ربانی مجرم
میخواہد کہ حاکم نزد او شفاعت میکند ترس او در دل میدارد کہ شاید بر تقدیر عدم رضا ضررے
بدورساند و در نصرت ناصر غلبہ و قہر خود ظاہر کردہ خلاصی مجرم میطلبد **آخرہ قول** نشأ
این حماقت نفہیدن تقویۃ الایمان است عبارت تقویۃ الایمان اینکہ یہ بات اسطرح ہوتی ہے
کہ یا تو خود وہ مالک ہو یا مالک کا ساہمی یا مالک پر او سکا دباؤ ہو جیسے بڑے امیرون کا
کنا بادشاہ و بکرمان لینا ہے کیونکہ وہ اسکے بازو میں او راوکی سلطنت کے رکن و ٹکی ناخوشی
ہونے سے سلطنت بگڑتی ہے یا اسطرح سے کہ مالک سے سفارش کرے **الحق** ازینجا مثل
آفتاب روشن در صورت شفاعت داخل نمودن اینکہ گو کہ حاکم و دل ترس او میدارد این
بیان مخالف تقویۃ الایمان است کہ آن قسم شفاعت است و انجہ حیلہ لا مناقشۃ فی الاصطلاح
پیش نمودہ محض حماقت است صاحب تقویۃ الایمان کہ اصطلاح خود بیان مینماید تا این عذر پیش
تفسیر آیت میکند و میگوید کہ اسکو شفاعت بالوجاہت کہتے ہیں اور اسکو شفاعت بالاذن کہتے
ہیں **الحق قول** بلکہ میگویند کہ اذن درینجا بمعنی حکم و پرواگی است غیر مشیت و ارادہ و حقیقتاً کیفیت
حکم و پرواگی در عالم الہی است پس بیان آن صرف بطور تمثیل و تشبیہ است نہ بوجہ تحقیق الی آخر
اقول نشأ این وقاحت انکہ تقویۃ الایمان نفہد کہ در آن کیفیت آن صراحتہ بیان نمودہ پس
انکار آن چہ مفیدست و باوجود مخالف صریح در بیان معنی شفاعت اذن بیان کردہ نیز
عزیزی و بیان کردہ تقویۃ الایمان از کمال جرأت میگوید کہ مضر اصل مدعا نیست نشأ اینجائست
سجنت الہی چہ توان گفت و دعوی خدش حیدر عبارت نفہد محض شفاعت است اگر کسی

اذن مخالف آنچه در آخر مرقوم است نوشته میبود البته گنجایش این اعتراض بود و عبارت آن غیر غریبی
متعلق و الامر لم یسئلند که نقل نموده با طهارت موافقت بها علییه بخیا که در آن لفظ فایان فلان
نیز کورست از عدم فهم محاورات فارسیه نیجرات حاصل گردیده و چه خواهد گفت که در همان تفسیر
غریبی بذیل و لیسوف یعطیک ایتک فترضی موجود در حدیث شریف است که چون
این آیت نازل شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بپایان خود فرمودند که من هرگز راضی نشوم تا آنکه
یک یک کس را از امت خود به بهشت داخل نکنم الی آخره لطیفه در بوار قیام محمدیه که مسئله تبرک
بناثار صاحبین و تعظیم و تکریم آن بیان فرموده و فتوی شاه عبدالعزیز صاحب و حال زیارت
موی مبارک که بنجائت صاحب بوده و انتهای آن بنجواب شاه عبدالرحیم صاحب بود و
عبارات تفسیر غریبی نقل نموده و در مقام نهایت شرم را کار بند شده از انکار تبرک بناثر
انکار نموده لکن باینهمه نقل چند عبارات تطویل کلام نموده قول شاه عبدالعزیز دلبوی که
از فتوی شان در بنجائتمسک است در بعض فتاوی خود مینویسند تبرک کبریا مثل نبوی مبارک
اکثر جا بصحت میرسد الخ اقول نهایت دلا و درست قطع نظر از آنکه بر فتاوی مشهوره گوش نمید
و فتوی مجهولش میکند باری چه میگوید در باب تکریم و تعظیم آن موی مبارک که بنجائت صاحب
بودند قصه آن تفصیل در انفس العارفين و غیره تالیفات شاه ولی الله صاحب وجود قول
رکن الدین محمد شامی در سیرت شامیه نوشته ورد کثیر من المدام ان البیاض هم کان ذامشی
علی الصخر غاصب قد ما و لا و لا وجود لذلک فی کتب الحدیث و انکر الامام برهان الدین
الناجی و جزم بعید و روده الشیخ یعنی جلال الدین السیوطی فی فتاواه الی قوله و اما سبک باطلاع
الشیخ الخ اقول اگر رکن الدین شامی بر امری اطلاع نیافته عدم اطلاع شان مستلزم بطلان
آن نمیکرد و در بیان عبارت که حال کمال اطلاع شیخ خود ذکر نموده همان شیخ این معجزه را
در خصائص ذکر فرموده است و محققین مستندین اعجاز به عقب قول شامی و غیره نموده اند علامه
خفاجی در شرح شفا بعد نقل این معجزه از امام سبکی و سطلانی و بعد نقل قول سیرت شامی گفته
وقد تعقبه من علماء عصره الشیخ الصالح الحدیث المتولی شارح الجامع الصغیر فقال بعد ما ساق
ما قلناه مفضلاً سبحان من لا ینسی کیف سبها السیوطی و قد قال فی خصائصه ان موی مبارک

باو طی علی صخره الاواشر فیه وغراه الحافظ رزین البعدری انتقی قلت لاسهو ولا سدان فان السهو
لم یکنر به المعجزة وانما انکر ما یوثق بعینه فی الاماکن التي ذکرها الی آخره قوله سلام الرکنین غیر رکن
اسود ویمانی رافقهای خفیه مکروه نوشته اند **القول** چون هیئت طواف مثل نماز توقیفیست
اگر حکم بکراهت امری جدید غیر ثابت از شارع در آن نموده باشند مستلزم آن نیست که سلام تبرکات
هم مکروه باشد چه جا آنکه شرک باشد چنانکه فرعون بها عیسی است علامه عینی در شرح صحیح بخاری از
استاد خود شیخ زین الدین آورده اما تقبیل الاماکن الشریفه علی قصد التبرک وکذا لک تقبیل یدی
الصالحین و اجلهم فهو حسن محمود باعتبار القصد النیة الی آخره و آنچه استعمال خلفاء کرام عصای
مبارک را و استعمال حضرت علی کرم الله وجهه لذل و ذوالفقار را و استعمال صحابه کرام قح شریفی
و نوشتن آب آن ذکر نموده چه مضر تبرکست و در طرفنداری نجدیه که مساجد تبرک را در حکم مسجد ضرار
داخل نموده گرامی و بدینی خود ظاهر ساخته لطیفه در بوارق که بحث تکریم مثال نعل مبارک و
حال و قال اهل کمال درین باب پیش نموده و از مواهب و فتح المتعال چیزی مختصر ذکر فرموده
و چند اسماء کرام ائمه اعلام و مقتدایان کافه اهل اسلام ذکر کرده اعجوبه زمان با وجودیکه در نقل
کلام کردن نتوانست اما معذرتها بایت برافروخته گردیده ثوبت حکم شرک رسانیده و اتباع آن ائمه
اعلام را مانند تقلید مشرکین نوشته لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظيم اگر در تعظیم و تکریم مثال
نعل مبارک و تعظیمت فرقی نمی پندارد و مجوز آنرا داخل منافقین بشمارد و در حقیق و جبل کمتر
از مشرکین سابقین نمی انکار و پس چرا از قول شان جا بجا بندی آفر و این حضرات را که حالین
عرش شرع مبین و ناقصین احکام دین متین اند و گویا که امروز در تمام عالم سلسله سند دین با نفع
قائمست در زمره جاهلین بلکه ضالین بلکه مشرکین شمار کردن و تقلید ایشانرا مانند تقلید
مشرکین قرار دادن برهم زد و سند دین مبینست ان الله وانا الیه راجعون و آنچه از
تحفه آورده محض حماقتست اگر این کابر دین مثال نعل مبارک را حقیقه نعل مبارک
میدانست البتة ذکر آن گنجائش میداشت لطیفه در بوارق محدیه فرموده از جمله عقاید و عمده
مناسبت نجدیه اینکه اگر بر جانور زنده گفته شود که بر این پیغمبرست مثلا و فرج کرده شود بنام خدا و بجه
حرامست و آنچه مرتد گوید و ارجح غیر نام نمنده باشد در تقویة الایمان نوشته قال الله تعالی

او فبقا اهل لغير الله به ترجمه فرمایا الله صاحب نے سورۃ انعام میں یا گناہ کی چیز کہ مشهور
 کی گئی ہو الله کے سوا کسی اور کی کر کے فائدہ یعنی جیسا سورۃ رولو ہو اور مردار ناپاک ہے
 اور حرام بن ویسا ہی وہ جانور بھی ناپاک ہے اور حرام ہے کہ خود گناہ کی صورت بن رہے
 کہ الله کے سوا اور کسی کا ٹھہرایا الم اعجوبہ گفته از عقائد است کہ جانور یکہ بر تقرب غیر خدا
 فوج کنند گو وقت فوج بطریق عادت نام خدا بران ذکر نمایند حرام است و قصد تقرب غیر خدا
 به فوج آن جانور کہ عبادت است موجب ارتداد الم **اقول** عجب دلاوری میکند عبارت
 تقویۃ الایمان موجود آن نص صریح است درینکہ مدار حرمت بر نام نهادن است کہ ازین ناشد
 حرمت خضر حرمت ثابت میگردد پس اعتبار قید فوج نمودن و معنی آیت ما اهل لغير الله
 ما فوج بقصد تقرب غیر الله قرار دادن مخالفت صریح است بصاحب تقویۃ الایمان و ہر گاہ
 عبارت تقویۃ الایمان کہ اردوست نہ فہمیدہ پس عبارت فارسی تفسیر غریزی چگونہ خوانند
 و آن اینکہ اول نوشتہ دیگران جانور کہ آواز بر آوردہ و شہرت دادہ شدہ در حق آن جانور
 کہ لغير الله یعنی بر غیر خداست الی قولہ یا بتوضع جانوری زندہ مقرر کردہ دید کہ اینہم حرام است
 الی آخرہ و بعد تفصیل نوشتہ اہل را بر فوج حمل کردن خلاف لغت و عرف است الی قولہ اگر کسی
 گوید کہ اہلالت لغير الله گزینی فوجت لغير الله فہمیدہ نخواہد شد الی آخرہ ازینجا ظاہر کہ ہر قدر تطویل لا طائل کہ
 از صفحہ ۳۲۹ تا صفحہ ۳۴۱ نمود و وجہ و کامل از ہر طب و یابس پر ساختہ ہرگز از ان صحت عقیدہ
 سجد یہ رونداہ و از تبدیل تقریر عقیدہ ہیج فائدہ بجز ظہور عجز اعجوبہ از تصحیح آن عقیدہ سابقہ مرتب
 نگردیدہ ہر چند ہمین قدر بر کتھا خرافت او کافی است فاما چیزی حال احتمال اقوال دیگر
 ہم باید شنید قولہ باصل بودن این تحریر چون آفتاب در نصف النہار روشن است **اقول**
 مجرد دعوی بلا دلیل در مقابلہ خصم زیانست اتقد تطویل نمودہ لیکن از کہ امی تفسیر ضعیف
 و غیر مشہور باشد ہم این دعوی نقل نکردہ کہ اہل را بمعنی فوج گرفتار یا لغير الله را بجای باہم
 غیر الله ساختن قریب تحریف کلام الہی میرسد تا بمنصوص بودنش از جمہور مفسرین چہ رسد
قولہ رجوع صاحب تفسیر از انچہ در تفسیر فرمودہ حرف فقر است الی آخرہ **اقول** اعجوبہ
 ظاہر نہ عبارت تفسیر فہمیدہ و نہ عبارت فتوی ورنہ از رجوع انکار نمیشاخت از عبارت

تفسیر بر او و فوج از اهل کمال نیکو ظاهر است و از فتوی مراد بودن یا فوج بقصد التقرب بآلی غیر الله
از اهل غیر الله صاف و صریح ثابت قوله صاحب تفسیر عزیزی را اعتراف بخلافت قدای می فسرین
کجاست بلکه از همان کلام که اعتراف بر عموم است موافقت تفسیر با تفاسیر قدیمه ظاهر که در تفاسیر
مانند این تفسیر تفرقه در میان هر دو قسم نیست **اقول** عبارت فتوی نیست و ما وقع فی البیضا
و غیره من التفاسیر انهم قالوا ما اهل غیر الله ای ما وقع الصوت به عند وجهه للصنم فمبني علی جری
عادة المشركين فی ذلك الزمان ولذا لم یفرقوا فی التفاسیر القدیمه بین ما ذکر اسم غیر الله علیه و بین
ما قصد به التقرب بآلی غیر الله پس اقرار بخلافت بتفاسیر ازین عبارت صاف ظاهر است غایه الا
آنکه از طرف دیگر تفاسیر عذری ایجاد نموده شد واضح باد که از باری محمدیه که اعتراف صاحب
تفسیر عزیزی و اخص خواص ایشان بخلافت قدای مفسرین مرقوم بوده انجوه به نسبت صاحب
تفسیر عزیزی که انقدر کلام کرده به نسبت دیگران آنهم طیس شدن تنویر متولوی فیع الدین صبا
فرمودند در آیات کریمه در مقام سه لفظ واقع شده است الی قوله قدای مفسرین در هر لفظ
تسمیه عند النبی مراد داشته اند لکن مخصوصا متولوی برهان الدین صاحب نوشته اند واضح باد که
معنی آیه شریفه حسب یک تفاسیر خلاف الفتح العزیزیست هر چه که آواز داده شود بنام غیر الله یا در هنگام
ذبح او یعنی نام غیر خدا وقت ذبح او گرفته شود و او را نباید خورد **اقول** چون ما اهل غیر الله باعتبار
لفظ بر عموم است و در تفسیر رحمانی تعمیم آن مذکور است نه تعمیم ما ذکر اسم الله علیه عند النبی پس از عبارت
تفسیر مذکور باید تفسیر و نیز باید جواب محیب ظاهر است الی آخره **اقول** تأیید آنوقت ظاهر میبود
که صاحب تفسیر رحمانی به تحریف بودن حمل اهل بر فوج و حرام گردیدن جانور زنده از آواز بر آورد
برای غیر مانند حرمت خنزیر و غیره حکم میفرمود و حال آنکه در عبارت منقوله تفسیر رحمانی اثری از آن
نیست پس از تأیید چه علاقه و آنچه در عبارت منقوله وجه حرمت ما اهل غیر الله بیان نمود و بقول
خود فانه ان ذکر مع اسم الله تعالی فقد عارض فیہ المظهر للنجس مع نجاسته بالموت الی آخره پس این
عبارت صحیح بیچ و بین و سوسه حرام گردیدن جانور زنده از آواز بر آوردن قبل فوج بر سکنند
اما چون علاقه از فهم ندارد و خواه نموده مضرا نافع بشمارد **قوله** این تفسیر تأیید میدهد تفسیر
عزیزی را زیرا که چون مراد از اهل به غیر الله ما فوج المصنام و الطواغیت شد شک ندارد و شک

جانوریکه برای انبیا و اولیا قصد تقرب ایشان فرج کرده باشند گویند الذی بران نام خدا بر سبیل
 عاده ذکر کنند از افراد فرج لا طواغیت است الخ **اقول** اولاً بعد از اقرار اینکه از اهل اهل فرج مراد شد
 باز دعوی تأیید تفسیر غریبی مشهور است از خلل و ناخ انجوبه و ثانیاً امام نووی فرموده اما الذی یفسر
 عالم را به ان یدرج باسم غیر الله الخ و ثالثاً انجوبه را خبری نیست که خود در معالم التنزیل در تفسیر
 مائده فرموده ما اهل غیر الله بهای ما ذکر علی ذیج غیر اسم الله تعالی الخ و در تفسیر سوره انفاس
 آیه کریمه اوفسقا اهل غیر الله به که همین آیت در تقویم الایمان ذکر کرده است فرموده و
 بنونافج علی غیر اسم الله تعالی **قول** این عبارت یناپوری چه مفسر خصم است الخ **اقول** و حجت
 مذکوره موجود قال مالک الشافعی ابو حنیفه و صحابه اذ ذبحوا علی اسم الله فقد اهلوا به غیر الله
 فوجب ان یحرم و اذ ذبحوا علی اسم الله فظاهر اللفظ لقیضی الخ و الاخره بغير اللفظ الی آخره ازین
 فقره که لا عبرة بغير اللفظ که در ذیل مقوله ائمه موجود جمله و ساوس برکنده شدند و محمد انفرغید
قول حکم باعتباری از جهت مخالفت جمهور است الخ **اقول** اولاً دعوی مخالفت تفسیر بقیه
 واحمدی بحججه تصریحات ثقه و عدول ثابت ینمودن بعد از این حرف بر زبان نمی آید
 مضائقه نبود و بغير آن خرافاتی بیش نیست و حال موافقت بیضاوی بجمهور آنکه در عامه
 تفسیر مشهوره موافق بیضاوی مسطور است تا آنکه والد ماجد صاحب تفسیر غریبی هم
 در فتح الرحمن موافق تفسیر بیضاوی و غیره نوشته در تفسیر سوره بقره گفته و آنچه آیه از این آیه
 شود و در فرج وی بغير خدا و در تفسیر سوره مائده گفته و آنچه نام غیر خدا بوقت فرج او یا ذکر شده
 و در تفسیر سوره انفاس گفته یا آنچه فسق باشد که برای غیر خدا و از بلند کرده شود و وقت فرج
 و در تفسیر سوره نحل گفته و آنچه ذکر کرده شود نام غیر خدا بر فرج وی الخ **قول** حاصل کلام
 نووی آنست که مراد از فرج غیر الله ذیج است بنام غیر خدا الی قوله و آن عام است ازینکه
 ناشی بر وقت فرج ذکر کرده شود یا قبل آن الی آخره **اقول** اگر فرج باسم غیر الله منافی
 و مخالف تفسیر غریبی نبوده است پس بغير الله بجای باسم غیر الله ساختن چه اثری بر تفسیر
 کلام الهی قرار داده شده است **قول** ابراهیم ناقل فتوی اهل بنجار است و ذکر آن مقوله
 بقول رافعی چه معنی دارد الخ **اقول** رافعی که از اهل بنجار حکم تحریم نقل کرده و اهل بنجار

را دلیل آن فتوی قرار داده رافعی صاف گفته مثل هذا لا یوجب التحريم لیس اگر این روایت بیک
 چیست قوله ورنه مذبح برای تقرب غیر خدا بالاتفاق حرام است الی آخره اقول آنچه
 از تقرب موعوم اسماعیلیه است یعنی حریبت مذبح از مجرد تکریم انبیاء و اولیاء بوجه ولایت و نبوت
 بی اعتقاد بمعبودیت شان و کفر ذبح بقول امام رافعی مردود است پس دعوی اتفاق کذب محض است
 و کتاب نواری بعد نقل قول ابراهیم مروزی گفته قال الرافعی مستدرکاً ضابطاً اعلم ان الذبح للمعبود
 باسمه تازل منزلة السجود وکل واحد منها نوع تعظیم وعبادة فمن ذبح لغيره عبادة و تعظيماً كفر
 و حریت و یجب کن سبی لغيره سجدة عبادة و کذا لوزبح له و لغيره علی هذا الوجه و من ذبح لغيره لا علی هذا الوجه
 كما اذا ذبح لرفق غیره او لرضاه او للکعبة تعظيماً لانها بیت الله تعالی او للرسول لانه رسول الله فقد
 یحرم و من هذا القبیل الذبح عند استقبال السلطان لانه یتبشّر لعهده و من تازل منزلة العقیقة
 و مثل هذا لا یوجب الکفر علی هذا اذا قال بسم الله و اسم محمد و اراد الذبح باسم الله و التبرک باسم
 محمد صلعم یعنی ان لا یحرم هذا کلام الرافعی و صوبه النووی الی آخره قوله از شباه و النظائر صفت
 ظاهر نیست که مراد درین حدیث از ذباح جن ذبیح جن است زیرا که در شباه و النظائر نیز شباه
 در صدد بیان احکام جن از مبسوط منقول است پس محتمل است که مراد ازین نقل بیان حکمی دیگر
 باشد الا اقول ایجاب این احتمال در عبارت شباه و النظائر مبنی است بر آنکه انجوبه شباه ندیده
 است و اگر دیده باشد پس معنی آن نفصیده است عبارت شباه در احکام جن نیست فممنها
 النکاح قال فی السیرة لا تجوز المناکحة الی ان قال و منها لا یجوز قتل الجنی بغير حق کالانشی قال
 الرطبی قالوا ینبغي ان لا تقتل الحیمة البیضاء الی قوله و منها قبول رواية الجنی ذکره صاحب
 اکام المرحان یعنی قوله و منها لا یجوز الاستنجاء بربز و الجن الی قوله و منها ان فویجة لا تلحل قال فی
 الملتقط و عن رسول الله صلی الله علیه و سلم انه فی عن ذباح الجن الخ و آنچه چند و آیتا
 پیش کرده او آن کلام در استبدال با شباه و نظائر بوده است که محض فاسد برآمد و ثانیاً آنچه
 از ان روایات مستفاد است یعنی جائز نبودن ذبح کردن جانوری بیک جن چه مضر حباب
 بوارق است چه صاحب بوارق کی مدعی عدم کراهت این فعل گردیده قوله تشبیه بک
 غیر خداستعارت در جانور نیست که ذبح آن بیک همان غیر مقصود باشد الی آخره اقول

اگر این بیان عجوبه فرض کرده شود تا هم جواب اعتراض نیست که اعتراض عین است که از حمل
الامال بر فوج کمال بکبر دارند پس سندر را با دعوی مناسب نیست که درین روایات
مدار حرمت بر وقت فوج است و پس پس جانوریکه آواز داده شد بر آن غیر خدا بموجب عقیده
اسماعیلیه حرام میگردد و مثل خنزیر و غیره و اعتبار وقت فوج در آن نیست بخلاف و آیات
مذکوره **قول** بر تحریم بجانور و سواکب و وصال و غیره در شرع نکیر و ارنیت الخ **اقول**
قطع نظر از آنکه در بوارق موجود و نووی در شرح مسلم نوشته المراد انکار ما حرصوا علی القسم
من البائبة والوصيلة والبحيرة والهام و انهم لم تصرحوا بتحریمهم الی آخره اینقدر تفهیده هرگاه معنی
آیت که آنکه غار وادان شهرت کردن بر اسب غیر قرار یافته و قید فوج لغو و مل گردانیده شده پس چرا
سائبه و غیره حرام نباشد و آنچه گفته زائد بودنش از جانوریکه بر آن غیر خدا فوج کرده شده باشد
در نیاب بنحیال نمی آید الی آخره کمال وقاحت است که دعوی نمایند تقویة الایمان و چون
مجبب میکنند و بنحیال نمی آرد که آنها کی حرمت جانوریکه برای غیر خدا فوج شده باشد از آیت
کریمه بیان میکنند مدار حرمت نزدشان بر آواز و شهرت و نام نهادن است بر آب و
وزائد بودن بجانور و غیره بران ظاهر است **قول** تحلیل سجائری **قول** متظوفیه است الخ
اقول در بوارق خود فرموده که در باب سجائری بین فقها بحث با جاری گردیده پس
مجموعه متظوفیه بودن چه مضرت اما آنچه صاحب بوارق از فتوی صاحب تقویة الایمان
مقرر گردیدش سجدت بجانور و ان نقل فرموده تحریر جواب آن ضرور بوده که حکم حرمت
بر آواز و شهرت نام غیر که در تقویة الایمان است صریح مناقض آنست **قول** این مسئله را
کتاب فقه از جامع الفتاوی نقل کرده اند لیکن مخالف است با آنچه در عانة کتب فقیده کورام
اقول الحمد للہ که عجوبه موجود بودن این مسئله در کتب فقه اقرار کرده باقی ماند دعوی لغت
و دیگر روایات پس غایه الامر آنکه اختلاف ثبوت خواهد رسید برین تقدیر نیز دعوی بنجدیه است
نقض جماعه باطل گردید و آنچه بطور شک احتمال ضعیف پیش کرده و گفته شاید صاحب
جامع الفتاوی خیال کرده که چون مسلم برای خانه آتش و بت و بناش فوج نکرد الی آخره
نه فقیده که این احتمال نیز صاحب تقویة الایمان و مجیب فقیده نیست چون جانور از آواز نام

مثل خنزیر حرام گردیده و قید فرج بی اعتبار شده پس از عدم قصد مسلم وقت فرج برای
 بت و غیره چگونه جانوریکه مثل خنزیر حرام شده حلال خواهد گردید قوله قول آنکس که الهی
 قبول کن این را دلالت میکند بر تقرب خدا و محل بحث جانور است که شہرت داده شده
 باشد قبل فرج باینکه تقرب غیر خدا از فرج مقصود است الی آخره **اقول** محل بحث تقویۃ الایمان
 و جواب محیب هرگز فرج بت تقرب غیر خدا نیست بلکه از بر آوردن مطلقا پس از طرف خود قیود
 افزودن جواب اعتراض نیست و در قول آنکس که گفته الهی قبول کن این را از فلان بیشک آواز
 برای نام او داده شده گو فرج بقصد تقرب غیر خدا نماید قوله محرم موجب حرمت بودن اهل
 لغیر الله در وقت فرج از تفسیر معتبر و کتابی از کتب معتدۃ فقہ و غیره ثابت نیست چه جاس
 اتفاق الی آخره **اقول** قطع نظر از آنکه در تفسیر وسط و احدی نوشته و الذابج محل لرفع
 بذکر الله مایذبح علی اسمہ و معنی ما اهل لغیر الله قال ابن عباس ما فرج للماضی و ذکر علیہ
 غیر اسم الله و هذا قول جمیع المفسرین الی آخره و همچنان ظاہر است از دیگر کتب معتدۃ خود
 اعجوبه بعد از این گفته است دعوی حرمت از ذکر غیر عموما قبل فرج کسی نکرده الی آخره قوله
 پس در محل نزاع نیز اهل لغیر الله وقت فرج حکما موجود است **التم** **اقول** اعجوبه تا حال محل
 نزاع صاحب تقویۃ الایمان و محیب نفصید که حیثیت اگر صاحب تقویۃ الایمان ما قصد بدیجہ
 التقرب الی غیر الله یا داخل اهل لغیر الله وقت الذبح حکما میموند چنانکه اعجوبه از بعض علماء مثل
 شامی و غیره آورده البته گنجائش ذکر این امر میبود و بدون آن این حیلہ در جنب تفسیر صاحب
 تقویۃ الایمان و محیب بر خلاف آن چه بکار خواهد آمد قوله حاکم در تفسیر آورده ما اهل بغیر الله
 قبل ذکر علیہ غیر اسم الله بذابج الذبیح و این نیز الی آخره **اقول** معلوم نیست که از ایراد این
 جبارات چه قصد نموده اگر قصدش است که از این اقوال حرمت ما قصد بدیجہ التقرب الی غیر الله
 است پس نه این امر صاحب تقویۃ الایمان و محیب نافع و نه از این اقوال علاقه دارد و اگر مراد
 اثبات است که از مجرد ذکر غیر بر جانور زنده آن جانور حرام میگردد و قید وقت فرج لغویت
 پس چرا انکار و تماشای ازان میکند قوله در تفسیر کبیر است و قال ربیع بن انس و ربیع بن ریحان
 ما ذکر علیہ غیر اسم الله و هذا القول اولی **التم** **اقول** اگر عبارات تفسیر کبیر از ما سبق میاید

نقل این فقرہ در تأیید بیان تقویۃ الایمان جرات حاصل نمیکرد و بد عبارت نیست والذین
 مهمل لان العرب كانوا يسمون الاوثان عند الذبح ويؤمنون اصبوا منهم بذكرها ونسبهم من اهل بيته
 قوله وما اهل به لغیر الله یعنی ما فصح للاصنام وهو قول مجاهد والضحاك وقادة قال الذبح بن انس
 وابن زيد یعنی ما ذکر علیه غیر اسم الله و هذا القول اولی لانه شهد مطابقة للملفظة انتهى مطلب است
 که اختلاف است در نیکو از اهل کرام ذبیحیه مراد است نزد بعضی علما این مخصوص باصنام است و نزد
 دیگران آنکه بیرون نام غیر خدا نگویند و در عام از صنام و غیر صنام و همین قول اولی است بحسب
 مطابقت عموم لفظ قوله قید عند الذبح لم یلاحظ مورد است و خصوص مورد قیاس عموم لفظ باشد
 الی آخره اقول رقص الجلی العجوبه باید دید جای از دعوی حرمت از ذکر غیر خود یا قبل فصح تیزی
 میکند و در حرمت بروقت ذبح می نمود که ذبح بقصد تقرب غیر موجب حرمت است و جای
 قید عند الذبح را لغو قرار میداد قوله عبارت زلیلی متعلق از آیت کریمه ولا تأکلوا مما لم یذکر
 اسم الله علیه است نه متعلق از ما اهل لغیر الله الا اقول هر گاه تعلق عبارت زلیلی جمع لفظ
 علی ان المراد بها حاله الذبح از آیت کریمه ولا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه است
 کریمه ما اهل لغیر الله گویند که اسم غیر الله مراد است از آیه ای تصریح قید ذبح بهمین
 معنی مراد خواهد بود که مال بر دو آیت واحد است قوله بالا از آیه دین نقل کرده شد که آنچه
 بقصد تقرب غیر خدا ذبح کنند اگر چه وقت ذبح نام خدا متعالی بران ذکر نمایند نیز داخل اهل
 لغیر الله است پس قصر مراد از اهل به لغیر الله بر دو صورت مذکور باطل باشد الی آخره اقول
 اولاً آنکه حکم حرمت بقصد تقرب غیر خدا نموده اند خود محققین بیان بر او حال آن تحت اهل
 لغیر الله اعتراض نموده اند و خطاوی نوشته قوله لانه اهل به لغیر الله باللال رفع الصوت بالذکر
 بی یقینه ولو ذکر الله تعالى قالوا قالوا لی ان يقول لانه عظیم به غیر الله تعالى
 انتهی ثانیاً سئله تقرب غیر بحث دیگر است و سئله تقویۃ الایمان و جواب مجیب بحث دیگرند بوج
 التقرب لغیر کو حکماً داخل اهل باشد اما حرمت از ذکر غیر قبل ذبح چگونه مستفاد از آیت باشد
 دعوی این حرمت اختراعی و ابتداعی است در دین قوله در بعض کتب فقه دمع الواد و برون
 الی او فرق نیست که بهر طور مکرر و مست اگر چه ذبیح حلال باشد الی آخره اقول قطع نظر از

فرق نکردن در بعض کتب مضرب صاحب بوارق نیست لیکن بهر تقدیر در اینجا که اقرار بحالت صحیح
 میکند عقیده فاسده بخدییر را که حرمت از ذکر غیر قبل فرج است از پنج میکند قول در ذخیره قوام
 است قال ابراهیم بن یوسف بصیرتیه و به اخذ الصدقة الشدید فی واقعاته الی قوله در باریه مذکور است
 والثانیة ان يذكر موصولا على وجه العطف والشركة الى آخره اقول آوردن انیمه روایات نقل
 و همچنان در دو قول بعد این سبخر تطویل کتاب چه فائده بخشیده در بوارق خود فرموده اگر ذکر نام
 غیر خدا موصول است بوجه عطف و شرکت آنهم حرام الی آخره قول ان عبارت بدین نسق در
 کتاب الاضحیه و کتاب الصيد والذبایح و کتاب الزکوة فتاوی قاضی خان یافته نمیشود آری
 در کتاب الزکوة مرقوم است الی قوله پس در عبارت منقوله خلط و جمع عبارت دو جای است
 الی آخره اقول در بنیقام حال کمال اعجوبه باید دید که عبارت بوارق تفصیده یا محمد بن
 پوشیده متصدی این اعتراض بر بوارق گردیده عبارت بوارق نیست و در برجندی نوشته
 و حرم المذبح ان عطف علی اسم الله غیره نحو بسم الله و اسم فلان و بسم الله و محمد رسول الله صلعم
 بالجمله و اما یحرم لانه اهل به غیر الله کذا فی الهدایة و فی الروضة ان قال بسم الله و محمد رسول الله
 بالرفع كانت الضميمة و اما اذا قال و محمد یا نصب فهي ميتة و فی التظهيرية هذا الفرق بین الجوه و الله
 اذا كان له بعد العلم النحو علی قیاس ماری عن محمد انه لا یر الخطاء فی النحو معتبرا فی باب اتصال الایم
 الذبیة و فی فتاوی قاضیخان اذا قال باسم الله و اسم فلان قال ابراهیم بن یوسف یكون
 ميتة و قال محمد بن سلمة لا یصیر ميتة و قال الامام ابو بکر محمد بن الفضل اذا قال باسم الله و باسم
 محمد ان اراد بذكر اسم النبي صلعم تعظیمه جاز و لا باس و ان اراد به الشركة مع اسم الله تعالى
 لا تحل الذبیة الی آخره اعجوبه چالاکی نموده فقره و فی فتاوی قاضیخان را منقول بوارق قرار داده
 حالانکه منقوله برجندی است و عبارت فتاوی قاضیخان که بعد ازین صاحب بوارق نقل
 فرموده اعجوبه هم خود اقرار آن در کتاب الاضحیه نموده پس این اعتراض بر بوارق نتوان نمود
 آری اگر بر قول برجندی این اعتراض میسر و گنجایش تغلیط میداشت با وجودیکه جواب
 از طرف برجندی هم ظاهر است و لاکه برجندی تخصیص حواله کتاب مذکور نموده تا از یافته
 نشدن عبارت مذکوره در کتاب مسطور اعتراض بر برجندی درست گردد و ثنائاً اگر

بر قاضیان گنجاش دشت قوله این توجیه قول است بما لا یرضی فاکله و تخریص کلام بر
 در در مختار و دیگر عامه کتب فقه الی آخره **اقول** آنچه از بعض کتب نقل عبارت کرده
 و تطویل نموده متعلق بقرب غیر الله است که مرکب آن بقصد عادت غیر الله بموجب آن عباد
 مرتد و ذبیحه آن ذبیحه مرتد و بی قصد عبادت گو حکم ارتداد نه نموده اند مگر ذبیحه بنظر تعظیم غیر الله
 حرام گفته اند اما ادخال آن در آیت کریمه حقیقه منطوریست که خود از کلام بعض مفسرین
 مستندین و ثابت گو باعتبار حکم نزد آنها مانند آن باشد و حرمت در این صورت خود
 صاحب البوارق بعد ازین بیان فرموده چنانکه گفته و لزوم کفر و تقدیر قصد قرب عباد
 قادم خود ظاهر است و حرمت ذبیحه برین تقدیر از نیست که ذبیحه مرتدست نه آنکه جانور زنده
 قبل از ذبح صرف بیاعت تشبیه برای قادم حرام گردیده اند و تعظیم ولی بنظر ولایت
 تعظیم عادل بنظر عدل و تعظیم سید بنظر سیادت تعظیم و تعظیم غیر الله نیست بلکه تعظیم و تقرب
 الله است خالصا و ادخال در آیت بی شرکت در تسمیه و ذکر غیر مجز و قصد تقرب درست
 نخواهد بود چنانچه خود از طحاوی نقل نموده لا بلال رفع الصوت بالذکر الخ **قوله** تعیین
 معنی اهل به لغیر الله در کلام در مختار آنچه ذکر کرد و ممنوع است و قول صاحب در مختار
 ما اهل به لغیر الله بمن تعضیه مفید عدم تصر و تعیین الی آخره **اقول** اعجب به عجیب جرأت
 نموده در عبارت در مختار بجای لانه اهل به لغیر الله لانه محال به لغیر الله قرار داده بحر
 من تعضیه آویخته بر مطلب خود درست میکند و اگر بعلطی کتابت بوارق آویزد و عذر
 مطالعه نه نمودن در مختار پیش سازد مقبول نخواهد گردید چه خود سابقا عبارت در مختار
 نقل کرده است در ان لانه اهل به لغیر الله موجود و نیز طحاوی نقل کرده **قوله** لانه اهل
 به لغیر الله لا بلال رفع الصوت بالذکر الی آخره **قوله** ملا علی قاری یا اتباع اسماعیل بر
 خلاف جمهور این ذبح را بر ذبح برای تقرب قادم حمل نموده الی قوله بهر حال کلام
 ملا علی قاری مفر خصم نیست که هر وجه کفر و حرمت ذبیحه درین دو وجه کرده **اقول**
 قطع نظر از دیگر خرافات چه جرأت میکند که میگوید که ملا علی قاری هر وجه کفر درین وجه
 بلکه مفر خصم نیست شمر نموده که خصم حکم کرده و او نموده بر وجهی که مقتضای

نموده بلکه آنرا مجمع علیه قرار داده است و در تقوٰیة الایمان نیز صاف حکم شرک کرده است پس کلام
 امام علی قاری چه امضا نموده بود باقی تطویل محض بیفایده است قوله عبارت بستان متعلق بصورت
 که از فرج تعظیم اسم مقصود نباشد **الحق قول** در عبارت بستان موجود و کذا که از فرج البقر
 لاجل الامراء الما پس انکار آن محض حماقت است باقی آنچه دعوی تبدیل و تغییر بعضی الفاظ مانند
 بمنزلة الرشوة بجای معنی الرشوة و غیر ذلک نموده و آنرا تصرف قرار داده قطع نظر از اختلاف
 نسخ بر تقدیر بحث آن نیز آنرا تصرف گفتن محض جهالت است که درین چه مضرت و منفعت کسی
 از طرفین بوده که تصرف گفته شود قوله مذہب سعید بن مسیب و شعبی و حسن غیر هم متشکا
 و باصح اهل کتاب از ما اهل به لغیر الله است نه آنکه مراد از ما اهل به لغیر الله خاص فرج است پرستان
 است **الحق قول** در تفسیر کبیر گفته الفصل الرابع فی تحریم ما اهل به لغیر الله من اناس من زعم
 ان المراد بذلك و باصح عبدة الاوثان الذين كانوا يذبحون لاولئناهم كقوله نعم وما ذبح على
 النصب واجاز و اذبحته النصرانية اذا سمي عليها باسم المسيح و هو مذبح عطا و كحول و
 الحسن و الشعبي و سعید بن المسیب **الحق قول** چنانکه از فرج بنام غیر ذبیحی حرام گردید همچنان از فرج
 بر آن غیر قصد تعظیم غیر مذکور ذبیحی حرام میگردد و الی قوله و حرمت این ذبیحی بحجت اهل
 لغیر الله است خواه بحجت آنکه اهل لغیر الله باعتبار لفظ عام است که وقت فرج باشد یا قبل
 فرج متصل آن **الحق قول** اولاً سابقاً از کلام مستندین و ثابت که مذبح بقصد تعظیم
 الغیر داخل ما اهل به لغیر الله نیست و ثانیاً ذکر سبب قصد تقرب و تعظیم غیر صاحب تقوٰیة الایمان
 و محیب و ذریت شان را چه مفید که حکم حرمت بر فرج بقصد تقرب و تعظیم نموده اند بلکه بر آواز
 دادن و از اراده فرج کمال نمیکردارند بلکه قریب تحریف قرار داده اند **قول** نیست و قصد تقرب
 خدا از فرج نیز در حل ذبیحی شرط است الی آخره **الحق قول** بحث صاحب تقوٰیة الایمان و محیب
 و صاحب بوارق در ما اهل به لغیر الله و از کلام مستندین همچو ظاهر که صورت قصد
 تقرب غیر داخل ما اهل به لغیر الله نیست و قصد تقرب خدا را که شرط نوشته اند شرطی گیر است
 شامی در رد المحتار بذیل قول و الشرط فی التسمیة هو الذکر الخالص نوشته و یعنی ان یراد منه
 الشرط ان لا یقصد بها تعظیم مخلوق الی آخره بلکه خود آنچه از فتاوی غرائب نقل نموده

ففي الذبح بشرط تجريد التسميته مع قصد التقرب الى الله ووجه بالذبح از بهان قول نافعی و ظاهر است
 قول ازین باره عبارت قاضیخان عدم شرطانیت در تسمیه برای ذبیحه فعیده الی آخره
 اقول در بوارق که بقول عالمگیری لوقال بسم الله ولم تحضره الیه کل عند العائنه و هو یحکم
 فی فتاوی قاضیخان استناد نموده هر کسی که ادنی فحش نیر دارد و هر عدم شرطانیت ظاهر است
 انکار از ان خبر جهل معنی شرط امری دیگر متصور نیست و آنچه از وقتقی و غیره آورده نموی
 و لم یولد الذبح لم یحل کما فی الفتاوی الی آخره پس منشاء ذکر این عبارات نه فهمیدن معنی لفظ
 هو الصبیح است و اما آنچه از قاضیخان و غیره آورده و ان لم یولد التسمیه علی الذبح و انما ارادوا
 شیاً آخره لا یحل به لانه نومی غیر ما امر به الی آخره پس حکم عدم حلت متفرع بر شرطانیت بلکه بر
 نیت غیر ما مورد به است و نشان بهیما قول تفسیر موافق لغت و محاوره اهل لسان التفسیر
 بالرای قرار دادن الخ اقول چون مفسرین تفسیر ابدال بفتح نموده اند و معنی شرعی مهمل
 ذایح فرموده اند و صاحب تفسیر آنرا قریب تحریف قرار داده معنی آیت کریمه آواز داده اند
 قرار داد پس گو موافق معنی لغوی و محاوره لسانی این معنی صحیح تواند شد اما در مخالفت آن
 بجمهور چه چنان شک است در رساله مولوی برهان الدین صاحب که یکی از مصلحان کلام صاحب
 تفسیر اند مرقوم واضح باد که معنی آیه شریفه حسب یک تفسیر خلاف الفتح العزیز نیست هر چند می که
 آواز داده شود بنام غیر الله با و هنگام ذبح او الی قوله و معین مراد است از قوله علیه السلام
 ملعون من ذبح لغير الله نزد جمهور الی آخره قول تفسیر آن با ذبح للاصنام یا ما ذبح لغير الله
 تفسیر بحاصل معنی است نه ترجمه لفظ الی آخره اقول در اینجا که میگویند ما ذبح للاصنام ما ذبح
 لغير الله تفسیر بحاصل معنی آیت کریمه اقرار نموده پس گو یا خود اقرار بغلطی صاحب تفسیر عزیزی کرد
 که برگرفتن ابدال بمعنی ذبح حکم قرب تحریف کلام الهی فرموده قول و جانوریکه آواز داده شد
 و شهرت داده شد که بر آن خبر خدایت پس از ان ذبح کرده شد ذبح لغير الله بران صادق است
 الی آخره اقول این چه تعلیط عام است اگر صاحب تفسیر سنگفت که جانوریکه آواز داده شد
 برای غیر پس از ان ذبح کرده شده و برگرفتن ابدال بمعنی ذبح نکیر نمیکرد البته تطبیق تفسیر
 بتفاسیر جمهور مفسرین باین طور ممکن بود حال آنکه صاحب تفسیر آنچه نوشته صحیح و طبیعتاً آن

ممکن نیست قوله در تفسیر کبیر مذکور است والراهم ما اهل غیر الله به والالہلال رفع الصوت ومنہ
 يقال اهل فلان بالجمع اذ البی ومنہ متہل الصبی وهو صراخه اذا ولد الخ **اقول** بعد این عبارت
 بلا فصل موجود و كانوا یقولون عند الذبح باسم اللات والعزی فحرم الله تعالی ذلک است
 پس مجرب بودن الہلال بمعنی رفع صوت چه مفید کہ حق تعالی تبصریح بہان تفسیر تحریم عند الذبح
 فرمودہ است **قوله** ونیز در تفسیر کبیر مرقوم است وما اهل به غیر الله قال لا صمعی اصلہ رفع الصوت
 فکل رفع صوتہ مثل ثم قیل للمحرم مہل کر رفعہ الصوت بالتبلیتہ والذابح مثل **اقول** در اینجا
 ہم تصرف نمودہ بر آنما شایکہ معنی لغوی درین آیت مراد اند و معنی آیت ما رفع بہ الصوت است
 نہ ما ذبح تا مخالفت تفسیر عزیزی ثابت نگردد و جاہلان بیان تفسیر عزیزی را موافق تفسیر
 حالانکہ اصل عبارت تفسیر نیست قال لا صمعی الالہلال اصلہ رفع الصوت فکل رفع صوتہ فو مہل
 وقال ابن جریر مہل بالغد فدر کجا نہا کما مہل الراكب المعتمر ند معنی الالہلال فی اللغة ثم قیل للمحرم
 مہل لرفعہ الصوت بالتبلیتہ عند الاحرام ند معنی الالہلال يقال اهل فلان بحجۃ او عمرۃ ای احرام
 بہا و ذلک نہ یرفع الصوت بالتبلیتہ عند الاحرام والذابح مہل لان العرب كانوا یؤمنون لاوثان
 عند الذبح ویرفعون اصواتہم بذکر ما فمعی قوله وما اهل به غیر الله یعنی ما ذبح للاصنام و هو قول مجاہد
 والضحاك وقادة وقال الربیع بن النس وابن زید یعنی ما ذکر علیہ غیر اسم الله الی اخرہ **قوله** در
 تفسیر مدارک مرقوم است وما اهل غیر الله به ای رفع بہ الصوت لغیر الله **اقول** در مقام ہم فقرہ
 کہ متصل آن بود حذف نمود یعنی و هو قولہم باسم اللات والعزی عند ذبحہ وصاحب مدارک
 در تفسیر سورۃ بقرہ تبصریح فرمودہ وما اهل به غیر الله ای ذبح للاصنام ف ذکر علیہ غیر اسم الله و اصل
 الالہلال رفع الصوت ای رفع بہ الصوت للصنم و ذلک قول اهل الجاہلیتہ باسم اللات والعزی و در
 تفسیر سورۃ انعام فرمودہ ای رفع الصوت علی ذبحہ باسم غیر الله الخ پس بموجب حکم تفسیر عزیزی
 صاحب مدارک ہم داخل محرفین است متناد با و در تأیید آن چه معنی دارد **قوله** در بیضاوی
 مذکور است وما اهل غیر الله به ای رفع الصوت لغیر الله **اقول** اصل عبارت نیست ای رفع الصوت
 لغیر الله بہ کقولہم باسم اللات والعزی عند ذبحہ و در جہان بیضاوی در تفسیر سورۃ بقرہ مذکور و
 ما اهل به غیر الله ای رفع بہ الصوت عند ذبحہ للصنم الخ و در تفسیر سورۃ انعام بذیل اوفشما اهل

غیر الله به نوشته انما سمی ما ذبح علی اسم الصنم فسقا تو علم فی الفسق الی آخره واضح باینکه تا وقتیکه از
 جمهور مفسرین حکم تحریم بودن حمل الی بر ذبح و غیر الله بر غیر اسم الله و حکم حرمت بر آواز دادن
 نقل نخواهد نمود و اعتراض مندرج نمی تواند شد و بغیر این امر اگر در تفسیری در مقامی صرف بر ذکر
 اسم غیر بی ذکر ذبح اتفاق داده باشد از آن موافقت تفسیر عزیزی بجهت مفسرین ثابت نتواند
 شد یا وجود دیگر خود صاحب آن تفسیر هم بجهت تصریحات دیگر مقامات بقول مخالفین داخل
 محرفین باشد **قول** مشرکین از ذبح بجزه و سائبه و وصیله و حامی تقرب بتان قصد نمیکردند
اقول اینقدر تفصیده که اگر شهرت بنام کسی موجب حرمت جانور میگردد و اعتبار وقت
 ذبح تحریم مینماید البته بجزه و سائبه و وصیله و حامی در شرع حرام میگردد حال آنکه از طرف
 شارع بر آن نیکر و از دست **قول** مراد از مقرر کرده دادن جانور زنده برای خدا مقرر کرده
 دادن نیست برای تقرب غیر خدا بجز که بعد ذبح بر آن تقرب غیر خدا گوشت خوردن حرام است
اقول پس برین تقدیر حرمت از ذبح برای تقرب غیر خدا گردیده از مقرر کرده دادن و
 حمل بر جمیع بقول صاحب تفسیر تحریم است **قول** تعمیم مفاد لفظ حدیث است **اقول**
 این دعوی مخالف تحقیق مستندین است بلکه آنکه گوید که مستندین او مفاد لفظ حدیث نمیدانستند
 در مجمع البحار گفته من ذبح بغير الله ای باسم غیر الله **قول** شرح نووی موافق حال مشرکین آن
 زمان **اقول** نووی هرگز ذکر حال مشرکین آن زمان نکرده بلکه مراد حدیث بیان نموده
 است عبارت شرح مسلم اینکه اما الذبح لغير الله فالمراد به ان یذبح باسم غیر الله تعالی آخره **قول**
 مراد از شهرت دادن باینکه این جانور بر غیر خداست اظهار تقرب آن غیرست بجز آن جانور الی
 آخره **اقول** از سابق معلوم شد که از شهرت دادن بنام غیر ذبح بر آن تقرب غیر مراد داشتن
 خود صاحب تفسیر بقول صاحب تفسیر داخل محرفین ساختن است **قول** ذکر نام خدا بر جانور
 کشته کجا در تفسیر است **اقول** عبارت تفسیر نیست جان این جانور را از آن غیر خدا قرا
 داده کشته اند و آن عین شرک است و هرگاه این بحث در کسایت گردیده دیگر تذکر نام خدا
 حلال نمیشود و این پس انکار نمی نمودن نمودن محض سفاکت است **قول** چون مقصود از شهرت
 دادن بنام غیر خدا قبل از ذبح قصد تقرب غیر خداست بجز آن و آن قصد ستمه است الی آخر

اقول درینجا هم صانط الحرام است از تفسیر که در تفسیر عزیزی مراد از است کریمه دشته قوله
 ذابح اگر غیر مالک است سیف محض باشد **اقول** عبارت بوارق نیست و تسمیه کافر و فاسق جانور
 زنده بر غیر قبل از ذبح گوشت دراز باشد آنچنان در حرمت آن جانور زنده مؤثر گردد که اگر چه
 مسلم صحیح العقیده خالیان قصد التقرب بالغير خالصاً مخلصاً بذکر نام خدا و ذبح کند هم حلال نباشد
 مثل سگ و خوک گردانته پس در رد این عبارت گفتند که مالک قاصد تقرب غیر خداست پس
 ذابح بمقابله قصد مالک چه باشد **الحق** سخت جنون است اولاً که در حرمت ما اهل بر ذبح بقصد تقرب
 غیر خدا نمودن انحراف از تفسیر عزیزی است و ثانیاً این قول متوجه بوارق نیست که در صورت
 مذکوره بوارق هرگز بر آن جانور صادق نیست که بر تقرب غیر ذبح کرده شد قوله مستفاد بود
 اینکه حرمت آن جانور حرمت بعینه نیست ازینجا خیال نمی آید **الحق** انشای این اعتراض
 قبیح تحریف صریح در عبارت بوارق است که قول بوارق بحواله صحف و چنین نقل کرده قوله مانند
 سگ و خوک ازینجا مستفاد میشود که حرمت آن جانور حرمت بعینه نیست **الحق** حالانکه عبارت بوارق
 بر صفت مذکوره نیست قوله مانند سگ و خوک ازینجا مستفاد میشود که حرمت آن جانور حرمت بعینه
 است **الحق** پس عجز به بجای لفظ است لفظ نیست از طرف خود ایجاد نموده بر بنابر این تحریف
 این اعتراض پیش نمودند این چه سوسه شیطانی است که در کتاب خصم با وجود حواله صفت آن بر
 سخن سازی تحریف مینماید لاجول و لا قوة الا بالله العلی العظیم پس در نقول دیگر کتب خصوصاً
 کتب غیر مشهوره چنان اعتبار کرده آید قوله آخر کلامش متعلق بوقت عدم ثبوت و
 وقوع حرمت است **الحق** **اقول** چون حرمت بعد مذبح شدن جانور است پس معاذ الله
 داخل کردن ما اهل به لغیر الله در محرمات غلط باشد و اگر مراد از حرمت ما اهل لغیر الله
 حرمت مذبح تقرب لغیر خواهد گرفت داخل محرفین خواهد شد قوله عبارت بودن جانور
 زنده از مجموع جسم و جان ممنوع الی قوله جان مملوک در اضافت است نه به توصیف
 الی آخره **اقول** نهایت نفهم است که معنی عبارت تفسیر عزیزی تفسیر در عبارت
 تفسیر عزیزی موجود است زیرا که جانها بشری مملوک کسی جز خدا نیست الی آخره ازینجا ظاهراً
 که خان مملوک در قول تفسیر عزیزی چون از آدمی طلب جان مملوک او نمایند در امثال

غیر از دادن جان جانوری الیه به توصیف است ورنه تفرقه در جانهای بشری و غیر بشری با یکدیگر
 بشری مملوک کسی جز خدائیت محض مینماید و قول از عبارت تفسیر ظاهر نیست که تجویز این دو
 احتمال در فعل نذر کنندگان بذبح جانور بنام غیر خداست الی قوله مطلق آواز بر داشتن تشبیه
 در حق جانور که برای غیر خداست منصرف بسوی قصد تقرب غیر خدا بذبح آن بقریه حال
 نذر کنندگان الی آخره **اقول** اولاً در بقول اعتراف است تجویز و احتمال در نذر بذبح جانور
 بنام غیر خدا یکی ایصال ثواب و دیگر تقرب بذبح پس ازین هم و سوسه اسماعیلیه که بقره منذوره
 علی الاطلاق داخل تقرب غیر الله سازند و بتکذیب تفسیر احمدی و غیره میپردازند باطل گردید
 و ثانیاً تشبیه جانور بنام غیر خدا را منصرف بسوی قصد تقرب بذبح نموده و حال جهال از قریه
 این تفسیر قرار داده حکم حرمت مرتب ساختن صریح انحراف است از آن معنی که در تفسیر عزیز
 برای ما اهل بهنجار است قرار داده شده است و ثانیاً محمل بر تقرب غیر و حکم حرمت مطلقاً لازم
 فهمیدن منافی است تحقیق صاحب تقویۃ الایمان را در فتوی گفته جای اشتباه درین بار
 و درین زمانه در صورتی است که برآمدگان میکنند الی آخره و بعد از آن صورتهای متعدد
 با حکام مختلفه بیان کرده قول و تفسیر و حیل جهال آنوقت است الی قوله ما از حال این جهال
 معلوم است که مقصود ایشان از تشبیه این جانور بنام غیر خدا قصد تقرب غیر خدا بذبح آن باشد الی آخره
اقول در اینجا هم در صحت ذبیحه منذوره بر آن غیر در صورتیکه رسانیدن ثواب دادن جان
 برای غیر خدا مبرور و مقصود باشد با وجود اعتقاد عدم حصول مقصود بگوشت خرید و بازار کلام
 کردن نتوانست و آنچه کلام کرده که ما را حال جهال معلوم است پس علم صاحب تفسیر تا اینجوب
 بحال جهال یک زمانه لاحق در تفسیر است یا در احکام شرعی چه دخل قوله حکم شرک مرتب
 بر ذبح جانور برای تقرب غیر خداست نه بر عدم اختیار عوض آری عدم اختیار عوض دال بر
 نفی قول ایشان است **الیه** قوله این قول محمل جواب اعتراض بوارق نیست اعتراض همین است
 که جواز دادن عوض مندر مسئله مختلف میباشد بین المؤمنین و در صورت مذکوره اگر ناظر
 عوض اختیار نمود بلکه میگویم که جائز هم ندانست که با یونان بعض شرک از کجا لازم آمد پس
 عدم اختیار عوض چگونه دال بر تقرب غیر و منافی نیست ثواب رسانی است و دعوی این دلالت

مخص بی دلیل است **قول** از حج جانور قصد تعظیم عبادت است و عبادت غیر خدا از امارت شرک
است الی آخره **اقول** کلام در بیان است که حج جانور منحصر در عبادت نیست چنانکه در مسبق
از مستندین او منقول گردیده پس اگر قصد ایصال ثواب و تکریم ولی بنظر ولایت و تکریم رسول بنظر
رسالت خواهد نمود و حج جانور بر آنجی ولی شرک نخواهد بود **قول** در شفای قاضی عیاض مرقوم است
اجمع المسلمون علی انه لا یصدر الا من کافر و ان کان صاحبہ مسرّاً بالاسلام مع فعله ذلک الفعل کما یجوز
للضمن و الشمس و القمر و الصلیب و النار و کالسعی الی الکائنات و البیع مع هذا **اقول** عجوبه زینت مقام
تحریف عبارت نموده اند اصل عبارت نیست و کذلک تکفیر بکل فعل اجمع المسلمون علی انه لا یصدر
الا من کافر و ان کان صاحبہ مسرّاً بالاسلام الا ان زینت عبارت حکم کفر و صورت نیست که اجماع
عدم صدور فعلی از غیر کافر ثابت باشد پس تا وقتیکه اجماع مسلمین ثابت نکند بموجب این قول حکم کفر
چگونه راست خواهد گردید و ما از مستندین او عدم کفر و صورت فرج پیر رسول بنظر رسالت
نقل نموده ایم واضح باد که فرج بر غیر بالاتر از سجده بر کفیریت و حاش قطع نظر از ما سبق اینکه
قاری در شرح شفا بذیل همین قول فرموده بخلاف السجود و المسطاب و نحوه بدون قصد البتة
بل باراده التعظیم و التمجید فانه حرام لا کفر الی آخره و بذیل قول و السعی الی الکائنات و البیع مع هذا
نوشته احقر از من سلیه الیهما مسفر و القصد التفرج دون العبادة و بذیل و التفرج الیهما نهیم نوشته بخلاف
من سعی الیهما معهم لکن بخلاف صورتهم الی آخره و متعلق قول من شد الزنا به و فحصل الرؤس آفته و بطل
فحصل الرؤس کان شعار الکفره قبل ذلک و اما الآن فقد کثر فی المسلمین فلا یعد کفر الهم **قول** از
ماثور از صحابه و تابعین الی قوله هرگز مخالف تفسیر صاحب تفسیر نیست حاشا که اکابر مذکور بر این
بمعنی فرج گرفته باشند الی آخره **اقول** قطع نظر از آنکه این قول مبتنی است بر جعل از عادت تفسیر
آنچه در بوارق قدری قبیل مذکور است نه تمهید از در شورش منقول عن ابن عباس فی قوله ما اهل ما ذی
و غیر ما اهل الخیر الله قال فرج غیر الله و از نووی قول الذی غیر الله قال و بان ندیج باسم غیر الله تعالی الی آخره
و از تفسیر احمدی منقول ما اهل به لغیر الله معناه فرج باسم غیر الله الی آخره پس لزوم کوشش
تفسیر ماثور از مستقیدین و متأخرین مانند آفتاب روشن است **قول** مقصود از این نقل تائید
بر عموم لفظ بودن ما اهل الخیر الله است و حکم الی آخره **اقول** قطع نظر از رکاکت عبارت

اولاً اینقدر تفهیمیده که در عبارت تفسیر نیشاپوری حکم بر ذبح و قصد تقرب غیر از ذبح است نه بر آواز
 دادن و ظاهر که اعتبار ذبح بموجب قول تفسیر عزیزی تحریف است و ثانیاً در نیشاپوری صابر
 مرتدا و ذبیحه مرتد واقع است پس مجرد ذکر یک سله در ضمن کلامی آیت با دنی مناسب
 چه ثبت مقصود است که حکم تحریف بر تفسیر است قوله چون مسلمان از قصد تعظیم غیر خدا بجز مرتد
 میگرد و پس این ذبح مرتد شد الم اقول درینقول هم اعتراض از جواب اعتراض است عبارت
 اعتراض اینکه سبب حرمت ذبح مشرکان است نه آنکه از نام نهادن مشرکان جانور زنده
 مثل خوک گرد و الی آخره قوله اینچک است بر امارت کفر الی آخره اقول اولاً حکم بامارت کفر و
 امری علی الاطلاق بی نص شارع و اجماع مسلمین محل کلام است و ثانیاً در خصوص این بحث
 این حکم عام تبصریح مستندین عجوبه صحیح نیست کما مر سابقاً قوله سرایت خبث معتبر بر وقت
 ذبح است که وقت ترتب حکم حرمت است الی آخره اقول در اینجا که اعتبار بر وقت ذبح نه
 پس از آیت که بر شهرت دادن حکم حرام گردیدن جانور مثل خنزیر قرار میدهند معاذ الله حکم
 آیت بیکار افتاده قوله حکایت جرج فقر است الم اقول ظاهر معنی فقر امید اندورنه این حکم می
 حالاً بفهمد که بموجب تفسیر عزیزی مدار حکم ما اهل به غیر الله بر آواز دادن برای غیر است که ازین امر جانور
 مثل خنزیر حرام میگردد و حمل اهل بر ذبح گو یا که تحریف است و در فتوی حکم مدار حل و حرمت بر نیت
 وقت ذبح است که اگر بر نیت تقرب الی الله یا برای امور مباحه ذبح میکند حلال است و الاحرام پس
 آواز دادن و آواز ندادن را در خلط و حرمت نیست اما آنچه گفته مدار حل و حرمت
 و تفسیر نیز بر نیت است چه از آواز بر آورده شدن بنام غیر خدا انکشاف نیت تقرب غیر خداست الم
 حاشا اینکه این توجیه نوقت قابل پیش کردن بود که صاحب تفسیر آیت با ذبح تقرب غیر
 میفرمود غایه الامر آنکه بر مجرد آواز دادن انکشاف میگردد و حمل اهل بر ذبح تحریف قرار نمیدادیم
 گنجائش این خرافت بود با وجود اینهمه توجیه توجیه القول بما لا یرضی به قائم است قوله و حد
 انما الاجمال بالنیات تقدیر حکم است که شامل اخروی و دنیوی است لیکن بالاتفاق مراد
 اخروی است و آن عام است از ثواب و استحقاق عقاب پس تخصیص مراد به ثواب
 از خفیه غلط است الی آخره اقول اولاً در کتب معتبره خفیه خود از ابی خفیه مراد اول و ثواب

در این حدیث ثابت است امام علی علیه السلام در شرح صحیح بخاری فرموده و جمله ابو حنیفه علی النوع الاول ای ثواب
 الاعمال لایکون لابلانیه و ذلک بوجوب الاول ان الثواب ثابت اتفاقاً و لا ثواب بدون النیة
 فلوارید الصحة ایضاً لیزم عموم المشرک و المجاز التالی انه لو حمل علی الثواب لکان باقیاً علی عمومہ و لا ثواب
 بدون النیة اصلاً بخلاف الصحة فانها قد تكون بدون النیة کالبیع و النکاح الی و ثانیاً معنی شرعی نیت
 قصد الطاعة و التقرب الی اللہ فی ایجاد الفعل است پس تخصیص ثواب باینجا هم ثابت است و ثالثاً
 در مقوله یوارق که مراد ثواب است نه حل و حرمت و صحت و فساد تخصیص ثواب بمقابلہ استحسان
 عقاب نیست بلکه بمقابلہ صحت و فساد و حرمت و حلت پس اعتراض بپروا رقی آنوقت متوجه
 شود که از اقوال محققین خفیه در شرح این حدیث انحصار صحت و فساد و حلت و حرمت اعمال
 در نیت عموم ثابت کند و آنچه گفته که ثواب و استحسان عقاب راجع است و حرمت لازم الی
 پس درین قول لزوم حلت و حرمت آن افعال و اعمال بر آن ثواب و عقاب ثابت شود
 نه لزوم حلت و حرمت دیگر اشیاء مثل ذبیح و غیره قوله معذرت در عبادات محضه
 جز اسلام شرط صحت و ذبیح برای تعظیم از عبادات محضه است الی اقول اولاً از طرف خود
 قیدی افزودن جواب اعتراض نیست و رفتوی که مدار حل و حرمت ذبیح بر نیت ذابح داشته
 کی آنرا مقید بر تعظیم نموده تصریح گفته اگر نیت تقرب الی اللہ یا بر اکل خود یا بر استیجار
 و دیگر امور مباحه ذبیح میکند حلال است و الاحرام الی و اعجوبه خود از شباه آورده است الذبیح
 قد يكون للاكل فيكون مباحاً او منداً و بالاولا ضیمة فيكون عبادة الى آخره و ثانیاً در شباه انهم
 گفته است ثم رایت ابن وهبان فی شرح المنظومة قال ان ما لا يكون لالعبادة لا يحتاج الی
 النیة و نقل العینی فی شرح البخاری الاجماع علی ان التلاوة و الاذکار و الاذان لا يحتاج الی النیة
 الی آخره مثلاً پریشانی عدم فهم محاورات و اصطلاحات متفرقه است قوله شرط تجزیه و تقسیم از
 تقرب غیر خدا نیز در ذبیح الی اقول قطع نظر از کلامیکه در بحث و معنی تقرب غیر است از این
 نیز شرط نیت در حلت ذبیح ثابت نیست قوله از فتاوی غرائب گذشت که تجزیه و تقسیم با
 تقرب خدا در ذبیح شرط است الی آخره اقول نهایت جرأت و شدت و قاحت میدارد
 نمی اندیشد عبارات غرائب بر تقدیر صحت نقل مرید مخالف تصریح صاحب فتوی است قصد

تشریب خدا شرط در فحش ندانسته و گفته: تقرب الی الله یا برائی اکل خود یا برای تجارت
و دیگر امور مباحه فحش میکند حلال است **الح قول** در عبارت در مختار اکل عند العائیت
عبارت شائست و لوسی و لم تحضره النیت صح الی آخره **اقول** در هیچ مقام متوجه جواب اصل
اعتراض نمیشود و حرمت در امور زائده اوقات خود ضائع میسازد و اگر در مقامی از طوارق بر
غلطی طبع متنبه میشود با وجود عدم دخل آن در مطالب از اصل اعتراض گیر کرده بر مواخذة
لفظ نهایت می نازد و قطع نظر از آنکه در طوارق خود از در مختار و همین بحث منقول لوسی و لم تحضره
النیت صح در نی مقام لفظ اکل عند العائیت مرقوم گردیده آن لفظ عبارت فتاوی عالمگیری است
که از شباهه کاتب بجهت کسر بودن لفظ و لم تحضره النیت بعد عبارت در مختار هم نوشته بهر حال
لائق جواب این امر بود که قول صاحب فتوی مخالف عالمگیری و در مختار است یا نه از آن بیچ
بحث نه ساختن و باینکه تطویل لا طائل یرد فتن محض سفاکت است **قوله** این قاعده
متعلق بعقود است که وقوع آن از الفاظ میگرد و الی آخره **اقول** چون مستندین او
تصریح فرموده اند در باب ذبیحه که لاجرم بغير اللفظ و در صورتیکه فحش کرد بنام خدا و نیت
برای مسیح نمود حکم حلت نموده اند و در حکم اهل البیوت غیر الله بر ذکر غیر عند الذبح داشته اند
پس تخصیصات صاحب رساله در قواعد فقهیه چه مفید تواند شد **قوله** این نسبت مقصود
افکار تقرب سید احمد کبیر است **الح قول** کفایت میکند برای رد آن فتوی صاحب
آفتاب الایمان خلاصه اش آنکه بعد بیان اغراض مختلفه نوشته بالجملة این اغراض مختلفه را غرض
نیست زیرا که شباهه حل و حرمت در صورتها نمیشود جای شباهه درین دیار و درین
زمانه در صورتهاست که بر کمر و گان میکنند پس باید دانست که مقصود در صورت گوشت
پس و چنانچه در فائمه دستور است که جانور را برای گوشت فحش میکنند و طعام سخته میخورند
و ثواب آن طعام بر روح میت میرسانند در صورت حیوان مذبح حلال است هرگز در آن
شبیه نیست و اگر تذکره مقرر کنند پس نذر هم اگر بر گوشت واقع است آن گوشت حلال است
اگر مقصود فحش بر کمر است بود پس ایصال ثواب فحش باشد یا تقرب فحش بسوی میت
و همین صورت است تنازع فیها و صور شنبه در نی مقام چهارست اول آنکه مقصود نذر

و نیاز کردن گوشت باشد و غیر آن مطلقاً ممنوع است چنانکه در عالمگیری و در مختار مرقوم که
 نذر بر آب حل شود و اولیا باطل است و حرام و حقیقت این آنست که ذات باری تعالی مستغنی است بخواب
 مخلوقات پس داون بر آغوا از قبیل داون بهندگان نیست بلکه داون سیر خدا تعالی است
 که تقدیم و توبه شود و مقصود باشد چنانچه شخصی نذر کند که یکروز و یکشب بخوابم و او یا
 بسبب غرض آنسب یا بدین شیوه متوکل یا اشغال ذلک سید و در ویش گو غنی باشد فاما مقصود
 ایشان بنظر سیادت و توکل نذر بر آغوا خدا تعالی است مصروف آن سید و متوکل اگر مؤمنان بطور
 برای اولیای گذشتگان که نذر و است نذر اولیا بدو طریق است حسن و قبیح نزدیک عوام سیر
 اولیا میکنند ایشانرا بر حد حرام میرسانند و آن چیز حرام نمیشود اگر نذر کنند که بشیر طبع آید آن
 حاجت گاو و دوساله نیاز حضرت غوث الاعظم خواهم کرد پس حکم این مثل حکم طعام است اگر
 نذر بطریق حسن است بی غرض خلل نه و اگر قبیح است فحاش حرام و حیوان حلال صورت سوم قصد
 تقرب خدا تعالی فرج کند و ثواب عبادت فرج بدیگری رساند این روش و جانور حلال
 و طیب الح و ملخصه این سبب فرج بدوگان منحصراً در صورت تقرب نیست قولم آنچه جمال گفته اند
 معنی نیست است بلکه حیل سازی برای اجرای شرک است الی آخره اقول قطع نظر از رکات عبادت
 محض افترا بر وازی است و قطع نظر از آن نه معنی شرک میداند و نه آنچه خود برای او نوشته اند می بیند
 قولم مراد از فرج در اینجا ماص فرج است و آن مالک جانور است اقول ادلا حال کمال این
 حضرات دیدن است گاهی حکم حرام گردیدن جانور مثل حرمت خنزیر از آوار آوردن برای غیر
 قبل فرج ثابت میکنند و حمل اهلل را بر فرج و اراده وقت فرج را تحریف قرار میدهند و
 گاهی مدار حرمت جانور بر فرج گردیدن جانور بقصد تقرب غیر خدا بنسب میدارند و نیست فرج کننده
 معتبر میدارند و گاهی مدار حکم حرمت بر نیست مالک جانور میدارند و ثانیاً آنچه در عبارت فتوی
 اگر تامل میکرد این تاویل نمیکرد که در آن موجود اگر به نیست تقرب الی الله بایر اکل خود یا بر
 نجارت و دیگر امور مباحه فرج میکنند حلال است الح و ثانیاً او ستمنا که حکم بر نیست مالک جانور
 باشد پس باید که در صورتیکه مالک جانور را قصد تقرب الی الله باشد ماص فرج کننده بقصد تقرب
 نیست که نذر افتر نباشد حال آنکه در میان فتوی همانجا از نیشاپوری مستقول لوان مسلمان فرج

قول سابق گذشت که مراد از وزیر و وزیران بنام غیر انبیا نیست و شریک غیر باشد اقول
 ادعای این مراد محض عناوت و فتوی صاحب تقویۃ الایمان کافیست بر گردانیناد
 قول اهل برادر دلیل آوردن و است بر آنکه قصد تقرب غیر خدا نیز داخل احوال است
 حکما اقول چون در اینجا اقرار میکند باینکه این دخول حکمی است نه حقیقی پس اگر دعای
 این طائفه مردود شدند قول و آنچه در در مختار و غیره فارق مذکور است از ان صاف
 ظاهر است حرمت ذبیحه متنازع فیها الی آخره اقول فارقیکه در فتوی منقول است
 اینکه الفارق انه ان قدم الی اکل منه کان الذبیحة لئلا وان لم یقدم الی اکل بل یذبحها لغيره
 کان لتظیم غیر الله لم یس ازین حرمت ذبیحه متنازع فیها که سوال از نیست هرگز ظاهر نیست که
 از اینجا زبان و ولایت بر قهای نامدار الی آخره اقول این نهاد که در اینجا استدلال با اهل غیر
 نموده اند خود مستندان عجیبه تحطی آن کرده اند پس اگر از بقدر نسبت زبان درازی میکند
 بر او شان بکند قول در شباه این مسئله از قنیه منقول نیست صاحب در مختار اصل مسئله را
 شباه نقل نموده و دلیل حرمت البته از قنیه نقل نموده اقول کافیت بر گردن خیر عیلا
 و ایسی و آنچه محشیان شباه و در مختار که از مستندین و بوده اند نوشته اند حموی نوشته قول
 لا تحل ذبیحة الجبری لم یقبل علیه هذه المسئلة مذکوره فی القنیه و چهار سها و عن ابی علی انه تحل
 ذبیحة الجبره ان کان آباؤهم مجبره فانهم کابل الذمه والکان آباؤهم من اهل العدل لم تحل
 لانهم بمنزلة المرتدین انتهى و بنا علی الاعتزال الصریح والعجب ان المصنف لم یقطن مع ظهور
 من القنیه انتهى والمراد بالی علی الجبائی احد شایخ الاعتزال و مراده بالجبره اهل السنة والجماعة
 كما یفصح عنه کلام البیہقی الخفی فی تفسیره فکان المصنف ان مراده بالجبره الجبریه والامر بس
 كذلك كما یعلم ذلك من تتبع کتب الکلام والظاهر ان نشأنا ما وقع فیہ المصعدم الانتفات
 الی معرّفه الفرق بین الجبریه والجبره وقد علمت الجبره واما الجبریه ففرقة بین اهل الالهواء والبدع و
 هذه الفرق فرق و مدار کلام الجبریه علی نفی الاستطاعة والقدرة علی العبد اصلا ویرن الخلق
 مجبورین فی انصالحهم الی آخره در رد المحتار گفته قول و جبری الخ الظاهر ان صاحب الاشباه
 انهم من القنیه الی آخره قول محار ذکر ذبیحه برکتی بکفره است و ان شاء الله تعالی

غیر خدا ازین روایت ثابت است **اقول** محل ذکر بودن نیت ذبیح مدار حل و حرمت نبی
 است که اگر برای تقرب خدا یا امور مباح ذبیح کند ذبیحی حلال است و الاحرام و ازین روایت
 هرگز حکم مذکور ثابت نیست **قوله** بالا توافق نووی با دعوی مدعی **التم** **اقول** اینهم محض کذا
 است و آخر **اقول** نووی هرگز موافق دعوی مدعی نیست چنانکه بالا گذشت **قوله** قید عند الذبیح
 درین تفاسیر معنی لفظ نیست الی آخره **اقول** محض تغلیط عوام است و مخالفت مفسرین از
 قدام و متاخرین در تفسیر کبیر گفته معنی **قوله** ما اهل یعنی ما ذبیح الی آخره در تفسیر احمدی گفته معنی
 ما ذبیح باسم غیر الله و هم در تفسیر احمدی گفته معنی ما اهل ما ذبیح **التم** در تفسیر سبط و واحدی
 و معنی ما اهل به غیر الله ما ذبیح للاصنام و ذکر علیه اسم غیر الله بنزد **اقول** جمیع المفسرین **التم** **قوله** حصر
 تحریم در ذکر نام غیر عند الذبیح بی دلیل است برخلاف دلالت الفاظ الی آخره **اقول** انشاء
 این جرأت نیست که نه خود معانی الفاظ و دلالت آن سیفیه نه بر **اقول** مستندین بقواد و اعتماد
 میکند در تفسیر کبیر و غیره صان موجود و لاجرم لغیر لفظ **قوله** از کجا معلوم شد که باعتبار فاش نشد
 موافق تفاسیر قدیمه افاده حکم حرمت در خصوص نمیکند **التم** **اقول** چون باعتبار فاش ثابت
 که مفسرین اهل را تفسیر بر فصح صوت و وقت و ذبیح نموده البته موافق این تفاسیر حکم حرمت مستفاد
 نخواهد گردید که استناد مری بی ذکر آن صراحت یا اشاره معنی ندارد و گوئی این افاده هم در تفسیر
 قدیمه مصرح نباشد که کلام در اول است نه ثانی **قوله** وضع مسئله در بدایه در ذکر مجوز و از تقرب بغير
 است و از بدایه در بیان صورت اول ظاهر که مدار حرمت بر وقوع فصح است **التم** **اقول** اولاً
 عجوبه بطرف اعتراض توجه نکرده که انیت عبارت بدایه نقل نموده سیگوید صریح فیما ذکر نام
 ان قصد التقرب الی غیر الله بحرم الذبیحة نه بیند جائیکه کنایه هم نباشد دعوی صراحت نموده **التم**
 و ثانیاً در بدایه هرگز مسئله تقرب بغير الله سطر او و ضمناً هم مذکور نشده تا بوضع مسئله چه وضع
 مسئله در بدایه در ذکر نام غیر نام حق سبحانه است که در یک صورت مکرره و در یک صورت
 حرام و در یک صورت جائز قرار داده و ثالثاً از بیان صورت اولی که مدار حرمت بر وقوع
 فصح است ظاهر نیست مفرع است بر شرکت ذکر اسم غیر نام حق سبحانه بوجه عطف پس نیز آن از
 فصح است بوجه عطف بر آخر ظاهر نیست بلکه در صورت عدم شرکت و

بوجه عطف عدم حرمت و وقوع فرج بر این از ظاهر عبارت ایشان که اعدائشان بیکدیگر و محالاً معطوفاً فکرها
 از محرم الذبیحه الی غیره لان الشکره لم یوجد فلم یکن الذبح واقعا لکن فی آخره قوله و نیز در باریه صریح که شریکها مجوز و اگر غیر شریکها
اقول چون معنی عبارت باریه فیهده پس دعوی صراحت حکم حرمت مسئله موجوده از باریه مردود
 گردید و نیز دعوی صاحب بوارق بر صاحب فتوی باینکه آنچه گفته نموده ذکر آنجا و آنجا
 قصد التقرب بآلی غیر الله تفصیل مناسبت باریه و تذکره او است از خود بقول اعجابیه صاف صریح
 ثابت گردیده که قدری حیا را کار پذیرفته جواب آن نداده اما آنچه باز بر این سخن باریه گفته که
 نیت غیر در حکم ذکر غیر است پس صریح بودن عبارت باریه در اینکه قصد تقرب غیر خدا نبیند و محرم و مستحب
 چه شکاسته الی آخره محض خطاست و لاکه بر تقدیر صدق کلی این دعوی هم که نیت غیر در حکم ذکر
 غیر است دعوی صراحت قننی است بر نهانستن معنی صراحت و تائید کاش اگر از باریه این مقدمه مستند
 و مستفاد می شد که دعوی صراحت باطل می بود و اما ذکرش و جمعی میداشت و تائید اگر نیت غیر
 در حکم ذکر غیر است و وقتی در تصریح و عدم تصریح ذکر غیر نیست پس تصریح حکم تقرب باینکه اگر تصریح
 فرج بنام خدا ذکر کرد و نیت نام فرج کرد و فرجه حلال است و اگر تصریح فرج کرد و حرام است باطل
 میگردد و چه گوید از وضع کردن صاحب باریه مسئله را و غیر مسئله متنازع فیله لازم نمی آید که کلام
 صریح در مسئله متنازع فیها نباشد که ایستاد که بشمار تبعاً الی آخره **اقول** اعجابیه
 بوارق انصیه و مقصدی تحریر جواب گردید اعتراض اینکه خود گفته صریح میا ذکرنا و باز خود میگوید
 بمهرل عن مسئلتنا پس دعوی ذکر شری با وجودیکه باطل محض است چه فائده خواهد داد و قوله بر
 ذمی عقل ظاهر است که حاصل مطلب باریه همین است **اقول** اولاد ریاض هم بطرف عبارت
 بوارق انصیه تا خاتمه تحریر جواب پرداخته عبارت بوارق اینکه صاحب باریه در لیل مسئله اولی میگوید
 لان الشکره لم یوجد فلم یکن الذبح واقعا لکن مکرره لوجود القران صوره و در استفتا نوشته
 لا یجزم الذبیحه لعدم قصد التقرب بآلیه و اما مکرره لاجل شایسته فی ذلک بند که اسم غیر الله قصد التقرب
 پس این عبارت را مطلب معنی عبارت باریه قرار دادن کار ذمی عقل نیست **اقول** پس که ادنی
 عقلی میباید و خود میفهمد که بیان صاحب فتوی صاف مناسبت بیان باریه است نه اطلاق
 عقلی میباید و خود میفهمد که بیان صاحب فتوی صاف مناسبت بیان باریه است نه اطلاق

وعدم آن وکجا بر قصد قلبی علاوه بر آن اگر فرض کرده شود که این حاصل معنی هدایه است تا هم
مفید صاحب فتوی نیست که صاحب فتوی بیان معنی کرده نه بیان حاصل معنی و خود اعجوبه
بودن ماذیج بغیر الله و ماذیج الاصل نام حاصل معنی آیت کریمه فرارست و از گرفتن مفسرین الهی
بمعنی فوج انکار است قویا رفع این شبهات در مابقی گردیده اند اقول حال خرافات
اعجوبه بر هر ذی عقل بوضوح رسیده قوله لا باس بودن آنچه در آن انفصال صورت و معنی
الی قوله در صورت قصد تقرب غیر خدا از فوج انفصال مستغنی و مستغنی الی آخره اقول
نشار این جرات جعل است از معنی قول هدایه و التالیف ان اقول مضمون لایحه صورت معنی الی
آخره هر ذی عقل میداند که فصل صوری مقابل وصل مع عدم العطف بوده و فصل معنوی
مقابل وصل علی وجه العطف و التمسک است که ذکر آن هر دو در عبارت هدایه در صورت اول
و ثانی آمده و صاحب فتوی خود نوشته و اذاکر مضمون لا البصر فی العطف و لا البصر فی اهل
الاکبره و لا یحرم الاستفاد بالمشابهة صورت و معنی الی آخره پس در قصد تقرب نیز هم اگر بر آید نام
خدا نام غیر فی عطف ذکر خواهد کرد و وصل صوری صادق خواهد آمد و اگر وجه عطف نیست
و ذکر خواهد کرد وصل معنوی یافته خواهد شد و اگر قبل تسبیح ذکر کرده باشد البته بر آن انفصال آن
قول از نام خدا صورت و معنی صادق است قوله تاویل نذر اولیا بنده بر آید و ثواب آن بر آید
اولیا غایب است بنا بر حال نذر کنندگان الی آخره اقول فتوی صاحب تقوی الایمان کافی است بر آن
بطان این بنیان قوله نذر اولیا از هر سه وجه بیاح خارج است چه نذر کنندگان درین نذر
اصلا ذکر ایصال ثواب نمیکند الی آخره اقول قطع نظر از آنکه ادعای سلب کلی معنی بیلی
است کفایت میکند بر آن قول اعجوبه و تأیید تفسیر احمدی و هیچ بیان وی فتوی صاحب
تقوی الایمان که خلاصه اش اینیکه جای اشتباه درین دیار و درین زمانه در امور مهم است
که بر آن مردگان میکنند پس باید دانست که مقصود در غیورست گوشت بیوه و چنانچه در نوشته
و شورش در غیورست حیوان مذبح حلال است هرگز در آن شبه نیست و اگر نذر فقر
کنند پس نذر هم اگر بر گوشت واقع است حلال است و اگر مقصود فوج بر آید پس
با ایصال ثواب فوج باشد یا تقرب فوج بیوی است و همین صورت است تنازع فیها

صورتی در نیت تمام چهارست اول آنکه مقصود نذر و نیاز کردن گوشت باشد و نذر غیر الله
مطلقاً ممنوع است چنانچه در فتاوی عالمگیری و در مختار مرقوم است که نذر برای صلوات و اولیا
باطل و حرام است الی قوله شخصی نذر کند که نیت حاجی خواهم و ادیای سید حج النسب یا امثال ذلک
وسید و درویش گو محتاج نباشند فاما خصوصیت شان بنظر سیادت یا توکل نذر بر خداست
است اگر همین طور نذر بر او کیا گذشتگان کند و است و طریق قبیح نیست که در عبادات تعظیم شان
قصید کند یا قیام آنکه اگر طریق حسن و دل باشد اما از زبان لفظ نذر گوید خطی و ران است یا بنظر
باینکه این لفظ در شرع متصل بر معنی است که مختص بنجاست باید که شائبه از ممنوعات شرعی ران
نباشد و ادنی آن ترک ولی است اما حرام نمیتوان گفت اگر از الفاظ مشترکه که سبب تعال عرفان دین
اشتراک پیدا کرده گفته آید باکی نیست الی قوله اگر نذر بطریق حسن است هیچ خلل نه و اگر قبیح است
فعالش حرام است و حیوان جلال و شاید همین صورت مراد مولانا بسین است و همین صورت
با صورت محرمة مشتبیه و در تفسیر احمدی حلت آن واقع گشته الی آخره پس اعجوبه راجع الی است
که همچو اعتراضات فاسده بر تفسیر احمدی وارد میکنند که خود از کلام مقتدای او مرود و دانند قوله
حواله عامه که تجاده و از کتابی هم نقل نکرده بحث در بقای آن بر ملکات لک نیست بلکه کلام در
انکار تاثیر نذر حرام است و حرمت منظور لم اقول حاجت به نقل کردن از کتابی بدین
نبوده که خود کبراء اعجوبه تصریح آن نموده اند و سنکر از آن نبوده اند عبارت فتوی صاحب
تقویة الایمان در قول سابق منقول مولوی عبدالحی و فتوی خود نوشته اند واضح باد که
نذر بنام نذر رگان مقرر کردن باینطور که نیت طعام خواهم داد و ثواب آن از طرف خود
بروح فلان خواهم رسانید اینطور نذر بر رگان رویت نکرد دوم آنکه این طعام دادن نقد
یا جنس لیت نقد اینطور دوم نذر درست نیست لیکن آن طعام حرام نمیشود طعام خود حلال
است و چون بر هر جنس اینچنین نذر واقع میشود حال هر جنس همین است که حلال است
گو نذر روا نباشد لکن مخصوصاً بلکه خود صاحب تفسیر در جواب مولوی عبدالحکیم نوشته و متی کان
اراقه الدم لیت و التقرب الی الخیر بالاکل و الاستغناء حلت لذیجه لکن و آنچه اعجوبه گفته که بحث در
بقای آن بر ملکات لک نیست لکن حاکش اینکه اگر در واقع در قیام آن بر ملکات لک نباشد

پس مالک را اختیار که ملک خود بجهت کسی خواهد بداد و دیگری را هر گونه تصرف از اکل و غیره چرا
 درست نباشد و آنچه از بحر اریق آورده اند حرام بل سحت و لایکوز الحادوم الشیخ اخذ و لا اکل و
 لا تصرف فیہ نفهمیده که وجهش آنست که این نذر منعقد نگردیده و ذمه بان مشغول نشده و اگر از
 نذر غیر حلال حرام میگردد و بدین تخصیص خادم شیخ بعد از جواز اخذ و اکل حیثیت که اکل چیز حرام
 بر مالک آن چیز حرام میباشد و استدلال بدلیل الصالحین و شرح متفق که نموده و لا اثبات
 اعتماد آن کتب بخواه کتب مشهوره و ثانیا تصحیح نقل عبارات مذکوره و ثالثا ترجمه آن کلام
 کبر خود و منه خود و اند و آنچه از اقتضای مرده در آن حرام گردیدن چیز مذکور مذکور نیست قوله
 حرمت نذر حرام را بقید به مالم یقصد و اصرها للفقراء و لکرهه اندالم اقول آنچه سابقا از
 مولوی عبدالحی و صاحب تقویة الایمان نقل کرده شده کافیست بر آوردن این خرافات
 که نذر بر کبریاگان تقسیم نموده اند و عبارت عالمگیری و در مختار که در فتوی صاحب
 تقویة الایمان حواله آن هر دو کتاب است اینست فی الدر المختار علم ان النذر الذی یقع للاموات
 من اکثر العوام و ما یقصد من الدررهم و التبع و الزیت و نحوها الی ضرایح الاولیاء و الکرام تقربا الیهم
 فهو با لاجماع باطل و حرام مالم یقصد صرفا للفقراء و لا نام و فی العالمیة تقربا الیهم فحرام بالاجماع
 مالم یقصد بصرفا للفقراء و لا اعیان قولا و احدا لم یقول در عبارت شباهه الثامن است نه ثانی
 و مراد از استدانت نیت در قول مولانا دهلوی باقی ماندن نیت اول است تا آخر عمل در حکم
 نه احتیاج نیت تا آخر عمل الی آخره اقول تعرض به نوشته شدن ثامن بجای ثانی با وجود
 اقرار وجود آن مسئله لغویت و آنچه مراد از استدانت نیت قرار داده یعنی بقای آن نیت
 تا آخر عمل در حکم پس کلام در همین است که در حکم کدامی شیء باقی ماندن نیت اول تا آخر ضرورت
 پس از نذر بر کبریا اموات حرمت ثابت نمیکردد و چون از عبارت شباهه علم احتیاج نیت تا آخر عمل
 فحیده پس معلوم شد که نیت اول تا آخر عمل باقی هم نمی ماند قوله چون از عادات متفقین
 این امت ذبح بنام خدا بطریق رسم یا قصد تقرب بغیر خداست نام خدا بایمان آمدن شایسته است
 سابقه نیت لم اقول سلیم را منافقین گفتن و اقرار ایشانرا باینکه قصد تقرب بغیر خدا نداریم بعد
 شریع محمول بر نفاق کردن محض حماقت است و در صورتیکه غیر نادر بقصد خالص تقرب خدا

بمگیر گفته فرج کند میان آمدن منافی بیکدیگر محل تردد و نتواند شد لکن قوله مراد از نه کفایت کردن
 نیت و نه حریت اگر مراد نه کفایت کردن نیت در اینجا باشد خداستعالی است پس مسلم است الی
 آخره اقول چون کفایت نکردن نیت در نزد خداستعالی تسلیم نمود پس محرومیت غیر از این
 حرمت قطعی خواهد گردید بوجهیکه اگر غیر آن نادی هم فرج کند حرام باشد قوله ذکر نیات در نیت
 نیست بلکه بیان اعتبار نیت موکل و منیب در فرج است چنانکه گفته اند در زکوة معتبر نیت موکل
 الی اقول تا اعتراف پس است که تاثیر کردن نیت موکل و منیب در حل و حرمت اهل نیت
 پس اثبات این امر از شرع میبایست کرد که نتوانست نمود و اما آنچه قیاس بر زکوة نمود پس
 صحیح نیست اگر مالک نیت ادای زکوة نمود و نائب نکرد زکوة ادا میشود و اگر مالک نکرد و نائب
 کرد زکوة ادا نمیشود پس اگر در بجهت هم چنان میبود میبایست در صورتیکه مالک نیت تقرب یا غیر تقرب
 و نائب میکرد و بجهت صلال میشد قوله تنظیر فرج برای تقرب را بر اضحیه در اعتبار نیت موکل و منیب
 نه نیت وکیل و نائب قیاس گمان کردن الی اقول عدم تاثیر شتر را مذکور در ابطال شتر علت
 قیاس محض باطل چون در اضحیه نیت تضحیه شرط است پس ضحی نیت کرده اند کسی خواهد فرج کند که تضحیه
 ادا خواهد گردید بطلان ما نحن فیه که چون نیت شرط نیست در حرمت مذبح بودن جانور سبأ
 تقرب غیر است پس اگر ذبح نیت خواهد کرد و حرام خواهد گردید و اگر ذبح نیت نکرده مذبحیت
 متقرب لغیر یافته نشده گو مالک جانور نیت کرده باشد قوله حاصل کلام دلایلی آن بدین
 پس بدلول لغوی الی قوله فلو یسعی بقصد به التقرب الی غیر التبدیل هو بیان فارق هذا المقصد
 عن غیره الی اقول چون در فتوی صاحب میر در فرق تقرب غیر الله از غیر آن بر ذبح مذبحه
 لغیر نموده عبارت بودن تقرب لغیر الله از آن ثابت شد مثلا در فرق انسان از دیگر حیوانات
 غیر انسان چون بر ناطق نموده آید البته عبارت بودن انسان از حیوان ناطق ثابت خواهد شد
 و چون این بدلول لغوی تقرب غیر الله نیست پس البته بدلول فقهی شرعی است قوله لا راسخه فی قول
 الدلوی من هذا الاقرار الی آخره اقول اصل مسئله نیت اذ فرج باسم المسیح لا تحل ولو فرج باسم
 الله و اذ به المسیح تحل و در عالمگیری گفته و لو ذکر اسم الله تعالی لکنه عنی باسم الله المسیح قالوا توکل
 فی هذا النص فقال بسم الله الذی هو ثالث ثلثه الی و در تفسیر کبیر گفته قال بالک التامع الی و حقیقت

واصحابه اذا ذكروا على اسم المسيح فقد الموهوبه لغير الله فوجب ان يحرم واذا ذكروا على اسم الله فظاهر اللفظ
 يقتضي الحل ولا حرج لغير اللفظ الى آخره پس چون صاحب فتوى مذموب خود هم مطابق اين مسئله
 بيان کرده پس اقرار صريح است باينکه مدار حل و حرمت بر لفظ است و اعتبار نيت نيست و آنچه
 و حاصل قوله ان مسئله السراجية مبنيّة على ان النصرا في لا يفرق بين الله و المسيح الى قوله فمدار الحل
 و الحرمة لم يكن لفظاً بحتاً بل لفظاً مع النية المحض حماقت است و صريح مخالف تصرّيات مستند
 و كما مر سابقاً قوله اقول باختيار الشق الثاني انه لا يلزم منه بطلان الحكم بانه لا دخل في نية بل
 اخلص النية لله اذا ارادة سواراه السيد احمد بالله و هو باطل و النية ههنا لله التقرب الي الله بالذبح
 و هو حق الى آخره اقول اگر در مسئله مذكوره مستندان اعجوبه شرط ميكردند كه در صورت ارادة
 مسيح بلفظ الله تقرب الي الله قصد خواهد كرد و ذبيحه حلال خواهد شد و الا در صورت اطلاق اسم الله
 هم ذبيحه حرام خواهد شد البته كنجاشش اين خرافات بود چون تصريح نموده اند كه لاجرم لغير اللفظ پس
 همه خرافات مردود اند قوله المير الفقهاء يقولون في مسئله القادوم فانه صريح في معارضة
 ما في التفسير لاحمدى الخ اقول بتصريح كبر اعجوبه مسئله تقرب لغير الله كه مسئله قادم فرج است
 بحث ديكرست و مسئله نذر كه قول تفسير احمدى متعلق است ببحث ديكرست چنانچه از رساله احكام
 تقوية الايمان و مولوى عبدالحى و غيرهما ثابت پس حكم معارضة جهالت است قوله و اما مراد
 قول المدهوى سيجى انه سيجى في كتاب التيجاني الى آخره اقول قطع نظر از خوبى اين مراد يا وجود
 اين فساد هم غلط است كه در كتاب تيجاني هم چيزي كه معارض تفسير احمدى باشد نيافته و چيزي را كه
 معارض دانست بقول كبر او معارض نيست قوله ايا كلام فقهاء او مسئله قادم نديده الى آخره
 اقول قول فقهاء دلالت بر حرمت ذبيحه كه مولانا محمد مدين از ان بحث فرموده ندارد پس
 ذكر ان محض حماقت است قوله اين كلام پرست از كذب بافرا كه لا يخفى الخ اقول رساله مولوى
 اسماعيل كه معروف و مشهور است و سبى كبر او معتقدين و متقيضين مولوى اسماعيل مطبوع
 هم گرديده است كه اعجوبه هم انكار صريح از ان نمودن نتوانست موجود مطالبه كند كه در ان
 تنزيل نموده كه چيزي از ان سابقانده كوگرديده است پس اين بيان را كه كذب و افتران نام نهادن
 به صاحب فتوى و به صاحب نقل اين فتوى گفته خواهد شد كه مخالفت تفسير فقهاء

سابقه نیست زیرا که درین فتوی نیز حرام و مفرد بودن جانوریکه از ذبح آن تقرب بسوی غیر خدا
مقصود باشد مرقوم است **الحاق قول** عجوبه ظاهر المعنی مخالفت نمیداند ورنه انکار از مخالفت
نمیکرد و عبارت فتوی نیست ذبح کردن جانور بنام غیر خدا حرام است و اگر بقصد تقرب بنام اینها
ذبح کرده باشد ذبیح آن جانور هم حرام و ذبح کننده مرتد میشود **الحاق** پس با وجودیکه درین فتوی
حرام و مفرد بودن ذبیح از ذبح کردن بنام اینها بقصد تقرب مرقوم است **عجوبه** لفظ بنام غیر را
کان بلم یکن قرار داده دعوی عدم مخالفت نموده **باب دوم** قوله طرق اضلال فرجه
لبابیه **الحاق قول** هر چند از شروع کتاب تا آخرین باب در هر مقام خواسته که مدح کلام بطور
بوارق محمدیه اندازد اما بجز خرافات بدستش نمی آید چه کند و چه سازد و در طریق اول که پس پشت
انداختن نصوص آیات و احادیث و تحریف نمودن آنها و استناد کردن درین حدیث با قول
وافعال اجله و زبیهان خود که بقولش از باب من دون الله در اعتقادشان اند بیان کرده محض
افترا پر دازی و سخن سازی است حکم اعتقاد از باب من دون الله و کلام ایشان را مانند وحی
ناطق و نشتن چگونه بر اهل اسلام کرده مگر آنکه استناد با کابر دین محمدی را در شرح قرآن
حدیث استخاد از باب من دون الله قرار داده و اصل مدار این فرقه همین است که اکابرین
عامه مسلمین کافر و مشرک بوده اند که در کتاب الله و حدیث نموده اند معاذا الله من بلا الحاد
در طریق دوم که دعوی تصرف در نقل یا کذب در صحت نقل ایشان را با تمام تعبیر کرده عناد
صریح است که این دعوی اتهام قبیح نیست بلکه بیان حق و صحیح است در طریق سوم که انکار نمودن
از کتب با وجود حضور آنها نزد همایلیه یا طعنه زنی بر علمای زمان ماقبیه با وجود مناقب
آنها ذکر کرده و قاضی پیش نیست که نسبت کتبیکه اینفرقه بودن آنها از کتب معتبره و معتبره بودن
مصنفین آن از علمای محققین سابقین و معتدین ادعا کرده اند و از طرف اهل سنت مطالبه اثبات
این دعوی پیش گردیده هرگز بهیچ وجه از ایشان آن دعوی بربوبت نرسیده جز آنکه وجود آن
کتب عجیبه و غریبه پیش خود بیان نمیکند و نمی فهمند که ازین چه فائده است و حال طعنه زنی آنکه
نسبت ابن حزم و ابن تیمیه و غیره را که طعن نقل کرده شده است هم از مستندین این فرقه بوده است
و لا اله الا الله است حذف چند سطر از میان علایق و غیره

اقول در عبارت منقول لفظ الی ان قال موجود پس این را حذف نموده وسیله اعتراض ساختن
 محض حماقت است **قوله** از انجمله است حذف الصیغ از میان عبارت قاضیان الم **اقول** صاحب
 بوارق عبارت بر جندی بران صفحه نقل کرده پس اگر این اعتراض است بر بر جندی است نه بر
 صاحب بوارق آری اگر صاحب بوارق دعوی ترجیح تصحیح جانب خلاف میکرد و گنجایش
 این اعتراض بود حالانکه از عبارات منقول بوارق خود ترجیح همانکه قاضیان انرا هو الصحیح نوشته
 ثابت است **قوله** از انجمله است حذف قریب دو سطر از میان عبارت در مختار الم **اقول** محل
 طعن حذف کردن است تا مدعی درست شود و مدعی تصحیح المسائل موقوف بر حذف نیست
 طحاوی کسی مستند عجب به است خود مدعی تصحیح از عبارت در مختار ثابت کرده است و عبارتش
 اینکه یفهم منه تعین زمانه و مکانه و فقره و در سیمه فان خالف فی الزمان والدرهم وقد ضاع
 کان قضاء اولایه خرج عن العدة فی المكان والفقره الا بالاداء فیه والیه پس آوردن این جمله
 در مثال حذف که برای درستی مدعا باشد محض حماقت است و محل طعن همین است و پس
قوله مانند زیادت اکل عند العامة بجای صح در میان عبارت در مختار الم **اقول** در بوارق
 خود او لا بر صفحه ۸۷ در عبارت در مختار لفظ صح موجود که صریح موید مدعی صاحب بوارق
 است و بر صفحه ۹۵ با شبهه فقره عالمگیری که کاتب مطبع را شبهه بسبب عبارت متقدمه شده
 چون مدعی صاحب بوارق از فقره عالمگیری و فقره در مختار هر دو حاصل است و هر دو با هم
 موافق پس این را هم محل طعن ساختن محض حماقت است و همچنین دعوی زیادت لفظ بعض در
 عبارت شرح منار با وجودیکه در دلی نسخ متعدد شبهه و دعوی دیده و رسو اگر دیده است
 سفاهت است **قوله** در صفحه هم تصحیح در صد و نقل عبارت مر قاة بر نقل قول طیبی که عقب آن
 رد آن موجود است فکر دالم **اقول** در مر قاة که کلام بر مثال طیبی نموده پس در اصل سئله
 چه مضرت که خود ملا علی قاری از شرح منیه و غیره آورده و آن مطابق تصحیح و مخالف است
قوله در صفحه هم بوارق عبارتی بحواله انتباه نقل کرده **اقول** در نسخ مستنده و متعدد
 خاندان مصنف آن عبارت موجود و از دیگر تالیفات صاحب انتباه همان مطلب مشهود
 است که باری انقول متولی در گاه و بلی است که در خطا است

رد اربعين انكار از وجود مسئله دفن مودناخن در شرح مشکوة طيبي كرده الـ اقول حضرت با
 بركت شاه احمد سعيد صاحب ملوي هم كه در رد اربعين اين اعتراف كرده اند از حيات مصنف اين
 زمان نه خود مصنف و نه كسي از اتباع وى از عهده تصحيح نقل بر آمدن توانستند با اينهمه اين جرات
 طعن و تشنيع چه كار حيا و عقل است قوله در صفحه الاصحح نفى وجود اين معنى از مرقاة شرح مشکوة
 ملا علي قاري بدین عنوان كرده الـ اقول نهايت جرات ميكند خود عبارت تصحيح نقل ميكند
 و باز تهمت نفى وجود مى نمايد در عبارت مذكوره كه ام لفظ و كالات بنفى وجود آن عبارت
 در مرقاة ميكند و تصحيح كه بعد آن موجود و اگر در جاي اين لفظ هم يافته شود تا بالضرر مراد از آن
 بعضى حقيقه باشد الـ از اين فقره تصحيح السائل خرافت و كمال بنفى ظاهريست قوله در ساكنيك صحت
 آن از عاتقه كتب دينيه باشد الـ قوله شمار سلين و اب محصلين نباشد الـ اقول پس با وجوديكه
 در عالمگيرى اكل عند العاده موجود و اگر در يك مقام در عبارت در مختار سجاى مع لفظ عالمگيرى
 بجهت منقول بودن عبارت هر دو كتاب با شتباه مرقوم گرديد چرا اعتراف نموده بقول خود
 خود را از سلين خارج ساخته قوله جواب از اين يكيده بدو وجه متصور است و جه اول بابت
 كه اختلاف نسخ موجب تفاوت عبارت بحدوث يا بزيادت ميگردد الـ قوله و موديه صحت اين
 گمان است اختلاف اكثر نسخ از مرقاة كه نظر آمده و عدم صحت نقل از اين ملك سبب عدم وجود اين
 عبارت در شرح مصابيح و شرح مشارق ابن ملك الـ اقول صحت اين گمان آنوقت محتمل
 بود كه در نقول عاتقه كتب مشهور بترك اين حركت بظهور نميرسيد همچنان نيك بد كلام
 نيست محل بحث غلط بودن حواله و نقل است و اينجا كه بصحت نسخ محموله صاحب مائة المسائل
 اشعار اينمايد خود در تفهيم آنچه گفته آنرا مردود و نياز دو سبب عدم وجود اين عبارت در
 شرح مصابيح و شرح مشارق ابن ملك حكم عدم صحت نقل ملا علي قاري محض بجا است
 ملا علي قاري كى حواله شرح مصابيح و شرح مشارق نموده بود قوله و تخافت افاده قيد
 بيايه آبر از استخاد مساجد مجنب قبور و اعتقاد علو كلام ملا علي قاري از وقوع همچو امور
 الـ اقول كلام علمائى دين را از مخالفت بهوائى نفس خود و خيف قرار دادن محض
 مخالفت است و اين اناده موقوف بر ملا علي قاري نيست و بلكه مستند بر اعمى برده شده است

نموده اند در اشعه الممعات و شرح حدیث و التحذیر علیها المساجد گفته است کبریه است کسانی را
 که میگردند بر قبور مسجد را یعنی سجده برندگان بجانب قبور بقصد تعظیم الخ و هم در اشعه الممعات گفته
 گرفتن قبور مساجد بدو طریق متصور است یکی آنکه سجده بر قبور برزند و مقصود عبادت آن دارند چنانکه
 بت پرستان می پرستند دوم آنکه مقصود و منظور عبادت حق تعالی دارند ولیکن اعتقاد
 برینند که توجع قبور ایشان در نماز عبادت حق و موجب ضایعی وی تعالی است این هر دو طریق تاخری
 و نامشروع الخ و بعد از آن نوشته اما اگر در قریب قبر ایشان مسجدی بنا کنند یا نمازی کنند
 یا توجع بجانب آن تا برکت مجاورت آن موضع که مدفن جسد مطهر ایشان است و باید دانور انیت
 از روحانیت ایشان عبادت کمالی و قبولی یابد و در مقام محذوری لازم نمی آید و باکی نیست
 که اقال شیخ ابن حجر المکی الخ در مجمع البحار گفته ماکره من اتخاذ المسجید علی القبور را و بسمیه القبور
 مسجد البصلى فيه وقيل ان يبنى عنده مسجد البصلى فيه الى القبور و اما المقبرة الدائرة اذا بنى فيها
 مسجد البصلى فيه فلا بأس لان المقبرة وقف كالسجود و اما اتخاذها في جوار صالح بقصد التبرک
 لا التعظیم فلا بد من دخل تحت الخ قول و شاید سخافت افاده مذکوره در اک عادت اهل کتاب است
 که نمی از اتخاذ مساجد بر قبور اجرت شایسته فعل ایشان وارد گردیده و معلوم است که ایشان کثر
 قبور انبیاء و صالحین را بنیاد میکنند الخ قول از کلام مستندین اعوجه ظاهر که اهل کتاب بنیاد
 قبور انبیاء میکنند و در اتخاذ مساجد بر قبور نیست نه صرف بنا کردن مسجد بجانب قبور که بموجب
 است صاحب مائة المسائل گفته قال العینی فی شرح البخاری لما كانت اليهود والنصارى یسجدون
 لقبور الانبياء تعظيماً لانهم یجعلون قبلتها یتوجهون فی الصلوة نحوها و اتخذوها اوثاناً انهم انهم یسجدون
 ومنع المسلمین عن ذلك و فی خبر جاری بعد این عبارت عینی انهم منقول فاما من اتخذ مسجد فی
 جوار صالح و قصد التبرک بالقرب منه لا التعظیم له ولا للتوجه الیه فلا بد من دخل فی الوعد الخ که از اهل کتاب
 اهل کتاب و نمی از آن شاید سخافت افاده ملاطی قاری رخ نمیتواند شد قول وجه دوم آنکه سخافت
 بمرقاة و معنی مساجد بر قبور است که بنای مساجد بر قبور است قول اگر سخافت یا متنباط ملاطی قاری نموده
 استناد بمرقاة صرف و معنی مساجد بر قبور بود و متنباط ملاطی قاری نزد او مردود و پس باین
 نیز و تائید مع اتخاذ قبور مساجد از شرح نقل نموده بود و آنرا نقل میکرد و این گفته که از

حرم اتخاذ المساجد عليها لان في الصلوة فيها استئناسا بالنسبة اليهود بيان معنى كجاست قوله وديل
عليه الخ منقول از مرقاة نيست بلكه كلام مجيب است الخ **اقول** در نسخه مائة المسائل مطبوعه مطبع سيدالاجبا
كه باهتمام سيد عبدالغفور در دلي باصلاح و تصحيح و تحريك كبراء و بايضا مطبوع گرديده بعد اين فقره لفظ استئني
موجود بر حاشيه مرقوم تمام شد مضمون شرح ملا علي قاري و همچنان است در نسخه مطبوعه مطبع
محمد حسين خان و ديگر نسخه ها **قوله** جواب از اين يكده نيز بدو وجه ممكن است وجه اول آنكه حواله ترجمه
مشكوة شيخ عبدالحق و شرح مشكوة ملا علي قاري كه از معتدلين مسائل اند در عموم بناست **اقول**
در خطبة مائة المسائل موجود كه جوابهاى سوالات مسطورة از كتب صحيحه متداوله تحرير فرموده الخ **قوله**
وجه دوم آنكه در قول ملا علي قاري فيستقادمه الخ بيان افادة تعليل اول تورش تيست و
يقال بعض الشرح الخ نقل قول بعض الشرح است و اين هر دو با ذكر حرمت و كراهت بناست بناست
از از مار و غيره الى قوله مفيد اختيار ملا علي قاري جواز ستادون خيمه را بر قبور برك افادة جواز بنا
بر قبور علماء و شايخ براي استراحت نيست الخ **اقول** ملا علي قاري كه ختم بحث بر نقل اباحت
سلف نموده و آنرا مردود و ناساخته گويند قال بعض الشرح من علمائنا باشد البته مفيد اختيار
ملا علي قاري جواز بنا بر قبور بوجه مذكور باشد اما اختيار ملا علي قاري جواز ستادون خيمه را بر قبور برك افاده پس
قطع نظر از اين مقام و ديگر جاها هم ثابت ميشود مرقاة بنديل روایت لما مات محمد بن حنفية من قبره امرته القبة على قبره
نوشته الظاهره الاحتيا لاجاب بالذکر و القراءة و حضور الاصحاب للدار عازبا بالمغفرة و الرحمة و ما حمل
فعلمنا على البعث المكره كما فعله ابن حجر في غير ذلك لائق بصنع اهل البيت الخ **قوله** قطع نظر از كلام و صحبت
نقل حصر استدلال در مرفوع الخ **اقول** در مائة المسائل گفته مسجد ائمه و محدثين اين حديث
متصل لاسناد مرفوع هم نيست پس نزد ايشان صحيح نباشد و قتيبي يقين بر صحبت آن نشاء مقام
استدلال بر جوازشي و عدم آن آوردن نشايد زير كه صحبت حديث در استدلال ضرورت
الى آخره و در اربعين گفته تا و قتيبي روايات صحيحه مرفوعة متصل لاسناد نباشد از درجه اعتبار قاط
است اگر چه بعضي آنرا در كتاب خود نقل كند الخ **قوله** ذكر قول عمر بن الخطاب و قول شيخنا
و بطوى و امثال و نيست بطريق تايند مسئله است نه بطريق احتجاج بالاستقلال الخ **اقول** قطع
نظر از عدم لزوم طعن نشان اين و محوى نديدن عبارت مائة المسائل است و آن اينكه

در مقبره ممنوع و مکروه است بموجب احادیث و روایات کتب فقه اما الاحادیث فمذهبه و رای

عمر رضا انس بن مالک یصلی عند قبر فقال القبر القبر ولم یأمره بالاعادة الخ
پس دعوی اینکه ذکر این قول بطریق احتجاج بالاستقلال نیست بلکه بطریق تأیید محض حماقت است
قول نه اینکه که حضرت عمر رضی الله عنه بصحبه صحابه حضرت انس رضی الله عنه را از گزاردن نماز نزد قبر تحذیر کرده
و انس رضی الله عنه از اسلام داشت و کسی از صحابه درین کلام نکرده الخ اقول اثبات این امور نقل معنی و
مشهور بین الجمهور بر ذمه او ضرور و در نه مجرد کذب و زور است و برای اثبات این دعوی که عبا
فتح الباری آورده و لفظه: بینما انس یصلی الی قبر ناداه عمر القبر القبر الخ بر تقدیر
صحت نقل قطع نظر از عدم ثبوت دیگر دعوی صریح مفسر دعوی اول است یعنی از گزاردن نماز
نزد قبر تحذیر کرده که بموجب این روایت تحذیر نمودن از گزاردن نماز بسوی قبرست مسلم
و ثبوت حضرت انس رضی الله عنه اثبات است نه تحذیر از نماز نزد قبر و تسلیم حضرت انس رضی الله عنه آنرا که نماز نزد قبر
از فعل انس رضی الله عنه که بلفظ جاز القبر فصلی درین عبارت منقول است هم ثابت است و حکم که استصحاب
بیان نجدیه آنرا هم شامل قول نه دعوی امتناع و کراهت نماز گزاردن در مقبره است و آن متناول
است نماز گزاردن بسوی قبر نیز الخ اقول بنشار این دو عاندیدن مائة المسائل است که در
مائة المسائل نماز گزاردن در مقبره را ممنوع و مکروه نوشته و نماز گزاردن را بسوی قبر
حرام و در صورتی که نفس خلط یک مدعا بعد عای دیگر نمودن محض خطاست و عدم مناسبت
بعد عای اول ظاهر است قول نه ترندی بعد آنچه معتبر نقل نموده نوشته و قدر وی الیث
ابن سعد بن الحدیث عن عبد الله بن عمر العنبری عن نافع عن ابن عمر عن عمر بن الخطاب عن النبی علیه السلام
ابن عمر عن النبی علیه السلام شبه واضح منی حدیث الیث بن سعد الخ اقول اولاً ترندی حدیث ابن عمر
را با وجودیکه شبه واضح نیست حدیث الیث بن سعد است و شاهد نیست بحدیث القوی گفته پس حال حدیث
الیث چگونه باشد و ثانیاً آنچه به خیال نکرده که ترندی بعد عبارت مذکوره هم فرموده و عبد الله بن
عمر العنبری ضعیف بعضی از الحدیث من قبل خلفه منعم بن سید القطان الخ قول نه اضطراب بین
حدیث من حیث الارسال و الاسناد است الخ اقول چون ترجیح ارسال تسلیم نموده پس احتجاج
نکند که او صحیح نمی آید بود قول نه ذهب موجب عدم جواز این مفسرست مقصد

اختلاف علما و عدم تقرر درین مذہب نیست نه احتجاج بقول ملا علی قاری رحم باغزالی رحم الخ
 اقول اگر مقصود از ذکر اقوال علما کرام بیان اختلاف بوده نه احتجاج باقوال آن ائمه دین
 پس سبک این مقصد چه حاجت این تطویل بود همان یک فقره بر جواب سوالات کفایت می نمود
 علاوه بر آن سائل از مذہب مجیب سوالی نموده بلکه از کتب معتبره درخواست حکم بر ارفع اختلاف
 نموده و مجیب هم حوصله جواب از کتب صحیح نموده چنانکه از خطبه کتاب ظاهر است پس گفتن اینکه احتجاج
 باقوال علما کرام مقصود نیست سخت حماقت است و وجه اعتراض بر احتجاج بحدیث غیر مرفوع نیست
 که خود از کلام مجیب صراحت احتجاج بر مرفوع ظاهر است قول ابن تیمیہ گفته بقاعه فی الحدیث مرفوعه ولذا
اکثر فی ایراد الموضوعات فی کتبہ و اکثر فی کتبہ مقالات الفلاسفۃ الی ان قال چنانچه خواجه در
شرح شفا ذکر نموده اقول اولاً خواجه در همان مقام بر قول و نقل ابن تیمیہ اعتراض
 و گفته قلت کتاب التماثل و الاحیاء و یان علی خلاف الی قوله و اذا سمعت هذا فلیک لیظن
 اتباع خرافات الفلاسفۃ الی و ثانیاً وجود احادیث موضوعه در احیاء العلوم چه مستلزم نیست
 که تحقیقات آن امام حجة الاسلام در امور دینیہ مردود و باطل باشد قول در همان مرقاة که فیل
 نفی معناه منہی الی لا سافر الی غیره لان ماسوی المساجد متساوی فی الرتبة غیر متفاوت فی التماثل
 نکاح الترحیل الیها ضائع که مرقوم است و مفید اتیان مغربومی غیر مساجد عجیب نقل نموده اقول
 اولاً از تحریف و بیج مقام بازمی آید سبک اظهار اینکه عبارت مذکوره مرقاة مفید اتیان مغربومی
 بسوی غیر مساجد است لفظ ثلثه را از قول اولان ماسوی التماثل حذف نمود و ثانیاً مجیب اگر عبارت
 مذکوره نقل می نمود قولش مردود میشد چه در مرقاة این قول را بلفظ قیل تعبیر ساخته و خود قبل آن مؤید
 است لادفعی فضیله شد و بطریق الا الی ثلثه مساجد و بعد آن از نووی نقل نموده و فی شرح سلم
 للنووی قال ابو محمد یحرم شد الرحال الی غیر التماثل و هو غلط قول صاحب مائتہ المسائل در نیجا
 بنقل عبارت کشف الخطایر و اختصار است نه بنقل عبارت ترجمه شیخ ضمیر واحد مذکر غائب در عبارت
 راجع بسوی کشف الخطایر است نه بسوی ترجمه شیخ الخ قول عبارت مائتہ المسائل نیست این تفصیل
 در کتاب کشف الخطایر ترجمه مشکوٰۃ از شیخ عبدالحق و شرح عربی ایشان مرقوم است فن شافعی بنظر
 قیاس ترجمه شیخ و عبارت کذا الخ و چون اعجمی بهم در تفهیم و هم درین اوضح که کلامی بر نقل این عبارت ننهد

پس این احتمال خیال فاسدست هر کسی که ادنی تغییر پیدا دهد و میداند که این ضمیر راجع بسوی کشف
 نیست بلکه راجع بسوی شیخ است **قول** و در کشف الخطا اینهمه عبارت موجودست لیکن جمع کرده
 است در میان دو پاره عبارت الی **قول** و نیست مگر امریکه مخالف باشد باین مراد پس
 باین نیست درین جمع و اختصار **القول** قطع نظر از آنکه چون نزد او درین جمع و اختصار باین
 نیست پس بسیار از اعتراضات او که در همین افق که پیش نموده بر باو شده حال عدم مخالفت
 آنکه در همان کشف الخطا در همان عبارت از شیخ اجل آورده یافته نمیشود در کتاب و سنت
 و اقوال سلف صالح چیزیکه منافی و مخالف این باشد و رد کنند از **القول** مخفی نیست که اگر از کثیر فقها
 مراد میبود که و باینه نمیدانند پس این **قول** صریح مخالف مرادشان است **قول** و آنچه گفته که مراد
 شیخ از کثیر فقها همان کسانی است که **قول** صرف تحکم است و کثیر فقها را مورد تکیه و ملائمت گردانید
 و مخالف است با شیخ الاسلام گفته و ظاهر نیست که از فقها آنانکه قائل سمع و ادراک میت اند
 قائل بجواز اند و آنانکه منکر اند از آنرا نیز انکار کنند **القول** انجم تحکم نیست بلکه دلیل آن خود از
 کلام شیخ صراحتاً کشف الخطا بخوبی روشن گردید مراد از کثیر فقها ائمه است سلف صالح میبوند پس
 گفتن این معنی که یافته نمیشود در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح چیزیکه منافی و مخالف این باشد
 چگونه صادق میتواند شد و نیز آنچه شیخ نوشته که کلام در غیض مقام سجده اطاعت و تطویل کشیدن بر هم منکران
 که در قریب این زمان پیدا شده اند آنچه معنی دارد و نیز شیخ گفته اما استدلال قبول شرک شده اند از
 بعض فقها اگر انکار رجعت است که سماع و علم نیست ایشانرا بر احوال ایشان پس بطلان و ثابت
 شد **القول** پس حکم مخالفت کشف الخطا هم محض خطاست **قول** در اربعین و مائة مساکین هر دو هستند
 از حد بسیار کمتر فقهاست نه از حد بسیار **القول** این جرأت دیدنی است از لفظ کثرین الفقهاء
 مذکور است کثر فقهاست کردن بخوابد مثلاً این جرأت جهالت از محاورات کتبست در فتح القدير
 گفته و عن کثرین الشیخ انه لا یشیر اصلاً و هو خلاف الروایة و الدرایة **القول** آری تصحیح نقل بسیار
 از شرح مشکوٰۃ شیخ نیست یا کلام در صحت بعض نقل معنی استثنای اینها و این برخلاف مایه سلسل است
 اگر در اینجا ذکر منکرین و مثبتین هر دو کلام در صحت بعض نقل نکرد و در اینجا ذکر صرف منکرین کرد
 و کلام در صحت بعض نقل نیز کرد مستلزم خلاف در اصل مقصود نباشد **القول** در مایه سلسل

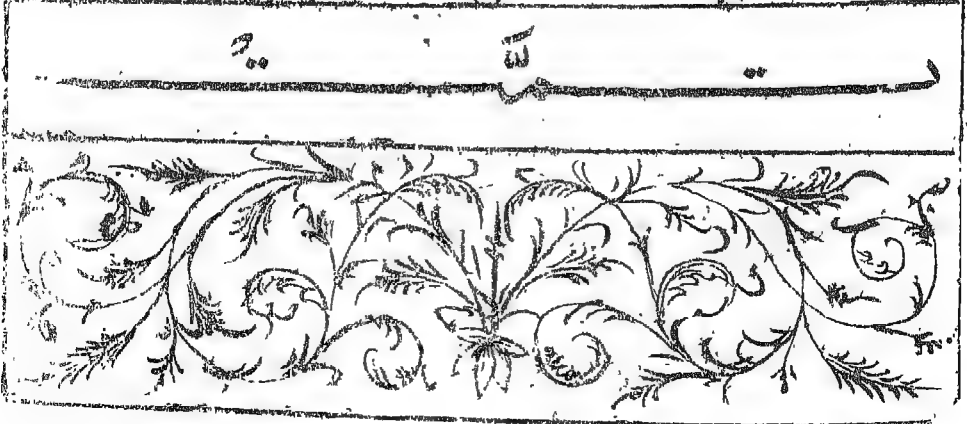
خود اقرار کرده است که این مسئله مختلف فیہ است و در اربعین بر مجرد ذکر صرف منکرین کفایت نکرده
 بلکه بعد دعوی حقیقت عام بودن انکار فقها عبارت مجمع البحار فی هذا الايجوز عند احد من علماء المسلمين
 بر آن متوجه ساخته پس این مخالفت هر چه نزد هر فی عقل ثابت است و نیز در مآله السائل بر مجرد
 نقل کلام شیخ یا عدم کلام در صحت باز نقل گفتا نکرده تا مخالفت اربعین نباشد که در اربعین کلام
 در صحت نقل شیخ نموده است بلکه قطع نظر از نقل شیخ بطور تحقیق خود گفته است که این مسئله مختلف فیہ
 و آن اینکه استمداد نزد غیر انبیاء منکر شده آنرا فقها الی قولہ پس استمداد نمودن از غیر انبیاء نیز غیر
 ولی و یا شیعہ ممنوع است الحکم پس اگر این مخالفت نیست دیگر حدیثی قولہ اگر چه بر نقل بحیثیت نقل منع
 متوجه نیست لیکن کلام در صحت آن شدن میتواند و بر دعوی صحت آن منع متوجه نیست لیکن کلام
 در صحت شدن میتواند و بر دعوی صحت آن منع متوجه میشود الحکم اقول و لا عجب کلام متناقض
 و متناقض است خود میگوید که بر دعوی صحت آن منع متوجه نیست و خود میگوید بر دعوی صحت
 آن منع متوجه میشود و ثانیاً قول صاحب اربعین و حال اینکه حیات آنجا مماثل حیات دنیاست
 الحکم از کلام صحت نقل چه علقه که این مجرد منع است نه مطالبه تصحیح قولہ استمداد بدون تصور امکان
 استمداد است الی قولہ پس حیات انبیاء و برزخ که بر مجرد تلذذ و تنعم از لذات و نعم انعام و تکریم
 اجساد و کرمه ثنائت کافی استمداد نباشد الحکم اقول کافیت بر کار و جمله این ظرافات عبارت
 تفسیر عزیزی و غیره قولہ مقصود نفی مماثلت در احکام فی الجملة است الحکم اقول از نفی مجرد مماثلت
 حیات انبیاء و برزخ بحیات ایشان در عالم دنیا و احکام فی الجملة اعتراض صاحب اربعین شیخ عبد
 و فقها اینکه قول شان در شکوة منقول است وارد نمیتواند شد پس این مقصود صاحب اربعین نیست
 و آنچه مقصود است انکار سمع و ادراک قول زائران و توجه بحال ایشان است حالانکه حیات
 انبیاء درین امور مانند حیات دنیا و نیست و انکار از آن بد مذہبی است قولہ تفاوت نیست دنیا
 آنچه معترض از فتح القدر نقل کرده و آنچه صاحب مآله از همان فتح القدر نقل کرده مگر در اینجا
 اقول قطع نظر از سابق و الحقی عبارت فتح القدر در اینجا هم انکار محسوسات میکند علاوه بر
 توان کرد عبارت منقول مآله نیست نه عند اکثر مشائخنا و چون الیست بالسمع عندی و عبارت
 فتح القدر منقول بوارق اینکه و عندی ان بنی ارتکاب بذالما من عند اکثر مشائخنا ان الیست

لما سمع عندهم الخ پس یک شرح ماته عامل هم خوانده باشد و قوت ادراک شروع و ختم جمله و هشتم باشد
 بر و کذب با عجب ظاهر قوله این صریح اقرار است و کذب الخ اقول این صریح جمل است تمهید آنکه
 در فتح القدر اولاد را سابق بذیل قول تلقین بعد الموت گفته و نسب الی السنة و خلافه الی المعترلة
 و بعد از آن دلیل منع را رد نموده و ثانیاً در الحقی قول اکثر مشایخ را رد کرده و سزاوار بودن تلقین
 بعد الموت ثابت فرموده و عبارتش در یوارق منقول بر هر کسیکه معنی و ترجمه عبارت عربی نمیداند
 این امر پوشیده نیست از کذب و اقرار چه علاقه اما آنچه عجب به گفته و طائفة از مشایخ تلقین را جائز دارد
 الخ قول پس تلقین بر آبی باشد بر آیت الخ اولاً اینهم مبنی است بر نه فهمیدن معنی عبارت فتح القدر
 و آن اینکه نیکون چنین لفظ متوکل فی حقیقت و هو قول طائفة من المشایخ او هو مجاز باعتبار ما کان
 الخ پس از نقل فتح القدر ظاهر است که بقول طائفة مشایخ تلقین بر آیت است گو صاحب فتح القدر
 احتمالی دیگر هم بیان کرده و ثانیاً این بحث بیفایده است که تلقین در نوقت بر آیت است یا حی
 اصل بحث نیست که نزاع در یک وقت است در همان وقت که اکثر مشایخ بدلیل انکار سماع منکر
 تلقین بوده اند صاحب فتح القدر در همان وقت سزاوار بودن تلقین ثابت کرده پس این رد
 قول منکرین نیست و دیگر چیست قوله بنای الفاظ ایمان بر عرفت مسلم است الخ قوله اگر مراد فقهاء
 که ام نفی سماع عربی بودی حاجت تجشم در جواب از وقائع مؤتمنه نبوت سماع میت است آن قصه
 بدو غیر با چرا افتادی الخ اقول چون از الفاظ واقع بدر و غیره سماع عربی جسدی متوکل باشد
 بطور عادت حواشی بعض محشیان و شرح بحثی در آن نموده اند نه آنکه اصل مسئله نقیصه انکار سماع
 روحی و ادراک معنوی از روح سلام و کلام زائر را باشد عده این محشیان شرح که این هم اند
 در همان فتح القدر نوشته اند قالوا فی زیارة القبور مطلقاً الاولی ان یاتی الزائر من قبل جمل
 التوفی لا من قبل راسه فانه تعب لبصر الميت بخلاف الاول لانه یكون مقابل بصره الخ ازین
 عبارت بصر هم ثابت است و نیز از همان فتح القدر از بحث زیارت قبر شریف چون استمداد ثابت
 و نویسیه که قائل انکار سماع بوده اند گویند که اصل غرض انکار استمداد است و آن هر دو را لازم و لازم میسر
 قوله بدیهه که این هم در کتاب الجائز در بودن سماع میت مذکور است مشایخ حنفیه جمله
 الخ هم ایشان به کتاب الایمان کرده الخ اقول صاحب فتح القدر که بنا بر انکار این منکرین

تلقین بر نفی سماع دهمته سحر العلوم که از مستندین اعجمی به اندیم در ارکان رابعه آنرا مذکور بطلان قرار دادند اندکس اعجمی بر باید که او شانرا هم جهان الفاظ یاد کند که صاحب بوارق را یاد کرده است بجا از کان رابعه نیست ماقبل ان التلقین لغو لان المیت لا یسمع فمذا باطل لانه قد ورد فی الحدیث ان المیت یسمع بصوت النعال من الاحیاء الخ قوله حاصل این کلام ابن همام است که اگر گفته شود که میت مانند علم است الی قوله زیر که میت را سماع نیست الخ اقول عبارت منقول بوارق نیست لایقان المیت ملک لولا المیت سمع لانا نقول عینیه لا ینعقد الا علی الخ لان المتعارف هو الکلام مع ان الغرض من الجلف علی ترک الکلام الحما المقابله وذلک لایتحقق فی المیت الخ پس این فقره که مقصود از کلام فهم است الی قوله زیر که میت را سماع نیست چگونه حاصل این کلام قرار داده ظاهر است حاصل نمیداند قوله آنچه در اینجا نوشته مقصود کلام است بر نفی حسن عموما از میت که در دلیل عدم تحقق ایلام بیان کنند و محل نزاع سماع میت است کلام احوال الخ اقول آنچه در دلیل عدم تحقق ایلام میت بیان کرده اند مقصود از ان عدم حس میت ضرب و غیره است که از احیاء با موت نشو و چون صاحب فتح القدیر بر ان کلام میکند کلاش همانوقت متوجه خواهد شد که احساس میت ایلام احیاء را متصور باشد و آنچه گفته که کافی بودن آن حیات برای سماع کلام احیاء محتاج اثبات از دلیل شرعی فقط پس قطع نظر از آنکه مستندین او از دلائل شرعی اثبات سماع نموده اند حالش آنیکه چنانکه قول حق حس عذاب قبر ایجاد نوعی از حیات کافی برای سماع کلام احیاء نیست همچنان کافی برای احساس ایلام هم برین تقدیر نیز تواند شد پس کلام ابن همام که تمام خواهد گردید تم الکلام والمرجو من الله تعالی حسب الاحتیاط

بوارق کی جو آخرین کی	کلام اللہ کی آیت اور اس کی	لکھی تھی نظم عن نظم فی تفسیر	اور اس طبع کی شرح و تفسیر
صوت حق کی آیت و غیب	جواب کا کلام و بامور	نہیں آو میں کہہ چکے ہیں	ہی عقل و ہوش کا اعلان
جو کوئی آیت قرآن کریم	یہ و سو گالیادین پیش آتی	سوال کے نہیں کہہ سکتی ہیں	خدا کو نہیں یاستی ہیں
صریحاً کہ قرآن ہر	یقیناً بندہ شیطان ہے	کہا وہ آیت قرآن کی تفسیر	کہا یہ یاد ہوا یہ وہ تقریر
یہ میں ہستی و شہادت	یقیناً بر خلاف ماہل نیست	سنو کہ پیشو کی اون کی احوال	کہ تاہم کجا معلوم و کجا حوال
لکھا مقدر و ممکن کذب	دلیل و سپر حق قائم کی کو	کہ انسا کہ کذب پر قادر ہیں	اگر قادر ہوں ہی ہر جہاں
کہ از قدرت انسان ہوں	ازو ماتحت رب صمد کی	یہ بیداری عقلی کا عجیب	کہ ہر جا کہ نہیں باقی رہا

قدرت بابر کے خطبہ کی ظاہر غرض چار نکات اور معانی ہو اظہار کہ یہی نجد کی ایمان ہی تری اہل سنت کا عقیدہ خواہ انبیا غیر انبیاء میں ہو جو یہ اتفاق اہل سنت یہی بات اور مخالف قسم کی جو ہو مجروح اور مرجوح فنا جو کہ یہی حکم اہل مذہب کا عمل کی بدعتوں کی ہی دن مقاصد میں لکھا ہے حکم اہل یہ یکواہل بدعت کی حجت وہ معنی شرک بدعت نکالی وہ سب شرک ہوں اور رب ہی یہی اس قسم پر قہر الہی خدا توفیق تو بہ و نکو دوی	تفاوت کو کمال گری ہی کہ عصیان کیا صفا کر کیا فواجش و فضل اور شہاد میں اس کا نقص و عیب ہی لکھا اسن عتی فی و سکوت عجب نہی نہیں گری میں جو ہو مختار جمہور حجت بہت شش اور سنی ہی او کو وہی قول او کا ہی خوب وہی حکم او کی ہی ان شروکا نہیں جز کہہ کی کچھ کی تو ان بات نفی میں جس کہنا کہ یہی شہ خود وہ اہل بدعت کہ ایسی بدعت معنی کی روک یہ اسماعیل تنہا جنتی ہوں کہ او کی عقل یکسر سلک لی اور او سب استقامت او کو شہی	وہ اہل طاعتی اور پناہ کے زنا کاری میخواری و زوری جو کہ یہی قدرت انسا میں کیا انکار تیری خدا سے یہ بی باکی ہو جب کہ خدا فقط اعمال پر کا فوری ہی نہیں تسلیم کرتی اہل بدعت مرتب حسبہ ہو قس فی صحت محکم رافضی اور خارجی طریقہ میں ہی بات لکھ خلاف سب سنت جنت ہی او کی شرح میں اس کی حجت مخالف اہل سنت اور سب جو اسماعیل کی اسناد میں لی موجود تنہا سنت یہ جب ہی جس پر کہ یہی بدعت عقل و شہ و عا پر ختم ہی اب مدعا کا	کی شہی کا اوس میں کیا محل ہی نقد غبار گری دست بڑی وہ سب قدرت میں طلب ملا مذہب میں وہ اہل ہوا تو ہو کیا بال و نکو ایسا عقیدہ کو نہیں میں خل ہی کہ کہہ ہی نہیں او میں وہی ہی کا مطلب وہا عقیدہ میں ہو باہی ہی کہ بدعت عقائد کی ہی جو کو ہی ہو وہ سب اہل بدعت کہ ہی کرو و ایسی کی انات وہ و نکو بدعتی کتنی ہی مخالف بدعت ہی ہی کہ کہہ کہ شرک بدعتی و سب سب وہ اہل ایسی ہوں کہ نہا سلام و سپر ہو تاج ہو ہی
--	--	--	--



بے رحمہ تعالیٰ ابن شکر کہن

الطوارق الصمدیہ لمفع جنود الشیاطین البخدیہ

است بہین تاریخ تصنیف منصفہ حاصل اوحد مولوی سید عبدالصمد صاحب سہسواں
 لکھنؤ جناب جامع محاسن و مفاخر باطن و ظاہر حضرت مولانا محمد عبدالقادر الہیائی سکنا
 و انجمنی نہ پیا و القادری مشہور اوام الدتعالیٰ فیوضہ بہ تصحیح و اہتمام مولوی علی الدین
 وکیل عدالت دیوانی آگرہ

ممتاز الحق

بسم اللہ الرحمن الرحیم

ممتاز الحق

الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ بعد حمد و صلوة واضح ہو کہ کتاب عجیب العجائب صواعق الہیہ
 تصنیف نامور زمانہ عجوبہ دوران افحوا کظلمان مولوی بشیر الدین قنوجی بجواب بوارق محمدیہ کہ
 نہ ۱۲ ہجری میں لکھی گئی تھی ۲۲ برس کے بعد مرقم اگرہ مطبع احمدی میں چھپی تھی اب بعد مرور دہور انجام
 طبع بمقام کانپور ۱۲۸۸ ہجری میں بعد گزرنے ۲۲ برس کے طبع شتار بوارق محمدیہ سے
 سعی و اہد و جناب حکومت آب سید امداد علی صاحب بہادر ڈپٹی کلکٹر کے عرصہ طور
 آئی اور سید حمایت علی صاحب کار و الاتبار ڈپٹی کلکٹر صاحب بہادر سے اسکو حاصل
 کر کے یہاں لائے اور جو تھی تاریخ ماہ ربیع الثانی سنہ ۱۲۸۸ کو مدرسہ قادریہ میں آئی اٹھ
 دن میں اسکا جواب لکھا گیا اور آج کہ تیرھویں تاریخ ماہ مذکور کی ہے یہ قرار پایا کہ متعلق
 مقدمہ کی جو صاف ہو گیا ہے واسطے طبع کے مطبع کو بھیجا جائے اس مدت میں کہ وہ چھپے
 باقی صاف ہو کر واسطے طبع کے بھیجا جائے احقر کو مناسب معلوم ہوا کہ عجیب عجیب نے
 اس جزو جواب میں جو کمالات اپنے ظاہر کیے ہیں کچھ انہیں سے بطور مستثنیٰ خود اس
 لکھنے تاکہ ناظرین کو تمام تحریر کے دیکھنے سے پہلے ہی حال کمالات عجیب کا ظاہر ہو جا
 سکے لہذا کمال شروع کتاب میں حدیث مجد علی راس کل مائتہ سنہ کو ذکر کیا اور مظہر
 او سکا تیسرے میں صدی میں مولوی اسماعیل کو ٹھہرایا اور اپنے کمال جہالت کو علم حدیث
 ظاہر کیا کہ آئمہ محدثین مثل امام احمد حنبل و زہری وغیرہ کے کلام سے ظاہر ہے کہ مراد

اس ہر بات سے آخر اوس صدی کا ہے یعنی صدی گزر جائے اور وہ شخص زندہ ہو عالم ہو
 اور عمر بن عبد العزیز کو کہ سنہ ۱۷۱ میں مرے پہلی صدی کا مجدد و مٹھرا یا امام شافعی کو کہ سنہ
 ۱۷۱ میں مرے دوسری صدی کا مجدد و مٹھرا یا علی ہذا القیاس اپنے اپنے زمانہ تک جو مجدد
 ہیں اسی حساب سے لکھے ہیں جامع الاصول اور مجمع البحار اور انسان العیون اور مرآت البیان
 وغیرہ سے ظاہر ہے سیوطی نے حاصل اس باب میں ایک رسالہ لکھا ہے خلاصہ اوس کا
 برقات الصعود شرح سنن ابو داؤد وین نقل کیا کہ نسخہ سنن ابو داؤد مطبوعہ دہلی کے حاشیہ
 منقول ہے اور شاہ ولی اللہ صاحب نے بھی ازالۃ الخناہین کہ مجیب عجیبے اوس کتاب کی
 یہ اس کتاب میں بہت بحث کی ہے حدیث مجدد کی ذیل میں عمر بن عبد العزیز کو مجدد
 پہلی صدی کا اور امام شافعی کو مجدد دوسری صدی کا لکھا الی غیر ذلک اس علم و قیامت
 یہ حوصلہ بوارق محمدیہ کے جواب و مقابلہ کما لا حول ولا قوۃ الا باللہ و دوسرا کمال
 حدیہ کی بہت مدحیں بنائیں اور صاحب بوارق نے جو اونکے فتنہ و فساد کا ذکر کیا تھا
 و سپر بہت آزر دہ ہوئے اور غیظ و غضب میں نہایت نفیرین و ملامت کی اور مخالفت
 اتر سے شرم نہ آئی اور جہالت اس مرتبہ ہے کہ کتاب رد المحتار کو بھی جس سے خود مجیب
 را اونکے چھوٹے بڑے جا بجا استناد کرتے ہیں اور کتب مقبرہ میں داخل کرتے ہیں
 دیکھا اور نہ سمجھا کہ نجد یہ کے حق میں کیا لکھا ہے کہ جس تاہید قول بوارق محمدیہ کی او
 رد تمام خرافات مجیب عجیب کا دابر ہے اور وہ جو اس مقام میں اور سب کتاب میں سخن سازی اور
 بان و رازی طعن و تشنیع میں کمال کو چھو نہ پائی ہے قابل التفات نہیں اور نہ کچھ اوس سے
 اصل سوا اسکے کہ اپنی ردالت اور عاجزی کو جواب سے ظاہر کر دیا اجاب اصحاب حسب
 ارق السکود دیکھ کر ہنستی ہیں اور نجد یہ شرم لے رہے ہیں اور اظہار نفرت کرتے ہیں اور اسطرحی
 تحریر و ن پر ایک بڑا فائدہ مرتب ہوتا ہے کہ اونکے موافق بھی دیکھ کر مخالف ہو جا
 ہیں اور راہ راست پر آجاتے ہیں تیسرا کمال مسئلہ یہ لکھا اکثر مضامین صراط مستقیم
 وفاق مذاق متاخرین ایشان یعنی صفویہ بودہ انداستی یہ تصدیق ہے قول معترضین
 نہت مولوی اسماعیل کے جو بوارق میں منقول ہے کہ بت شکنی گاہ مسجد فی الشرف

عمر بن عبد العزیز کو کہ سنہ ۱۷۱ میں مرے پہلی صدی کا مجدد و مٹھرا یا امام شافعی کو کہ سنہ ۱۷۱ میں مرے دوسری صدی کا مجدد و مٹھرا یا علی ہذا القیاس اپنے اپنے زمانہ تک جو مجدد ہیں اسی حساب سے لکھے ہیں جامع الاصول اور مجمع البحار اور مرآت البیان وغیرہ سے ظاہر ہے سیوطی نے حاصل اس باب میں ایک رسالہ لکھا ہے خلاصہ اوس کا برقات الصعود شرح سنن ابو داؤد وین نقل کیا کہ نسخہ سنن ابو داؤد مطبوعہ دہلی کے حاشیہ منقول ہے اور شاہ ولی اللہ صاحب نے بھی ازالۃ الخناہین کہ مجیب عجیبے اوس کتاب کی یہ اس کتاب میں بہت بحث کی ہے حدیث مجدد کی ذیل میں عمر بن عبد العزیز کو مجدد پہلی صدی کا اور امام شافعی کو مجدد دوسری صدی کا لکھا الی غیر ذلک اس علم و قیامت یہ حوصلہ بوارق محمدیہ کے جواب و مقابلہ کما لا حول ولا قوۃ الا باللہ و دوسرا کمال حدیہ کی بہت مدحیں بنائیں اور صاحب بوارق نے جو اونکے فتنہ و فساد کا ذکر کیا تھا و سپر بہت آزر دہ ہوئے اور غیظ و غضب میں نہایت نفیرین و ملامت کی اور مخالفت اتر سے شرم نہ آئی اور جہالت اس مرتبہ ہے کہ کتاب رد المحتار کو بھی جس سے خود مجیب را اونکے چھوٹے بڑے جا بجا استناد کرتے ہیں اور کتب مقبرہ میں داخل کرتے ہیں دیکھا اور نہ سمجھا کہ نجد یہ کے حق میں کیا لکھا ہے کہ جس تاہید قول بوارق محمدیہ کی او رد تمام خرافات مجیب عجیب کا دابر ہے اور وہ جو اس مقام میں اور سب کتاب میں سخن سازی اور بان و رازی طعن و تشنیع میں کمال کو چھو نہ پائی ہے قابل التفات نہیں اور نہ کچھ اوس سے اصل سوا اسکے کہ اپنی ردالت اور عاجزی کو جواب سے ظاہر کر دیا اجاب اصحاب حسب ارق السکود دیکھ کر ہنستی ہیں اور نجد یہ شرم لے رہے ہیں اور اظہار نفرت کرتے ہیں اور اسطرحی تحریر و ن پر ایک بڑا فائدہ مرتب ہوتا ہے کہ اونکے موافق بھی دیکھ کر مخالف ہو جا ہیں اور راہ راست پر آجاتے ہیں تیسرا کمال مسئلہ یہ لکھا اکثر مضامین صراط مستقیم وفاق مذاق متاخرین ایشان یعنی صفویہ بودہ انداستی یہ تصدیق ہے قول معترضین نہت مولوی اسماعیل کے جو بوارق میں منقول ہے کہ بت شکنی گاہ مسجد فی الشرف

نزدیک مذہب نو کبر و سلیمان کہ دار و ۱۰ ایضاح الحق میں لکھا مسئلہ وحدت وجود و شہود و نبوت
 بشرات خمسہ و صا و راول و تجد و امثال و کمون و بروز و امثال آن از مباحث لطیف
 فی ان قال ہمہ از قبیل بدعات حقیقیہ است الی آخرہ بموجب اس حکم کے کوئی شخص صوفیہ
 متاخرین بلکہ عامہ متقدمین سے خالی ان بدعات سے نہیں ہے پھر یہ کہنا کہ اکثر مضامین
 صراط مستقیم کے موافق مذاق صوفیہ متاخرین کے ہیں بقول مولوی اسماعیل کے مولوی اسماعیل
 مدین ٹھہرانا اور گالی دینا ہے وہی مضامین ایک وقت میں ہدایت تھی اور دوسرے وقت
 میں بدعت ہو گئی جو چھ کمال صراط مستقیم میں مرقوم لا بد اور ابجا فطقی مثل محافظت
 انبیاء کہ سبب عصمت است فائز میکند از او کی تائید میں لکھا کہ عصمت خلا فیہ اہل سنت اور اہل
 کی اور معنی ہیں اور صراط مستقیم سے اگر عصمت غیر انبیاء کی سمجھی جائے وہ اور معنی گڑبے اور
 عبارت صراط مستقیم کی صواعق میں ذکر نہ کی اور الی آخرہ کے پردے رکھے کہ اس عبارت
 جو دیکھے گا اوپر خط اس توجیہ کا ظاہر ہو جائیگا اوہمیں موجود ابجا فطقی مثل محافظت انبیاء
 کہ سبب عصمت است اور دوسری توجیہ یہ کہ بعض ملفوظات مشائخ سے یہ فرق پیش کیا کہ
 انبیاء واجب العصمت ہیں اولیاء جائز العصمت اور اس توجیہ کی بنا بھی صراط مستقیم کی عین
 کے چھپانے پر ہے کہ اوہمیں صاف موجود لا بد اور ابجا فطقی مثل محافظت انبیاء الہی
 حال عصمت کا کے معلوم ہو گا یا سچو ان کمال اسی جگہ اپنے خصم کی نسبت لکھا
 اگر از معتقدین کلمات صوفیہ متاخرین ست الی آخرہ حال اسکا یہ ہے کہ بنیادی جواب
 مذہب معترض پر اور موقوف رکھنا جواب کا مذہب معترض کے استفسار پر دلیل غلط
 بیدارشی و ناواقفی ادا ب مناظرہ سے ہے تمسے اور کیا کہا جائے تحفہ اثنا عشریہ میں کہ
 جسکا نام سبک تعلیط عوام تمہاری زبان پر جاری ہے اور بی فہم مرام او کے حوالے دیتے
 ہو دیکھ لو کہ لکھا ہے المعترض للذہب لہ ہر خد معترض کو کچھ حاجت اپنا مذہب بتلانیکی
 نہیں مگر تمہاری تسکین خاطر کے واسطے لکھا جاتا ہے کہ کلمات صوفیہ سے عموماً خواہ مخواہ
 خواہ متقدمین و راسخوں کی کلمات محدثین و فقہاء متکلمین سے جو کلمہ مخالف مذہب اختیار
 جمہور اہل سنت و جماعت کے ہو خصم تمہارا اسکا معتقد نہیں ہے اور یہ تمہارا ہے

Acc. No. ۱۳۰۲۵۸ ۲۹۷
 Book No. ۶۱۹۴ م ۱۹۴
 ACC. NO. ۱۳۰۲۵۸
 نجیب احمد
 طوارق الہ
 طوارق الہ

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date				
NOT TO BE ISSUED PERSIAN SECTION							

AT THE TIME



MAULANA AZAD LIBRARY

ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.

